



مرکز تحقیقات اسلامی


اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



منفردات کتاب

کفایة المهتدي

سید محمد میر لوحی اصفهانی

سید محمدروحانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منفردات کتاب کفایه المهدی

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجله انتظار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	منفردات کتاب کفایة المهتدی
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه مؤلف
۱۱	الحديث ۰۱
۱۵	الحديث ۰۲
۱۹	الحديث ۰۳
۲۰	الحديث ۰۴
۲۱	الحديث ۰۵
۲۲	الحديث ۰۶
۲۳	الحديث ۰۷
۲۴	الحديث ۰۸
۲۵	الحديث ۰۹
۲۷	الحديث ۱۰
۲۷	الحديث ۱۱
۲۹	الحديث ۱۲
۳۰	الحديث ۱۳
۳۱	الحديث ۱۴
۳۲	الحديث ۱۵
۳۳	الحديث ۱۶
۳۳	الحديث ۱۷
۳۵	الحديث ۱۸
۳۷	الحديث ۱۹

۳۷	الحديث ۲۰
۳۹	الحديث ۲۱
۳۹	الحديث ۲۲
۴۰	الحديث ۲۳
۴۰	الحديث ۲۴
۴۱	الحديث ۲۵
۴۱	الحديث ۲۶
۴۲	الحديث ۲۷
۴۳	الحديث ۲۸
۴۳	اشاره
۴۴	سرگذشت مادر حضرت صاحب الامر
۴۷	الحديث ۲۹
۴۷	اشاره
۴۷	در ولادت حضرت صاحب الامر
۴۹	الحديث ۳۰
۵۰	الحديث ۳۱
۵۰	الحديث ۳۲
۵۰	اشاره
۵۳	در احوال جعفر کذاب
۵۷	الحديث ۳۳
۵۸	الحديث ۳۴
۵۹	الحديث ۳۵
۶۰	الحديث ۳۶
۶۰	الحديث ۳۷

- ۶۰ اشاره
- ۶۰ برخی از آنان که به شرف دیدار حضرت صاحب الامر رسیده اند
- ۶۱ برخی از معجزات حضرت صاحب الامر
- ۸۲ نام آنهایی که صاحب را دیده و به خدمتش رسیده اند از وکلا و غیر وکلا
- ۸۳ الحدیث ۳۸
- ۸۴ الحدیث ۳۹
- ۸۵ اشاره
- ۸۶ علامات ظهور حضرت صاحب الامر
- ۸۹ سال ظهور قائم
- ۹۵ وقایع زمان ظهور
- ۹۸ الحدیث ۴۰
- ۹۸ اشاره
- ۱۰۳ حدیث اشراط الساعة
- ۱۰۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

منفردات کتاب کفایة المهتدی

مشخصات کتاب

نویسنده: سید محمد میرلوحی اصفهانی - سید محمد روحانی

ناشر: انتظار، بهار ۱۳۸۲

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على اشرف حججه محمد و آله اجمعين اما بعد چنین گوید محتاج رحمت حضرت باری محمد بن محمد لوحی الحسینی الموسوی السبزواری الملقب بالمطهر و المتخلص بالنقیبی که بر ضمیر منیر ارباب دانش و اصحاب بینش مخفی نیست که حدیث صحیح من حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله عز و جل یوم القیامه فقیها عالما از احادیث مشهوره مستفیضه و به زعم بعضی از علما از اخبار متواتره است، لیکن علمای خاصه و عامه در مصنفات و مولفات خود بعضی از آن را به عبارات مختلفه ثبت و ضبط نموده اند. جمعی از راویان موالف و ناقلان مخالف به جای علی امتی، عن امتی ذکر کرده اند، و در کتباب عیون اخبار الرضا چنانکه در باب ما جاء عن الرضا علیه السلام من الاخبار المجموعه مسطور است من امتی مذکور است. و سید عظیم الشان حسن بن حمزه علوی طبری - علیه الرحمه، که به مرعش ملقب است و جماعتی از سادات که هر یک از ایشان را مرعشی می گویند، به او منسوبند - در کتاب الغیبه به سند صحیح عالی از حضرت امام حسن [صفحه ۲] عسکری - علیه السلام - و آن جناب از حضرت رسول مکی مدنی - صلوات الله علیه و آله - لامتی روایت نموده، و ظاهر این است که حرف علی و من عن که به روایات مزبوره بر سر لفظ امتی درآمده، تمام به معنی لام باشد که سید مذکور نقل فرموده، پس معنی حدیث این خواهد بود که: هر کس نگاه دارد و محافظت نماید از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که ایشان محتاج و مفتقر باشند به آن در امر دین خود، برمی انگیزد حضرت الله تعالی که موصوف است به عز و جلال او را در روز قیامت فقیه و عالم. و جمعی از علما درین حدیث بشارت انتما به جای فیما یحتاجون الیه، فیما ینفعهم روایت کرده اند، چنانکه شیخ ما شیخ بهاء المله و الدین محمد عاملی - غفر الله له - نیز در کتاب اربعین فرموده که: و فی بعض الروایات: فیما ینفعهم فی امر دینهم، و فی بعضها: اربعین حدیثا ینتفعون بها، من غیر تقیید بامر الدین. و چند تن از دانشمندان شیعه و سنی که منسوب به بیهق بوده اند در کتب خود به جای عبارت بعثه الله لفظ ینشره الله ایراد نموده اند. و اسعد بن ابراهیم بن علی اربلی که از فضیله علمای مخالفین است در [صفحه ۳] اربعینش می گوید: کنت سمعت من کثیر من مشایخ الحدیث ان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - قال: من حفظ علی امتی اربعین حدیثا بعثه الله تعالی یوم القیامه فقیها عالما، و من روی عنی اربعین حدیثا کنت شفیعاً له یوم القیامه. ترجمه اوائل این حدیث مذکور گشت. معنی باقیش این است که: هر کسی روایت کند از من چهل حدیث، من شفیعهم او را در روز قیامت. و بعد از نقل حدیث مزبور، سعد بن ابراهیم مذکور می گوید که: من حفظ کردم از احادیث آنچه خدا خواست و نمی دانستم که رسول الله به کدام احادیث اشاره فرموده است، تا زمانی که ملاقات کردم با [ابی الخطاب بن] دحیه بن خلیفه کلبی، و از او پرسیدم، او در جواب گفت که: مراد احادیث وارده [صفحه ۴] است در حق اهل البیت - علیهم السلام. و روایت [ابن] دحیه مذکور از احمد بن حنبل که او گفت: کسی را نمی دانم و نمی شناسم که در زمان شافعی باشد و منت او عظیم تر باشد بر اسلام از شافعی، و من می خواهم از خدای تعالی در وقت های نمازهای خود که بیامرزد او را از آن وقتی که از او شنیده ام که گفت: اراده حضرت رسول از این اربعین که در این حدیث مذکور است چهل حدیث است که در مناقب اهل بیت خود فرموده باشد. بعد از آن احمد بن حنبل گفت که: من با خود می گفتم که از کجا به صحت پیوست نزد شافعی که مراد پیغمبر -

صلی الله علیه و آله - ازین اربعین مناقب اهل بیت طاهرین است؟ پس پیغمبر را در خواب دیدم که گفت: ای احمد در قول ابن ادریس یعنی شافعی شک مدار. پس هرگاه شافعی و احمد بن حنبل که از ائمه اربعه نواصب اند به این معنی قائل باشند که: هر کس چهل حدیث از احادیث حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - که در مناقب ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - باشد محافظت نماید، برانگیخته می شود در روز قیامت از فقیهان و عالمان، و محشور می شود با جماعتی که سیاهی دوات ایشان فضیلت دارد بر خون شهیدان و هر که چهل حدیث روایت کند که در شان آن برگزیدگان ملک منان وارد باشد، در روز قیامت از شفاعت حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - بهره مند می گردد البته دوستان و محبان امیرمومنان را درین [صفحه ۵] هیچ شک و شبهه ای نخواهد بود. شعر: و اوضح حجه عند البرایا اذا کان الشهود هم الخصوم و بسیار کسی از مخالفین ائمه معصومین - علیهم السلام - درین معنی با ایشان اتفاق نموده اند و با کمال بی انصافی که دارند درین باب چند مرحله از مراحل انصاف پیموده اند. بالجمله در روایت حدیث مذکور طرق مختلفه و اسانید متنوعه که در کتب معتبره به نظر این ذره احقر رسیده و از مشایخ خویش - رحمهم الله تعالی - شنیده، اگر همه مسطور گردد سخن بسر حد اطناب خواهد کشید، و باعث ملال قاریان و مستمعان خواهد گردید. و ظاهر است که هیچ کس از شیعیان امام متقیان شک ندارد در اینکه شناختن و دوست داشتن ائمه طاهرین - علیهم السلام - و مطلع بودن بر فضایل و مناقب ایشان از امر دین است، و کل امت سید پیغمبران، بلکه تمامی عالمیان محتاجند به آن و منتفع می گردند از آن. و به هر عبارتی که منقول است حدیث مذکور راجع است به معنی مسفور، لهذا اول اربعینی که این ضعیف به جمع کردن آن اقدام نمود، چهل حدیثی بود که موسوم است به زاد العقبی فی مناقب الائمة الاوصیا و آن را ذخیره معاد و واسطه امیدواری فی یوم التناد گردانید. و با آنکه آن کتاب از مناقب و فضایل و خصایص و خصایل حضرت خاتم الاوصیا و آخر حجج الله تعالی - علیه التحیه و الثنا - خالی نیست می خواست که به حفظ و تالیف [صفحه ۶] و تردیف و ترصیف اربعینی جداگانه در صفات و سمات و براهین و معجزات و احوال خجسته مال آن برگزیده ملک متعال پردازد که قلوب بی عیوب محبان خاندان را به مطالعه و خواندن و شنیدن آن شادمان سازد، و آنها از عوام که از معرفت و رفعت مرتبت آن امام عالی مقام بی بهره و بی خبرند تا به حدی که آن حضرت را کفش بان بعضی از ملایان می شمارند آن جناب را بشناسند، و بر علو پایه و سمو درجه آن سرور واقف شوند، تا مردن ایشان مردن جاهلیت نباشد. زیرا که مشهور بلکه متواتر است که حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - فرمود که: من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مردن او مردن جاهلیت است یعنی حکم آن دارد که اسلام و زمان اسلام را در نیافته، و در شمار آن کسانی است که کافر مرده اند. علایق و عوایق روزگار و مصایب و نوایب دهر ناپایدار هجوم آورده، آن اراده در حیز تاخیر افتاد، تا درین ایام شریفه بعضی از خواص و عوام شیعه از غیبت و رجعت آن شاه بارگاه امامت و خلافت - علیه السلام - سوال نمودند، و جمعی از صلحای مومنین التماس داشتند بلکه حروف اقتراح بر رقاء الحاح می نگاشتند که این مستغرق بحر اضطراب، چند کلمه درین باب از مخزون خاطر فاتر یا بطون سواد دفاتر بدستگیری خامه و [صفحه ۷] خضاض به ریاض بیاض رساند. و چون موانع بسیار بود این شکسته در اقدام به آن امر تاخیر می نمود. از آن جمله یکی آنست که این حقیر تهیدست و فقیر است، و حکما گفته اند: مرد بی مال و مفلس حال، به وقت گفتار اگر چه در فشاندد، عوام بیهوده گویش خوانند و فضایل او را به رذایل حمل کنند بلکه زشت ترین خصایل دانند و توانگر هر چند که از هنر خالی باشد مرتبه اش را عالی دارند، و اگر سخنی بی وجه گوید آن را تاویل و تعلیل نیکو و شایسته سازند، و عیوبش را خوب و قبایحش را مرغوب شناسند و قالوا فی هذا المقام تاکیدا للمرام، نظم: ان سعل الموسر فی مجلس قیل له یرحمک اللهلو عطس المعسر فی مجمع سب و قیل فیه ماساهپس هرگاه توانگر نادان حرفش نزد مردمان معتبر باشد، اگر در کسی ثروت بینند و فضیلت گمان کنند به طریق اولی حرفش نزد ایشان، مصراع: بلند رتبه و با اعتبار خواهد بود خصوصا وقتی که عوام به آن طور موسری گرویده باشند، و از مثل این فقیر معسری به سبب حق گفتن رمیده باشند مشکل می نماید که گفتار این بی مقدار

را اعتبار نمایند، و التفات به تالیف این ضعیف کنند عرفا گفته اند: عوام به هر کسی مایه شوند هر نادرستی که گوید و کند به آن قایل شوند، و از هر کسی اعراض کنند هر چه گوید و کند برو اعتراض کنند و این شکسته درین معنی گفته، شعر: اذا مال العوام الی خطیب فکل سخیف قال قیل لطیفو من رغبوا عنه، کل لطیف روی قالوا هو قول سخیف [صفحه ۸] مشهور است که جناب مرحمت و مغفرت ماب ملا خزانی که از فصحای شعرا و از مشاهیر مادحین حضرت شاه اولیاست در تجمل و زینت تن و کوشش در آرایش بدن مبالغه بی حد می نمود، و در زمان سیر در کوچه و بازار بر مرکب رهوار سوار می شده، و با شاطرو رکابدار و متابعان بسیار تردد می فرموده، وقتی عالم ربانی یعنی محقق ثانی مویده به تأیید حضرت ذی الجلال شیخ علی بن عبدالعال - علیه رحمه الله الملک المتعال - با ملای مشار الیه می گوید که: حضرت مولانا خود می دانید که مولای ماو شما جامه مرقع می پوشیده و در لبس قمیص با غلام خود قنبر رعایت تسویه می فرموده و گمان نبری که مراد من از این سخن آنست که پوشیدن البسه فاخره روا نیست، حاشا مطلب تحقیق است که آیا از حد در گذراندن زیور و زینت و تشبه به اهل تجبر و حشمت برای چیست؟ ملای مومی الیه در جواب شیخ عالی جناب می گوید که: این به جهت دفع شماتت دشمنان خدا و اعتبار در نظر مردمان در باطن نایبناست، و بدیهه این دو بیت را از خاطر عاطر به زبان بلاغت نشان می رساند و بر آن صدرنشین محافل معارف می خواند، شعر: خلق ظاهر بین اگر بینند پشمین جامه ام می نمایند که باب ساربانی آمده با عصای نقره و باکش و فش هر جاروم می جهند از جا که مولانا خزانی آمده! و درین که رسم و عادت اکثر جهانیان این بوده که به ظاهر نگرند و در امور تابع یکدیگر شوند شکی نیست، و دلیل برین مطلب حکایت شیخ محمد [صفحه ۹] علی مشهدی و عبدالله متجنن، عاقل را کافیس در واقع در اصفهان افضل و اعد و اعلم و ازهد از شیخ محمد علی مذکور کسی نبود، آن میلی که عوام به او کردند به کدام یک از فضلا و علما و زهاد و عباد عصر کرده بودند؟ جمعی از اهل خبرت که بر حال آن پیشاهنگ قافله ضلالت اطلاع دارند می دانند که مدار آن مخرب دین بر افترا زدن بر خدا و مصطفی و ائمه معصومین بود، و در مسجد به غنا و سرود اشتغال می نمود، و با آنکه جمعی کثیر از عدول مومنین و ثقات اهل دین محضر در کفرش قلمی نمودند یکی از فریفته شدگان از او برنگشت، بلکه رغبت ایشان به آن شیطان آدمیان بعد از اتمام محضر از حد درگذشت عوام را چه کار به اقوال علمای دین دار و محضر است؟ نظر ایشان بر قطار شتر و طویله اسب و استراست شعر: چه توان کرد تا جهان بوده این طریق جهانیان بوده انواع آزار به نوح پیغمبر - علیه السلام - می رسانیدند، و به گوساله سامری می گرویدند حبیب خدا را به جنون و شاعری و دروغگوئی و ساحری نسبت می دادند و سر در قدم مسیلمه کذاب می نهادند شعر: چه کنم دیده جهان کور است چون زیم گوش روزگار کر استشکر و قنند را رواجی نیست روز بازار شلغم و گزر استو چون دیدند اهل روزگار که ملائی مکار یا یکی از عامیان کج سلیقه کج رفتار میل به عبدالله متجنن نمود، و آن ملعون ساخته کفر گفتار را که کمتر است از جیفه و مردار و از سگ کافر تترار، به ولایت و قطیبت ستود، عوام کالانعام فریب خوردند و آن طور بدبخت فاسد عقیده محیلی را از اولیا [صفحه ۱۰] شمردند شعر: چه توان کرد قحط انسان است عرصه دهر پر زگاو و خراست! خر و گوهر شناختن هیئات! پیش خر گاه و جو، به از گهر استخر به تعلیم می شود انسان؟ لا نسلم خرک همیشه خراست! هر که دنیا خواهد می باید سالوسی و دکانداری و عام فریبی و مکاری پیشه کند. هر هوشمند که خواهد که بر حال آن شیخ شیطان صفت مطلع شود کتاب نصیحه الکرام و فضیحه اللئام را که حضرت افادت و افاضت پناه یگانه ایام محمد بن نظام الدین محمد المشهور به عصام از کتاب جناب عدالت ماب مویده به تأییدات حضرت قادر غافر ملا محمد طاهر انتخاب نموده، و بر آن چیزی چند افزوده مطالعه نماید، و اگر خواهد که آن متجنن ملحد را بشناسد، رساله ادراء العاقلین و اخزاء المجانین را که این [صفحه ۱۱] کمترین نوشته به نظر درآورد. مجملا- از عوام کالانعام متوقع تمیز بودن، از حنظل حلاوت غسل چشم داشتن و به مژگان خار درودن و به خفاش آفتاب نمودن و به غربال آب پیمودن است، لهذا در نوشتن این رساله اهمال می ورزید تا در شب چهاردهم ماه شعبان سال هزار و هشتاد و یکم خوابی دید، و در اوایل روزی که به آن شب متصل بود به تاویل آن رسید و به نوشتن این رساله مامور گردید. پس به

حفظ چهل حديث كه بيشتر در نظر داشت پرداخت، و بر خود لازم ساخت كه به قدر وسع و امكان هر حديثي را كه فضل بن شاذان - عليه‌الرحمه و الغفران - در روايت آن منفرد باشد و مويدات آن حديث را نباشد نقل نمايد. و اين اربعين را به كفايه المهدي في معرفه المهدي موسوم گردانيد، و التوكل على الله الملك المجيد. [صفحه ۱۳]

الحديث ۱۰

قال الشيخ الكامل العادل العابد الزاهد المتكلم الخبير الفقيه النحرير النبيل الجليل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخليل - بردالله مضجعه و جعل في الفردوس الى الائمة الطاهرين مرجعه - في كتابه الموسوم باثبات الرجعه: حدثنا محمد بن اسماعيل بن بزيع - رضى الله عنه - قال: حدثنا حماد بن عيسى، قال: حدثنا ابراهيم بن عمر اليماني، قال: حدثنا ابان بن ابي عياش، قال: حدثنا سليم بن قيس الهلالي، قال: قلت لامير المؤمنين - عليه السلام - اني سمعت من سلمان و المقداد و ابي ذر شيئا من تفسير القرآن و الاحاديث عن النبي - صلى الله عليه و آله - غير ما في ايدي الناس، ثم سمعت منك تصديق ما سمعته منهم، و رايت في ايدي الناس اشياء كثيره من تفسير القرآن و الاحاديث عن النبي - صلى الله عليه و آله - و انتم تخالفونهم فيها و تزعمون ان ذلك كله باطل، افترى الناس، يكذبون على الله و رسوله - صلى الله عليه و آله - معتمدين، و يفسرون [صفحه ۱۴] القرآن بارائهم؟ قال: فقال علي - عليه السلام -: قد سالت فافهم الجواب. ان في ايدي الناس حقا و باطلا و صدقا و كذبا و ناسخا و منسوخا و خاصا و عاما و محكما و متشابها و تحفظا و توهما، و قد كذب على رسول الله - صلى الله عليه و آله - في عهده حتى قام خطيبا، فقال: ايها الناس قد كثر الكذب على فمن كذب على متعمدا فليتبوا مقعده من النار. ثم كذب عليه من بعده اكثر مما كذب عليه في زمانه، و انما اتاكم الحديث من اربعة ليس لهم خامس: ۱ - رجل منافق مظهر للايمان، متصنع بالاسلام، لا يتائم و لا يتحرج ان يكذب على رسول الله - صلى الله عليه و آله - معتمدا، فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه و لم يصدقوه، ولكنهم قالوا: هذا رجل من اصحاب رسول الله - صلى الله عليه و آله - رآه و سمع منه، فاخذوا عنه و هم لا يعرفون حاله، و قد اخبر الله عن المنافقين بما اخبر و وصفهم بما وصف، فقال عز و جل: و اذا رايتم تعجبك اجسامهم و ان يقولوا تسمع لقولهم كانهم خشب مسنده، ثم تقربوا بعده الى الائمة الضالة و الدعاه الى النار بالزور و الكذب و البهتان، فولوهم الاعمال و حملوهم على رقاب الناس و اكلوا بهم الدنيا، و انما الناس مع الملوك و الدنيا الا من عصمه الله تعالى، فهذا احد الاربعة. ۲ - و رجل آخر سمع من رسول الله - صلى الله عليه و آله - شيئا و لم يحفظ على وجهه، و هم فيه، و لم يتعمد كذبا، فهو في يده، يقول به و يعمل به و يروي، و يقول: انا سمعته من رسول الله - صلى الله عليه و آله - فلو علم المسلمون انه و هم لم يقبلوه، و لو علم هو انه و هم لرفضه. ۳ - و رجل ثالث سمع من رسول الله - صلى الله عليه و آله - شيئا [صفحه ۱۵] امر به ثم نهى عنه، او سمعه نهى عن شيء ثم امر به و هو لا يعلم، فحفظ منسوخه و لم يعلم الناسخ، فلو علم انه منسوخ لرفضه، و لو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه. ۴ - و رجل رابع لم يكذب على رسول الله - صلى الله عليه و آله - و هو مبغض للكذب خوفا من الله تعالى و تعظيما لرسوله - صلى الله عليه و آله - لم ينس، بل حفظ ما سمع على وجهه، فجاء به لم يزد فيه و لم ينقض منه، و علم الناسخ و المنسوخ، فعمل بالناسخ و رفض المنسوخ، و يعلم ان امر النبي - صلى الله عليه و آله - كامر القرآن، فيه كما في القرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محكم و متاشبه، و قد كان يكون من رسول الله - صلى الله عليه و آله - الكلام له و جهان كلام عام و كلام خاص مثل القرآن، قال الله تبارك و تعالى: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهىكم عنه فانتهوا، فاشتبه على من لم يعرف و لم يدر ما عنى الله به و رسوله - صلى الله عليه و آله - و ليس كل اصحاب رسول الله - صلى الله عليه و آله - كان يساله عن الشيء، و كل من يساله عن الشيء فيفهم، و كل من يفهم يستحفظ، و قد كان فيهم قوم لم يسالوه عن شيء قط، و كانوا يحبون ان يجيء الاعرابي الطاريء او غيره فيسال رسول الله - صلى الله عليه و آله - و هم يستمعون. و كنت ادخل عليه - صلى الله عليه و آله - في كل يوم دخله، و في كل ليله دخله، فيخيلني فيها يجييني بما اسال، و ادور معه حيثما دار، قد علم اصحاب رسول الله - صلى الله

عليه و آله - انه لم يصنع ذلك باحد من الناس غيري، و ربما كان ياتيني رسول الله - صلى الله عليه و آله - في بيتي، و كنت اذا دخلت عليه في بعض منازلہ اخلی بی و اقام عنی نساءه فلا يبقی عنده غيري، و اذا اتاني للخلوه لم يقم عنی فاطمه و لا احدا من بني و كنت اذا سالتہ [صفحه ۱۶] اجابني و اذا سكت و نفدت مسائلي ابتداني، فما نزلت على رسول الله - صلى الله عليه و آله - آيه من القرآن الا- اقرا نيهما و املاها على فكتبتها بخطي، و علمني تاويلها و تفسيرها و ناسخها و منسوخها و محكمها و متشابهها و خاصها و عامها و ظهرها و بطنها، و دعا الله ان يعطيني فهمها و حفظها، فما نسيت آيه من كتاب الله و لا علما املاه علي، و ما ترك شيئا علمه الله من حلال او حرام او امر او نهى او طاعه او معصيه او شيء كان او يكون و لا كتاب منزل على احد من قبله الا علمنيه، و حفظته فلم انس حرفا واحدا منها، و كان رسول الله - صلى الله عليه و آله - اذا اخبرني بذلك كله وضع يده على صدری و دعا الله لي ان يملا- قلبي علما و فهما و حكما و نورا، و كان يقول: اللهم علمه و حفظه و لا تنسه شيئا مما اخبرته و علمته. فقلت له ذات يوم: بابي انت و امي يا رسول الله منذ دعوت الله بما دعوت لم انس شيئا، و لم يفتني شيء مما علمتني، و كلما علمتني كتبتہ، افتخوف على النسيان؟ فقال: يا اخي لست اتخوف عليك النسيان، اني احب ان ادعوك لك، و قد اخبرني الله تعالى انه قد اجابني فيك و في شركائك، الذين قرن الله عز و جل طاعتهم بطاعته و طاعتي، و قال فيهم: يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم. قلت: من هم يا رسول الله؟ قال: الذين هم الاوصياء بعدي، و الذين لا يضرهم خذلان من خذلهم، و هم مع القرآن و القرآن معهم، لا- يفارقونه و لا- يفارقهم حتى يردوا على الحوض، بهم ينتصرون امتي و بهم يمحطون، و بهم يدفع البلاء و بهم يستجاب [صفحه ۱۷] الدعاء. قلت: سمعهم لي يا رسول الله قال: انت يا علي اولهم ثم ابني هذا، و وضع يده على راس الحسن، ثم ابني هذا، و وضع يده على راس الحسين، ثم سميك ابنه علي زين العابدين، و سيولد في زمانك يا اخي فاقرئه مني السلام، ثم ابنه محمد الباقر، باقر علمي و خازن وحی الله تعالى، ثم ابنه جعفر الصادق، ثم ابنه موسى الكاظم، ثم ابنه علي الرضا، ثم ابنه محمد التقى، ثم ابنه علي النقي، ثم ابنه الحسن الزكي، ثم ابنه الحجة القائم، خاتم اوصيائي و خلفائي، و المنتقم من اعدائي، الذي يملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما. ثم قال اميرالمومنين - عليه السلام -: و الله اني لاعرفه يا سليم حين يبائع بين الركن و المقام، و اعرف اسماء انصاره و اعرف قبائلهم. قال محمد بن اسماعيل: ثم قال حماد بن عيسى قد ذكرت هذا الحديث عند مولاي ابي عبدالله - عليه السلام - فبكي و قال: قد صدق سليم، فقد روي لي هذا الحديث ابي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي - عليهم السلام - انه قال قد سمعت هذا الحديث عن ابي اميرالمومنين - عليه السلام - حين ساله سليم بن قيس. شيخ مذکور در كتاب مزبور به اين سند از خلل خالی که في الحقيقه سندیست صحيح عالی روایت می کند از سليم بن قيس هلالی که او گفت: گفتم به حضرت اميرالمومنين - عليه السلام - که: من شنيدم از سلمان و مقداد و ابي ذر چیزی از تفسير قرآن و احاديث پيغمبر - صلى الله عليه و آله - غير آنچه در دستهای مردمانست. بعد از آن شنيدم از شما تصديق آنچه شنیده بودم آن را از ايشان و ديدم در دستهای مردمان چیزهای بسيار از تفسير [صفحه ۱۸] قرآن و از احاديث منقوله از پيغمبر - صلى الله عليه و آله - و حال آنکه شما خلاف می نمايد ايشان را در آن، و زعم شما آنست که کل آن باطل است، آيا مردمان را برين وجه ديده و دانسته ايد که دروغ ببندند بر خدا و رسول او - صلى الله عليه و آله - از روی عمد؟ و تفسير کنند قرآن را به رای ها و اندیشه های خود؟ راوی می گوید که پس اميرالمومنين - عليه السلام - فرمود که: سوال کردی، پس بفهم جواب را. بدرستی که آنچه در دستهای مردمانست از تفسير و حديث، همه حق نیست و تمام باطل هم نیست، بلکه بعضی حق است و بعضی باطل، و بعضی راست است و بعضی دروغ، و بعضی ناسخ است و بعضی منسوخ، و بعضی خاص است و بعضی عام، و بعضی محکم است و بعضی متشابه، و بعضی محفوظ است و بعضی موهوم، و به تحقيق که در عهد پيغمبر - صلى الله عليه و آله - دروغ بستند بر آن سرور تا به حدی که آن حضرت برخاست به خطبه خواندن و فرمود که: ای مردمان بدرستی که بسيار شد دروغ بستن بر من، پس هر کس دروغ ببندد بر من از روی دانستگی و عمد، پس می باید که جای بودن خود را در جهنم مقرر و معين سازد. پس بعد از رحلت آن حضرت دروغ بستند ارباب

نفاق و شقاوت بر آن برگزیده حضرت عزت بیشتر از آنچه در زمان حیاتش برو بسته بودند. و جز این نیست که می آید و می رسد حدیث به شما از چهار کس و راویان حدیث بر چهار قسم می باشند که پنجم نیست ایشان را: اول: مردیست از اهل نفاق که مظهر ایمان و متصنع به اسلام است، یعنی اظهار ایمان می کند و اسلام را بر خود می بندد، و گناه نمی داند خود را در آنکه افترازند و دروغ بنده بر رسول خددا - صلی الله علیه و آله - پس اگر [صفحه ۱۹] مردمان می دانستند که او منافق و دروغگوی است قبول نمی کردند از او قول او را، و تصدیق نمی نمودند او را، ولیکن گفتند که این مردیست از اصحاب رسول الله - صلی الله علیه و آله - او را دیده و از او شنیده، و حال آنکه نمی دانند حال او را، به تحقیق که خبر داد حضرت الله تعالی از حال منافقین به آنچه خبر داد و وصف کرد ایشان را به آنچه وصف کرد، پس فرمود حضرت معبود که: و اذا رايتم تعجبك اجسامهم و ان يقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسنده. پس نزدیکی جستند آن منافقان دروغگوی بعد از وفات پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به امامانی که گمراهانند و دعوت کنندگان به آتش سوزانند به سبب دروغ و کذب و بهتان، پس متولی اعمال ساختند و والی و حاکم گردانیدند آن بدبختان را، و ایشان را بر گردنهای مردمان بار کردند، یعنی مسلط کردند ایشان را بر مردمان، و خوردند دنیا را به وسیله ایشان. یعنی تصرف در دنیا به هم رسانیدند به سبب ایشان و جزین نیست که مردمان با ملوک اند و با دنیا، یعنی ملوک را تابعند و به دنیا مایلند مگر کسی که خدای تعالی او را از میل به ملوک و محبت دنیا نگاه دارد و این راوی منافق کاذب مایل به دنیا یکی است از آن چهار راویان حدیث حضرت مصطفی. صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیاء و الاوصیاء. دویم از ایشان: مردیست که شنیده است از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - چیزی را، اما بر آن وجهی که شنیده است حفظ نکرده است، و در آن گمانی کرده، و در خاطرش توهمی راه یافته، و عمد در کذب ننموده، و دانسته دروغ بر پیغمبر - صلی الله علیه و آله - نسبته، بلکه گمان برده که درست یاد گرفته و پنداشته که نیک محافظت آن نموده، و آن حدیث در دست اوست و عمل به مضمون آن می نماید و آن را روایت می کند، و می گوید: آن را از رسول [صفحه ۲۰] خدا - صلی الله علیه و آله - شنیده ام، پس اگر مسلمانان بدانند که او گمان غلطی کرده ازو نمی پذیرند و روایتش را قبول نمی کنند، و اگر خود بدانند که گمانش باطل است هر آینه ترک می کند آن را و نه عمل به آن می کند و نه در صدد روایتش در می آید. سیم: مردیست که شنیده است از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - چیزی را که امر کرده است به آن از آن نهی فرموده است از آن، یا شنیده است که آن حضرت نهی فرموده است از چیزی و بعد از آن امر به آن فرموده، و حال آنکه او نمی داند و خبری از آن ندارد، پس به یاد گرفته و حفظ کرده منسوخ آن را و ندانسته آن ناسخ را، پس اگر بدانند آنکه او به یاد گرفته منسوخ است هر آینه ترک می کند آن را، و اگر بدانند مسلمانان هرگاه بشنوند آن حدیث را ازو که آن منسوخ است، ایشان نیز ترک می نمایند. چهارم: آن کسی است که دروغ نبسته بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و دروغ گفتن را دشمن است از جهت ترسی که از خدای تعالی دارد، و تعظیمی که رسول خدای را - صلی الله علیه و آله - می نماید، و ترس از خدا و بزرگ داشتن حضرت مصطفی را - صلی الله علیه و آله - واجب و لازم می شمارد، و فراموش نکرده آن حدیث را، و سهو ازو سر نزده، بلکه بر همان وجهی که شنیده آن حدیث را به یاد گرفته، پس روایت کرده است آن را همچنانکه شنیده، و بر آن چیزی نیفزوده و چیزی از آن کم نکرده، و دانسته است ناسخ و منسوخ حدیث را، و عمل به ناسخ کرده و منسوخ را وا گذاشته، و می داند که امر پیغمبر و حدیث آن سرور - صلی الله علیه و آله - همچو امر قرآن است، و همچنانکه در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه می باشد در احادیث پیغمبر - صلی الله علیه و آله - نیز می باشد، و بود [صفحه ۲۱] اینکه از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - کلامی صادر می شد که آن را دو وجه بود، و کلامی بر زبان مبارکش جاری می گشت که عام بود و کلامی می فرمود که خاص بود، مثل قرآن، و خدای تعالی در کتابش فرمود که: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا. یعنی هر آنچه امر کند رسول خدا شما را به آن فرا گیرید آن را، و هر چه نهی کند شما را از آن ترک آن کنید. پس مشتبه شد کار بر آن کسی که نشناخت و ندانست که چه خواسته اند خدا و رسول او - صلی الله علیه و آله - و

مراد ایشان از آن کلام چه بوده. و همچنین نیست که تمام اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از آن حضرت سوال می کردند، و هر کس که سوال می کرد جواب آن را می فهمید و هر که می فهمید به یاد نگاه می داشت. و بودند در میان اصحاب آن حضرت قومی که هرگز از آن حضرت چیزی نمی پرسیدند، و از کاهلی سوالی نمی کردند، و دوست می داشتند که اعرابی تازه یاغیر او بیاید، و از آن حضرت سوالی نماید و ایشان بشنوند. و من داخل منزل رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می شدم هر روز یک مرتبه و هر شب یک مرتبه، و خلوت می کرد از برای من، و با آن حضرت می گشتم هر جا که می گردید، و اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - میدانند که به غیر از من با هیچ کس آن حضرت به این طریق سلوک نمی فرمود. و بسیار بود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به خانه من می آمد و آن مجالست و مکالمت در خانه من واقع می شد. و من هرگاه داخل بعضی از منازل آن حضرت می شدم خلوت می کردم از برای من و برمی خیزانید زنان خود را، و به غیر از من کسی نزد آن حضرت نمی ماند، و چون آن حضرت می آمد به منزل من از برای خلوت کردن بر نمی خیزانید از [صفحه ۲۲] پیش من فاطمه را، و نه یکی از فرزندان مرا، و هرگاه می پرسیدم از او جواب می گفت مرا، و چون خاموش می شدم و تمام می شد مسایل من، آن حضرت بنیاد می کرد به سخن گفتن با من، و هیچ آیه ای از قرآن فرود نیامد به پیغمبر - صلی الله علیه و آله - الا آنکه خواند و املا نمود به من، و نوشتم آن را به خط خود، و تعلیم نمود مرا و بیاد من داد تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام و ظاهر و باطن آن آیه را، و از خدا درخواست که عطا نماید به من فهم و حفظ آن آیه را، و فراموش نکردم هیچ آیه ای را از کتاب خدای تعالی و هیچ علمی را که املا فرموده بود آن را به من، و ترک نکرد و وانگذاشت چیزی را که خدای تعالی بیاد آن حضرت داده بود از حلال و حرام و امر و نهی و طاعت و معصیت، یا چیزی را که پیش از این بوده یا بعد از این خواهد بود، یا کتابی را از کتب سماوی که قبل از آن حضرت بر یکی از پیغمبران فرود آمده الا آنکه تعلیم داد آن را به من، و حفظ کردم آن را، و فراموش نکردم یک حرف را از آن. و چون رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خبر می داد مرا به کل آن، دست می گذاشت بر سینه من، و دعا می کرد از برای من که خدای تعالی پر کند دل مرا از علم و فهم و حکمت و نور، و می گفت: ای پروردگار من تعلیم ده او را، و محو مگردان از خاطر او چیزی از آنچه خبر داده ام و تعلیم نموده ام او را. پس گفتم یک روزی که: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا از آن وقتی که دعا فرموده ای در حق من و از خدا درخواستی ای آنچه در خواسته ای چیزی را فراموش نکرده ام و چیزی از من فوت نشده از آنچه تعلیم نموده ای مرا، و حال آنکه آنچه تعلیم نموده ای مرا نوشته ام آن را، آیا می ترسی بر من از فراموش کردن؟ پیغمبر - صلی الله علیه و آله فرمود که: ای برادر من نمی ترسم بر [صفحه ۲۳] تو از فراموش کردن، دوست می دارم که دعا کنم از برای تو، و به تحقیق که خبر داده است مرا حضرت الله تعالی که مستجاب کرده دعای مرا در حق تو و در حق شرکای تو، آنانکه قرین گردانیده است خدای عز و جل فرمانبرداری ایشان را به فرمانبرداری من، و فرموده است در شان ایشان که: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. گفتم: کیستند ایشان ای رسول خدا؟ فرمود: آنانکه اوصیایند بعد از من، و آنان که مضرت نمی رساند ایشان را فرو گذاشتن آن کسی که فرود گذارد ایشان را، و ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان، و ایشان از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از ایشان جدا نمی شود تا وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر. به سبب ایشان نصرت می یابند امت من و باران می بارد بر ایشان، و به سبب ایشان دفع می شود بلا و مستجاب می شود دعا. گفتم: بنام ایشان را ذکر کن از برای من ای رسول خدا آن حضرت فرمود که: تو یا علی اول ایشانی و بعد از تو این فرزند من، و دست گذاشت بر سر حسن، و بعد از او این فرزند من، و دست گذاشت بر سر حسین، بعد از او همنام تو پسر او علی که زینت عابدانست، و زود باشد که متولد شود در زمان تو ای برادر من، پس بخوان او را از من سلام. بعد از او پسر او محمد باقر که شکافنده علم من و خازن علم خداست، بعد از او پسر او جعفر که صادق است لقب او، بعد از او پسر او موسی که ممدوح است به کاظم، بعد از او پسر او علی که مشهور است به رضا، بعد از او پسر او محمد که موصوف است به تقی، بعد از او پسر او علی که ملقب است به نقی، بعد از او

پسر او حسن که معروف است به زکی، بعد از او پسر او حجت قائم، [صفحه ۲۴] که خاتم اوصیا و خلفای من و انتقام کشنده است از اعدای من، آنانکه پر کنند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. بعد از آن حضرت امیرالمومنین - علیه السلام - فرمود: به خدا سوگند ای سلیم که می شناسم و میدانم او را در آن هنگام که بیعت کنند با او در میان رکن و مقام، و میدانم نامهای انصار او را، و می دانم و می شناسم قبیله های انصار او را. محمد بن اسماعیل گفت که: بعد از آن حماد بن عیسی گفت که ذکر کردم این حدیث را نزد مولای خود حضرت ابی عبدالله، یعنی جعفر بن محمد علیهما السلام -، آن حضرت گریست و فرمود که: راست گفت سلیم بن قیس، روایت کرد این حدیث را پدر من از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی - علیهم السلام - که آن حضرت فرمود که شنیدم این حدیث را از پدرم امیرالمومنین - علیه السلام - در آن هنگام که سوال کرد از او سلیم ابن قیس. بیشتر این حدیث شریف را محمد بن یعقوب کلینی - قدس الله سره - در کتاب کافی، و تمام آن را ابن بابویه - رحمه الله علیه - در اواخر کتاب اعتقادات با اندک زیاد و کمی و اختلاف عبارتی روایت کرده اند. [صفحه ۲۵]

الحديث ۰۲

قال الشيخ الصدوق ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه - رحمه الله عليه و علي والديه - في كتاب كمال الدين و تمام النعمة: حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضى الله عنه - عن علي ابن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن عبدالسلام بن صالح الهروي، قال: سمعت دعبل بن علي الخزاعي يقول: انشدت مولاي الرضا علي بن موسى - عليه السلام - قصيدتي التي اولها: مدارس آيات خلت من تلاوه و مهبط وحي مقفر العرصا تفلما انتهت الي قولي: [صفحه ۲۶] خروج امام لا محاله خارج يقوم علي اسم الله و البركات يميز فينا كل حق و باطل و يجزى علي النعماء و النقمات بكي الرضا - عليه السلام - بكاء شديدا، ثم رفع راسه الي فقال [إلى]، يا خزاعي نطق روح القدس علي لسانك بهذين البيتين، فهل تدري من هذا الامام و متى يقوم؟ فقلت: لا يا مولاي الا اني سمعت بخروج امام منكم يطهر الارض من الفساد و يملأها عدلا. فقال: يا دعبل، الامام بعدى محمد ابني، و بعد محمد ابني علي، و بعد علي ابني الحسن، و بعد الحسن ابني الحجة القائم المنتظر في غيبته، المطاع في ظهوره، لولم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج و يملأها عدلا كما ملئت جورا. و امامتي فاخبار عن الوقت، و قد حدثني ابني عن ابيه عن آبائه - عليهم السلام - ان النبي - صلى الله عليه و آله - قيل له: يا رسول الله متى يخرج القائم من ذريتك؟ قال: مثله مثل الساعة لا يجليها الا الله لا تا تيكم الا- بغيته. ابن بابويه - رحمه الله عليه - به سند مزبور نقل کرده از عبدالسلام ابن صالح هروي که او گفت: شنیدم از دعبل بن علي خزاعي که او گفت: خواندم بر مولای خود علي بن موسى الرضا - عليه السلام - قصیده ام را که اولش اینست، شعر: مدارس آيات خلت من تلاوه و مهبط وحي مقفر العرصا تچون منتهی شدم به گفتارم که، نظم: خروج امام لا- محاله خارج يقوم علي اسم الله و البركات [صفحه ۲۷] يميز فينا كل حق و باطل و يجزى علي النعماء و النقمات امام رضا - عليه السلام - سخت گریست، و بعد از آن سر بر آورد و به جانب من نگریست، و فرمود که: ای خزاعي روح القدس به زبان تو ناطق شده است به این دو بیت، آیا می دانی کیست این امام که خروج خواهد کرد و کی قیام به امر امامت خواهد نمود؟ گفتم: نمی دانم ای مولای من الا آنکه شنیده ام که امامی از شما خروج کند که پاک سازد زمین را از فساد، و پر کند از عدل. آن حضرت فرمود که: ای دعبل امام بعد از من پسر من محمد است، بعد از او پسر او علی، و بعد از پسر او حسن، و بعد از حسن پسر او حجت قائم که منتظر است در زمان غیبت بودنش، و مطاعست در زمان ظهورش، اگر باقی نماند از دنیا الا یک روز هر آینه دراز گرداند حضرت الله تعالی آن روز را تا آن امام ظهور کند، و پر کند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از ستم. اما آنکه کی ظهور خواهد کرد، آن خبر دادنست از وقت، و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از آبائش - علیهم السلام - که از پیغمبر - صلى الله عليه و آله - پرسیدند که قائم از ذریت تو کی خروج خواهد کرد؟ آن حضرت فرمود که: مثل او مثل قیامت است که هویدا نمی گرداند کسی آن را مگر حضرت الله تعالی و

نمی آید به شما مگر ناگاه و بی خبر. محمد بن یعقوب کلینی - روح الله روحه - یک باب در این مطلب که وقت ظهور حضرت خاتم الاوصیا را کسی به غیر از حضرت الله تعالی نمی داند در کتاب کافی ایراد نموده و آن را باب کراهیه التوقیت نام کرده، و ابن شاذان - علیه الرحمه و الغفران - در کتاب اثبات الرجعه بابی را که مشتمل برین طور احادیث است به باب شده النهی عن التوقیت موسوم [صفحه ۲۸] ساخته و توقیت را حرام می داند. یکی از آن احادیث که آن شیخ جلیل القدر روایت کرده این است که می فرماید: حدثنا محمد بن ابی عمیر - رضی الله عنه - عن حماد بن عیسی عن ابی شعبه الحلبي عن ابی عبدالله - علیه السلام - عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن عمه الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام. قال: سألت جدی رسول الله - صلی الله علیه و آله - عن الاثمه بعده، فقال - علیه السلام -: الاثمه بعدی عدد نقباء بنی اسرائیل اثنا عشر، اعطاهم الله علمی و فهمی، و انت منهم یا حسن. فقلت: یا رسول الله فمتی یخرج قائمنا اهل البيت؟ قال: یا حسن انما مثله مثل الساعة اخفی الله علمها علی اهل السموات و الارض لا تاتی الا بغته. یعنی: حضرت امام حسن - علیه السلام - فرمود که از جد خود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پرسیدم از امامان که بعد از آن سرور عالمیان پیشوایی جهانیان خواهند بود، آن حضرت فرمود که: امامان بعد از من به شماره نقباء بنی اسرائیل اند یعنی آن چنانکه نقباء بنی اسرائیل دوازده تن بودند، امامان بعد از من دوازده تن اند، عطا نموده است خدای تعالی به ایشان دانش و فهم مرا، و تو از جمله ایشان. پس گفتم که ای رسول خدا کی خروج خواهد کرد قائم ما اهل البيت؟ آن حضرت فرمود که: ای حسن جزین نیست که مثل او مثل روز قیامت است که پنهان داشته است حضرت الله تعالی علم آن را بر اهل آسمانها و زمین، نمی آید روز قیامت مگر ناگاه و بی خبر. یعنی آن چنانکه کسی به غیر از حضرت خداوند عالمیان نمی داند که قیامت کی خواهد بود، کسی به غیر از حضرت ملک منان نمی داند که وقت ظهور حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - کی خواهد بود. و شیخ ابو جعفر طوسی - رضوان الله علیه - در کتاب الغیبه [صفحه ۲۹] می فرماید: اما وقت خروجه فلیس بمعلوم لنا علی التفضیل، بل هو مغیب عنا الی ان یاذن الله بالفرج. و چند حدیث درین باب نقل کرده که در سند آن احادیث ابن شاذان - رحمه الله علیه - مذکور است، و آن احادیث با دیگر حدیث ها درین معنی در کتاب اثبات الرجعه به نظر رسیده، از آن جمله است اینکه شیخ ابو جعفر می فرماید: اخبرنا الحسین بن عبیدالله عن ابی جعفر محمد بن سفیان البزوفری عن علی بن محمد عن الفضل بن شاذان عن احمد بن محمد و عیسی [بن هشام] عن کرام عن الفضیل قال: سالنا ابا جعفر - علیه السلام -: هل لهذا الامر وقت؟ فقال علیه السلام: کذب الوقتون، کذب الوقتون، کذب الوقتون. یعنی فضیل گفت: پرسیدیم ما از حضرت ابی جعفر یعنی امام محمد باقر - علیه السلام - که آیا وقت معینی هست مرا این امر را؟ یعنی ظهور حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - را؟ حضرت امام سه مرتبه از روی مبالغه فرمود که: دروغ گفتند وقت قرار دهندگان. دیگر روایت کرده از ابن شاذان به این طریق که: الفضل بن شاذان عن الحسین بن یزید الصحاف عن منذر الجواز عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال کذب الموقتون، ما وقتنا فیما مضی و لا نوقت فیما یتقبل. یعنی: حضرت امام جعفر - علیه السلام - فرمود: دروغ گفتند وقت [صفحه ۳۰] قرار دهندگان، ما در زمان گذشته وقت قرار نداده ایم، و در زمان آینده وقت قرار نخواهیم داد. ابن شاذان این حدیث را به چند سند صحیح روایت کرده است، و شیخ طوسی بعد از ذکر این حدیث می گوید: و بهذا الاسناد عن عبدالرحمن بن کثیر قال کنت عند ابی عبدالله - علیه السلام - اذ دخل علیه مهزم الاسدی، فقال: اخبرنی جعلت فداک متى هذا الامر الذی تنتظرونه، فقد طال؟ فقال: یا مهزم کذب الوقتون، و هلک المستعجلون، و نجا المسلمون، و الینا یصیرون. یعنی: عبدالرحمن بن کثیر گفت که نزد حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - بودم که مهزم اسدی در آمد و گفت: فدای تو شوم خبرده مرا که این امری که انتظار آن می کشید کی خواهد بود؟ یعنی امر ظهور حضرت صاحب الامر - علیه السلام -، پس بدرستی که مدت انتظار به دراز کشید، آن حضرت فرمود که: ای مهزم دروغ گفتند وقت قرار دهندگان، و هلاک شدند شتاب کنندگان، و رستگار شدند تسلیم کنندگان، و بسوی ما میل می کنند آن تسلیم کنندگان. چند حدیث دیگر شیخ ابو محمد بن شاذان - رحمه الله تعالی - در این باب روایت کرده است، و دو جادر توقیعات واقع است که

حضرت حجه الرحمن - علیه السلام - خود وقت قرار دهندگان را دروغگوی گفته. یکی آنست که ابن بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب کمال الدین [صفحه ۳۱] می گوید: حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق [الطالقانی] - رضی الله عنه - قال: سمعت ابا علی [محمد] بن همام، يقول: سمعت محمد بن عثمان العمری - قدس الله روحه - يقول: خرج التوقيع بخط اعرفه يقول: من سماني في مجمع من الناس باسمي فعليه لعنة الله. قال ابو علی [محمد] بن همام: و كتبت اساله عن [ظهور] الفرج متى يكون؟ فخرج التوقيع: كذب الوقتون. یعنی: محمد بن همام گفت: شنیدم از محمد بن عثمان - قدس الله روحه - که می گفت: بیرون آمد توقيع به خطی که می شناسم آن خط را که می گفت، یعنی حضرت صاحب - علیه السلام - در آن، همچنین فرموده بود که: هر کس در مجمعی از مردمان مرا نام نهد یعنی نام مرا بر زبان آورد، برو باد لعنت خدا. محمد بن همام گفت: نوشتم سوال نمودم از آن حضرت از ظهور فرج که آن کی خواهد بود؟ بیرون آمد توقيع در جواب من که: دروغ گفتند وقت قرار دهندگان. امیر محمد باقر داماد - رحمه الله علیه - بعد از نقل این حدیث در کتاب شرعیہ التسمیه می فرماید که: این حدیث را بعینه شیخ مفید و شیخ [صفحه ۳۲] طوسی و شیخ طبرسی - قدس الله اسرارهم - به سندهای صحیح خود روایت کرده اند. دیگری از آن دو جا که در توقیعات واقع است آنست که ابن شاذان و ابن بابویه و شیخ طوسی و شیخ طرابلسی - رضوان الله علیهم اجمعین - به سندهای خود روایت کرده اند. ما به یک سند و به نقل فقره ای از آن به جهت اختصار درین مکان اکتفا می نمائیم. ابن بابویه - رحمه الله علیه - روایت می کند از محمد بن [محمد بن] عصام کلینی - رضی الله عنه - و او از محمد بن یعقوب کلینی و او از اسحاق بن یعقوب که او گفت: مسالت نمودم از محمد بن عثمان [عمری] - رحمه الله تعالی - که او برساند نوشته مرا که سوال کرده بودم در آن از مسایلی که مشکل بود بر من. پس وارد شد توقيع در جواب، مجملا از جمله آن مسایلی یکی این بوده که از وقت ظهور آن حضرت پرسیده، آن حضرت در جواب این سوال نوشته است که: و اما ظهور الفرج فانه الی الله تعالی و کذب الوقتون. یعنی: اما ظهور فرج باز بسته است به اراده و مشیت حضرت حق تعالی، و دروغ گفتند وقت قرار دهندگان. قبل ازین مذکور شد که ابن شاذان - علیه الرحمه و الغفران - حدیث ها درین باب روایت کرده سوای آنچه شیخ ابو جعفر طوسی - قدس الله سره - از او روایت نموده. از آن جمله یکی اینست که می فرماید: حدثنا عبدالرحمن بن ابی نجران - رضی الله عنه - عن عاصم بن حمید عن ابی حمزه الثمالی عن ابی جعفر - علیه السلام - قال: قال رسول [صفحه ۳۳] الله - صلی الله علیه و آله - لأمیر المومنین - علیه السلام -: یا علی ان قریشا ستظهر علیک ما استبطنته، و تجتمع کلمتهم علی ظلمک و قهرک، فان وجدت اعوانا فجاهدہم، و ان لم تجد اعوانا فکف یدک و احقن دمک، فان الشہادہ من ورائک، فعلم ان ابنی ینتقم من ظالمیک و ظالمی اولادک و شیعتک فی الدنیا، و یعذبہم الله فی الآخرة عذابا شدیدا. فقال سلمان الفارسی: من هو یا رسول الله؟ قال: التاسع من ولد ابنی الحسن الذی ینظر بعد غیبه الطویلہ، فیعلن امر الله و ینتقم من اعداء الله و یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما. قال: متى ینظر یا رسول الله؟ قال - علیه السلام -: لا یعلم ذلك الا الله، ولكن لذلك علامات، منها نداء من السماء، و خسف بالمشرق، و خسف بالمغرب، و خسف بالبيداء. یعنی: حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که: پیغمبر - صلی الله علیه و آله - بامیرالمومنین - علیه السلام - گفت که: یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازد بر تو آنچه پنهان داشته اند آن را، یعنی کین و عداوتی را که در زمان من نسبت به تو پنهان می داشته اند بعد از من آن را ظاهر سازند و مجتمع شود کلمه ایشان بر ستم نمودن و غلبه کردن بر تو، یعنی اتفاق کنند بر ظلم و جور کردن و قهر و غلبه کردن بر تو، پس اگر اعوان و انصار بیابی جهاد کن با ایشان و اگر نیابی بازدار دست خود را، و نگاه دار خون خود را، پس بدرستی که شهید شدن از پی است ترا، و بدان که فرزند من انتقام خواهد کشید در دنیا از آنها که بر تو و اولاد و شیعه تو ظلم کنند، و خدای تعالی در آن جهان ایشان را به عذاب شدید گرفتار خواهد گردانید. سلمان فارسی - علیه الرحمه - گفت: ای رسول خدا آن فرزند تو که [صفحه ۳۴] این کار خواهد کرد کیست؟ پیغمبر - صلی الله علیه و آله - گفت که: او نهمین است از اولاد فرزند من حسین، آنکه ظاهر و هویدا گردد بعد از پنهان بودن دراز، پس اعلان نماید امر خدا را و ظاهر سازد دین خدا را،

و انتقام کشد از دشمنان خدا، و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. سلمان فارسی گفت: کی ظهور خواهد نمود ای رسول خدا؟ پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: آن را کسی نمی داند الا خدای تعالی، لیکن آن را نشانه هاست، از جمله نشانه ها ندائی است از آسمان، و فرو رفتن جمعی به زمین در مشرق، و فرو رفتن گروهی به زمین در مغرب، و فرو رفتن طایفه ای به زمین در بیداء. و السلام علی من اتبع الهدی. ابن بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب کمال الدین و تمام النعمه می گوید: حدثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار، قال: حدثنا علی بن محمد بن قتیبه النیشابوری، عن حمدان بن سلیمان، قال: حدثنا الصقر بن ابی دلف، قال: سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا - علیهما السلام - یقول: ان الامام بعدی ابنی علی امره امری و قوله قولی و طاعته طاعتی، و الامام بعده ابنه الحسن، امره امر ایبه، و قوله قول ایبه، و طاعته طاعه ایبه. ثم سکت، فقلت له: یا ابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن؟ فبکی - علیه السلام - بکاء شدیداً، ثم قال: ان من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر. فقلت له: یا ابن رسول الله لم سمی القائم؟ قال: لانه یقوم بعد موت ذکره [صفحه ۳۵] و ارتداد اکثر القائلین بامامته، فقلت له: و لم سمی المنتظر؟ قال: لان له غیبه تكثر ایامها و یطول امدها، فینتظر خروجه المخلصون، و ینکره المرتابون، و یرتجزئ بذكره الجاحدون، و یکذب فیہ الوقتون، و یهلك فیها المستعجلون، و ینجو فیها المسلمون. یعنی: صقر بن ابی دلف گفت: شنیدم از حضرت امام محمد تقی - علیه السلام - که می گفت: امام بعد از من پسر من علی است، امر او امر منست، و قول او قول منست، و طاعت او طاعت منست، و بعد از او امام پسر او حسن است، امر او امر پدر اوست، و قول او قول پدر اوست. بعد از آن امام - علیه السلام - خاموش شد. پس گفتم: ای فرزند رسول خدا امام بعد از حسن کیست؟ آن حضرت گریست گریستنی سخت، بعد از آن فرمود که: امام بعد از حسن پسر او قائم بحق [است] که منتظر است، گفتم: ای فرزند رسول خدا او را چرا قائم نام کرده اند؟ فرمود: به جهت آنکه قیام خواهد نمود به امر امامت بعد از موت ذکرش و مرتد شدن اکثر قائلین به امامتش، گفتم: چرا او را منتظر نام کرده اند؟ فرمود: از برای آنکه او راست غایب بودنی که بسیار خواهد بود روزهای آن، و به طول خواهد کشید مدت آن، پس انتظار خواهند کشید خروج او را مخلصان، و انکار خواهند کرد او را شک کنندگان، و استهزا خواهند نمود به یاد کردن او جاحدون، و دروغ خواهند گفت وقت قرار دهندگان و هلاک خواهند شد در آن غایب بودن شتاب کنندگان، و رستگاری خواهند یافت در آن غایب بودن تسلیم کنندگان، یعنی آنهایی که گردن تسلیم بگذارند، و به چون و چرا که سبب توقف چیست و چرا خروج نمی کند کار ندارند. این حدیث را ابن شاذان بی واسطه از امام به اندک اختلاف عبارتی [صفحه ۳۶] نقل کرده با چند دیگر، و بعد از آن می گوید: قد تحقق من هذه الاخبار و امثالها ان وقت ظهوره مغیب عن الخلق و لا یعلمه الا الله. و حسن بن حمزه علوی طبری در کتاب الغیبه می گوید: قال ابو علی محمد بن همام - رضی الله عنه - فی کتابه نوادر الانوار حدثنا محمد بن عثمان بن سعید الزیات - رضی الله عنه - قال: سمعت ابی یقول: سئل ابو محمد - علیه السلام - عن الخبر الذی روی عن آباءه - علیهم السلام - ان یرفع امام زمانه مات میتة جاهلیة. فقال: ان هذا حق کما ان النهار حق. فقیل له: یا ابن رسول الله: فمن الحجج و الامام بعدک؟ قال: ابنی هو الامام و الحجج بعدی، من مات و لم یرفعه مات میتة جاهلیة، اما ان له غیبه یحار فیها الجاهلون، و یهلك فیها المبطلون، و یکذب فیها الوقتون، ثم یرجع کانی انظر الی الاعلام الی تخفق فوق راسه بنجف الکوفة. یعنی: عثمان بن سعید که از و کلاسی حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الزمان - علیهما السلام - بوده گفت که: از حضرت ابو محمد یعنی امام حسن عسکری - علیه السلام - پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کرده اند از آباء کرام آن حضرت که ایشان فرموده اند که: خالی نمی ماند زمین از حجتی که مر خدای را باشد بر خلق تا به روز قیامت، بدرستی که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت. آن حضرت فرمود که: این حق است همچنانکه روز حق است. یعنی همچنانکه روز ظاهر و روشن است، این حدیث نیز مبین و مبرهن است. پس گفتند که: ای فرزند رسول خدا کیست حجت و امام بعد از تو؟ آن [صفحه ۳۷] حضرت فرمود: فرزند من امام و حجت است بعد از من، هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت، یعنی

حکم آن دارد که اسلام و زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده. بالجمله امام - علیه السلام - فرمود که: بدان و آگاه باش که او را غایب شدنی خواهد بود که حیران خواهند شد در آن جاهلان، و هلاک خواهند شد در آن مبطلان، و دروغ خواهند گفت در آن زمان وقت قرار دهندگان، بعد از آن خروج خواهد نمود، گویا نظر می‌کنم به علمهایی که می‌درخشد و حرکت می‌کند بر بالای سر او در نجف کوفه. پس معلوم می‌شود ازین احادیث که شیخ طوسی و ابن بابویه و محمد بن یعقوب کلینی و شیخ نیشابوری که مقدم است بر ایشان - چه جای آنها از علما که موخرند از ایشان - و پیغمبر و ائمه اثنا عشر - علیهم السلام - بر وقت ظهور حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - مطلع نبوده اند، و حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - خود بر آن اطلاع ندارد. [صفحه ۳۹]

الحديث ۰۳

قال الصدوق - رحمه الله تعالى - في كتاب كمال الدين و تمام النعمة: حدثنا [محمد بن] موسى بن المتوكل قال: حدثنا محمد بن ابي عبدالله الكوفي، قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن الحسن بن علي بن ابي حمزة، عن ابيه، عن الصادق جعفر بن محمد، عن آباءه عن اميرالمؤمنين - عليهم السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله -: حدیثی جبرئیل عن رب العزه جل جلاله انه قال: من علم ان لا-اله الا-انا وحدي، و ان محمدا عبدي و رسولي، و ان علي بن ابي طالب خلیفتی، و ان الائمة من ولده حججی، ادخلته الجنة برحمتی و نجیته من النار بعفوی و ابحت له جوارى و اوجبت له کرامتی و اتممت علیه نعمتی و جعلته من خاصتی و خالصتی، ان نادانی لیبته، و ان دعانی اجبته، و ان سالنی اعطیته، و ان سکت ابتداته، و ان اساء رحمته، و ان فرمنى دعوته، و ان رجع الی قبلته، و ان قرع بابی ففتحته. و من لم یشهد ان لا-اله الا-انا وحدي، او شهد بذلك، و لم یشهد ان محمدا عبدي و رسولي، او شهد بذلك و لم یشهد ان علي بن ابي طالب خلیفتی، او شهد بذلك و لم یشهد [صفحه ۴۰] ان الائمة من ولده حججی، فقد جحد نعمتی و صغر عظمتی و كفر باياتی و کتبی و رسلی، ان قصدنی حجبتہ و ان سالنی حرمتہ، و ان نادانی لم اسمع نداءه، و ان دعانی لم استجب دعاءه، و ان رجانی خبیته، و ذلك جزاء منی و ما انا بظلام للعبید. فقام جابر بن عبدالله الانصاری فقال: يا رسول الله و من الائمة من ولد علي بن ابي طالب؟ قال: الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة، ثم سيد العابدين في زمانه علي بن الحسين، ثم الباقر محمد بن علي، و ستدرکه يا جابر فاذا ادرکته فاقرئه منی السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم الكاظم موسى بن جعفر، ثم الرضا علي بن موسى، ثم التقی محمد بن علي، ثم النقی علی بن محمد، ثم الزکی الحسن بن علي، ثم ابنه القائم بالحق مهدی امتی الذی یملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما. هولاء يا جابر خلفائی و اوصیائی و اولادی و عترتی، من اطاعهم فقد اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی، و من [انکرهم او] انکرو احدنا منهم فقد انکرنی، بهم یمسک الله السماء ان تقع علی الارض الا-باذنه، و بهم یحفظ الله الارض ان تمید باهلها. به سند مذکور ابن بابویه - رحمه الله علیه - از ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق و آن حضرت از آباي کرام خود نقل فرموده از حضرت رسالت پناه - صلى الله عليه و آله - و آن جناب از جبرئیل - علیه السلام - و جبرئیل از حضرت رب العزه جل جلاله که حضرت ملک و دود فرمود که: هر کس گواهی دهد که نیست خدائی الا من که یگانه و واحد، و محمد بنده و رسول منست، و علی بن ابي طالب خلیفه منست، و امامان از فرزندان علی بن ابي طالب حجتهای منند، داخل می‌سازم او را به رحمت خود در بهشت، و نجات می‌دهم او را از آتش دوزخ به عفو خود، و مباح می‌گردانم [صفحه ۴۱] برو همسایگی خود را، یعنی نزدیکی او را به رحمت خود، و واجب می‌سازم او را برای او کرامت خود را، و تمام می‌گردانم برو نعمت خود را، و می‌گردانم او را از بندگان خاص و خالص خود، اگر ندا کند آن بنده مرا در جواب او لبیک گویم، و اگر بخواند مرا اجابت کنم او را، و اگر از من چیزی خواهد عطا کنم به او، و اگر خاموش شود ابتدا کنم به خطاب کردن با او، و اگر بد کند رحمت کنم برو، و اگر از من بگریزد و دوری نماید من بخوانم او را، و اگر بازگشت به من نماید قبول کنم او را، و اگر در رحمت مرا بگوید بگشایم بر روی او. و آن کسی که شهادت ندهد به اینکه نیست خدایی به غیر من و مرا

واحد و یگانه نداند، یا به این معنی شهادت بدهد و شهادت ندهد که محمد بنده و رسول منست یا به این هم شهادت بدهد و شهادت ندهد که علی بن ابی طالب خلیفه منست، یا به این نیز شهادت بدهد و شهادت ندهد که امامان از فرزندان علی بن ابی طالب حجت‌های منند، پس به تحقیق که انکار کرده است نعمت مرا و خرد و کوچک و حقیر شمرده عظمت مرا، و کافر شده به آیات و کتابها و پیغمبران من، آن بنده اگر قصد من کند و روی به من آورد، در پرده شوم ازو، یعنی اگر روی بدرگاه رحمت من کند ازو پنهان دارم رحمت خود را، و اگر از من چیزی خواهد آن را برو حرام کنم، و اگر ندا کند مرا نشنوم ندای او را، و اگر بخواند مرا و دعا کند مستجاب نکنم دعای او را، و اگر امیدوار شود به من ناامید گردانم او را، و این جزای اوست از من، و نیستم من ظلم کننده بر بندگان. پس برخاست جابر بن عبدالله انصاری و گفت: ای رسول خدا چه کسانی امامان از فرزندان علی بن ابی طالب؟ پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که: حسن و حسین اند دو سید و سرور و بهترین جوانان اهل بهشت، بعد از ایشان سید و سرور عبادت کنندگان در زمان خود علی بن الحسین، بعد از او باقر محمد بن علی، و [صفحه ۴۲] زود باشد که دریابی تو او را ای جابر، پس هرگاه که او را دریابی بخوان او را از من سلام، بعد از او صادق جعفر بن محمد، بعد از او کاظم موسی بن جعفر، بعد از او رضا علی بن موسی، بعد از او تقی محمد بن علی، بعد از او نقی علی بن محمد، بعد از او زکی حسن بن علی، بعد از او پسر او قائم به حق مهدی امت من، آنکه پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ای جابر ایشان خلیفه ها و اوصیاء و اولاد و عترت منند، هر که اطاعت نماید ایشان را مرا اطاعت نموده، و هر که نافرمانی ایشان نماید حکم آن دارد که نافرمانی من کرده و به من عاصی شده، و هر که انکار کند ایشان را یا انکار نماید یکی از ایشان را به تحقیق که انکار من کرده، به سبب ایشان نگاه می دارد خدای تعالی آسمان را که واقع نشود و نیفتد بر زمین مگر به اذن او، و همچنین به سبب ایشان نگاه می دارد زمین را از آنکه بجنباند اهلش را. این حدیث را شیخ ابو محمد بن شاذان - علیه الرحمه - به سند صحیح از حضرت امام جعفر روایت کرده، و از جمله نصوص الله بر امامت ائمه اثنی عشر - علیهم السلام - شمرده. فائده جلیله از آخر این حدیث مستفاد می گردد که: درین زمان آسمان به سبب وجود فائض الجود حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - برپاست، و زمین به برکت آن حضرت ثابت و قائم و برجاست، و اگر یکی از ناصبیان درین معنی با اهل حق از در مناقشه درآید و با طایفه ناجیه مکابره نماید با چندین حدیث که در کتب معتبره اهل خلاف ثبت است و از طرق ایشان مرویست چه خواهد کرد؟ که از همه آن احادیث مستفاد می شود که بقای این جهان باز بسته است به بقای حضرت صاحب الزمان - علیه صلوات الله الملك المنان - بعضی از آن بعد ازین در اواخر این اربعین مذکور گردد ان شاء الله تعالی. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۴۳]

الحديث ۰۴

قال الفضل بن شاذان - علیه الرحمه و الغفران - : حدثنا صفوان بن يحيى - رضی الله عنه - قال: حدثنا ابو ايوب ابراهيم بن ابى زياد الخزاز، قال: حدثنا ابو حمزه الثمالی، عن ابى خالد الكابلی، قال: دخلت على مولاى على بن الحسين بن على بن ابى طالب - عليهم السلام - فرأيت فى يده صحيفة كان ينظر اليها و يبكى بكاء شديدا. فقلت: فداك ابي و امي يا ابن رسول الله ما هذه الصحيفة؟ قال - عليه السلام - : هذه نسخة اللوح الذى اهداه الله تعالى الى رسوله - صلى الله عليه و آله - الذى كان فيه اسم الله تعالى و رسوله و امير المؤمنين و عمى الحسن بن على و ابى - عليهم السلام - و اسمى و اسم ابني محمد الباقر و ابني جعفر الصادق و ابني موسى الكاظم و ابني على الرضا و ابني محمد التقى و ابن على التقى و ابني الحسن الزكى و ابني حجة الله القائم بامر الله المنتقم من اعداء الله، الذى يغيب غيبه طويلا، ثم يظهر فيملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما. شيخ عالى شان يعنى فضل بن شاذان بن سند مزبور روایت کرد از ابى خالد کابلی که او گفت: داخل شدم به منزل مولاى خود حضرت امام [صفحه ۴۴] زين العابدين - علیه السلام - و در دست آن حضرت صحیفه ای دیدم که بر آن می نگریست و می گریست. گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا

چيست اين صحيفه؟ آن حضرت فرمود که: اين نسخه لوحی است که خدای تعالی به رسول خود به هديه فرستاد، آن لوحی که در آن بود نام الله تعالی و نام رسول او و نام امير المومنين و نام عمم حسن بن علی و نام پدرم - عليهم السلام - و نام من و نام فرزندم محمد باقر و فرزند او جعفر بن محمد و فرزند او موسی بن جعفر و فرزند او علی رضا و فرزند او محمد تقی و فرزند او علی نقی و فرزند او حسن زکی و فرزند او حجه الله و قائم بامر الله و منتقم از اعداء الله، آنکه غایب شود غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ستم و بیداد. اين حدیث شریف را مویدات بسیار است، سبب ایجاز بود که درین رساله به نقل این خبر مختصر قناعت نمود. حضرت سیدالمجتهدین امیر محمد باقر داماد در باب این حدیث که به حدیث لوح موسوم است در کتاب شرعه التسمیه می فرماید: هو مما علی روایتہ توافقاً الخاصه و العامه من طرق متلونه مختلفه و اسانید متشعبه متکثره. و آن کتابی است که در وقتی که این ضعیف نزد آن دو تحریر عدیم النظر یعنی شیخ بهاء [المله و] الذین محمد [عاملی] و امیر محمد باقر داماد - علیهما الرحمه - به تلمذ و تعلیم تردد داشت، در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت مناظره و مباحثه روی نمود، و آن گفتگوی مدتی در میان بود، لهذا سید مشار الیه کتاب مذکور را تالیف فرمود. فرحمه الله علیهما، و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۴۵]

الحديث ۵

قال الصدوق - رضوان الله عليه - في كتاب كمال الدين: حدثنا غير واحد من اصحابنا، قالوا: حدثنا محمد بن همام، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك الفزاري، قال: حدثنا الحسن بن محمد بن سماعه، قال: حدثني احمد بن الحارث، قال: حدثني المفضل بن عمر، عن يونس بن ظبيان، عن جابر بن يزيد الجعفي، قال: سمعت جابر بن عبد الله الانصاري يقول: لما انزل الله عز و جل علي نبيه محمد - صلي الله عليه و آله - يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم قلت: يا رسول الله عرفنا الله و رسوله، فمن اولو الامر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ فقال - عليه السلام - : هم خلفائي يا جابر و ائمه المسلمين من بعدى، اولهم علي بن ابي طالب، ثم الحسن ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي المعروف في التوراه بالباقر، و سندر که يا جابر، فاذا لقيتہ فاقتره مني السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سمی و کنی حجه الله فی ارضه [صفحه ۴۶] و یقیتہ فی عبادہ ابن الحسن بن علی، ذاک الذی یفتح الله - تعالی ذکره - علی یدیه مشارق الارض و مغاربها. ذاک الذی یغیب عن شیعته و اولیائہ غیبه لا یثبت فیها علی القول بامامته الا - من امتحن الله قلبه للایمان. قال جابر: فقلت له: یا رسول الله [فهل] تنتفع الشیعہ به فی غیبتہ؟ فقال - عليه السلام - : [ای] و الذی بعثنی بالنبوه انهم لیستضیئون بنوره و ینتفعون بولایتہ فی غیبتہ، کانتفاع الناس بالشمس و ان تجللها سحب، یا جابر هذا من مکنون سر الله، و مخزون علمه، فاکتمه الا - عن اهله. الی آخر الحدیث. به سند مسفور مرویست که جابر بن یزید جعفی گفت: شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری که می گفت که در آن هنگام که حضرت ملک علام فرو فرستاد به بنی خود یعنی سید انام - علیہ و آله الصلوہ و السلام - آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم را گفتیم: یا رسول الله ما خدا و رسول را شناخته ایم، اولی الامر کیستند که قرین گردانیده است حضرت الله تعالی طاعت ایشان را به طاعت تو؟ آن حضرت فرمود که: ایشان خلیفه های منند و امامان مسلمانانند بعد از من، اول ایشان علی بن ابی طالب است، بعد از او حسن، پس حسین، پس علی بن الحسین، بعد از او محمد بن علی که معروف است در تورات به باقر، و زود باشد که او را دریایی ای جابر، پس چون او را ببینی باید که بخوانی او را از من سلام، یعنی که سلام من به او برسانی، بعد از او صادق جعفر بن محمد، بعد از او موسی بن جعفر، بعد از او علی بن موسی، پس محمد بن علی، پس علی بن محمد، بعد از او حسن بن علی، بعد از او هم نام و هم کنیت من حجت خدا در زمین خدا، و بقیه خدا در میان بندگان خدا، پسر حسن بن علی، آنکه بگشاید خدای تعالی بدست او مشارق و مغارب زمین را، و غایب شود از [صفحه ۴۷] شیعه

و دوستان خود غایب شدنی که ثابت نماند در آن غایب بودن او به قائل بودن به امامت او مگر آن کسی که امتحان و آزمایش کرده باشد الله تعالی دل او را به ایمان. جابر گفت: گفتم ای رسول خدا آیا منتفع شوند ازو شیعه در زمان غایب بودن او؟ آن حضرت فرمود: بلی منتفع می شوند به آن خدائی قسم که مرا به نبوت برانگیخته است ه ایشان مستضیء می گردند به نور او و منتفع می شوند به ولایت او در زمان غایب بودن او مانند منتفع شدن مردمان از نور آفتاب، اگر چه پوشیده باشد قرص آفتاب راسحاب. ای جابر این از مکنون سر خدا و مخزون علم خداست، پنهان دار آن را مگر ازاهلش. باید دانست که این حدیث تتمه داشت، به جهت اختصار وا گذاشت این خاکسار ذکر آن را. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۴۹]

الحديث ۰۶

قال الشيخ الجليل الفضل بن شاذان بن الخليل - رحمه الله تعالى - : حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر، عن جابر بن يزيد الجعفي، عن سعيد بن المسيب، عن عبد الرحمن بن سمره، قال: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : لما خلق الله تعالى ابراهيم الخليل - عليه السلام - كشف عن بصره فرأى نورا الى جنب العرش، فقال: الهی ما هذا النور؟ قال: يا ابراهيم هذا نور محمد، صفوتي من خلقي، و رأی نورا الى جنبه، فقال: الهی ما هذا النور؟ قال: هذا نور علی ناصر دینی. و رأی فی جنبهما ثلاثة انوار، فقال: الهی ما هذه الانوار؟ فقال: نور فاطمه بنت محمد و الحسن و الحسين ابنيها و ابني علی. قال: الهی انی اری تسعة انوار قد احدقوا بالخمسه، قال: هذه انوار علی بن الحسين و محمد بن علی و جعفر بن علی بن موسى و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن الذي يظهر بعد غيبته عن شيعته و اوليائه. فقال ابراهيم: الهی انی اری انوارا قد احدقوا بهم لا- يحصى عددهم الا- انت، قال: يا ابراهيم هذه انوار شيعتهم، شيعه علی بن ابی طالب اميرالمومنين. فقال ابراهيم: فيما تعرف شيعته؟ قال: بصلاه احدى و خمسين، و الجهر [صفحه ۵۰] بسم الله الرحمن الرحيم، و القنوت قبل الركوع، و تعفير الجبين، و التخمم باليمين. فقال ابراهيم: اللهم اجعلني من شيعه اميرالمومنين علی بن ابی طالب، قال تبارك و تعالی: يا ابراهيم قد جعلتك منهم. فلهذا انزل الله فيه فی كتابه الكريم و ان من شيعته لابراهيم. قال المفضل بن عمر: قد روينا ان ابراهيم - عليه السلام - لما احس بالموت روى هذا الخبر لاصحابه و سجد، فقبض فی سجده - صلوات الله و سلامه عليه - . به سندی که نوشته شده منقولست از عبدالرحمن بن سمره که او گفت که: پیغمبر - صلى الله عليه و آله - فرمود که: چون آفرید حضرت ملک جلیل حضرت ابراهیم خلیل - عليه السلام - را، حجاب از پیش نظر آن جناب برداشت. [پس آن حضرت] در جنب عرش مجید نوری دید، پس از حضرت ملک و دود از حقیقت آن نور سوال نمود، خطاب از حضرت رب الارباب رسید که این نور برگزیده من محمد است، و از حقیقت نوری که در جنب آن نور دید پرسید، حق تعالی فرمود که: آن نور ناصر دین من علی است، و در جنب آن دو نور سه نور به نظر مبارک در آورد و پرسید، خطاب رسید که آن نور فاطمه دختر محمد و حسن و حسین است که دو فرزند او و دو فرزند علی بن ابی طالب اند، گفت ای خداوند من نه نور می بینم که بر دور آن پنج نور در آمده اند؟ ندا رسید که آن نور علی بن الحسين و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و حسن بن علی و حجه بن الحسن است، آنکه ظاهر شود بعد از غایب شدن از شیعه و دوستانش. [صفحه ۵۱] ابراهیم - عليه السلام - گفت: ای خداوند من نورهای بسیار می بینم که دور ایشان را فرو گرفته اند که نمی شمارد آن انوار را مگر تو، یعنی به غیر از تو که خداوند عاللمیانی کسی قادر بر شمردن آن نورهای بسیار نیست، آن نورها چیست؟ حق تعالی فرمود که: آن نورهای شیعیان ایشانست و شیعیان علی بن ابی طالب که امیر المومنین است. ابراهیم گفت: به چه چیز می شناسند شیعه امیرالمومنین را؟ حق تعالی فرمود: به پنجاه و یک رکعت نماز، یعنی در شبانه روزی گزاردن، و به جهر بسم الله الرحمن الرحيم گفتن، یعنی در نماز و دعا خواندن در نماز پیش از رکوع، و جبین بر خاک گذاشتن بعد از نماز، و انگشتر در دست راست کردن. پس ابراهیم گفت: امیدوارم و از درگاه احسانت توقع دارم که مرا از شیعیان

علی گردانی. خطاب از خدای تبارک و تعالی رسید که: یا ابراهیم ما که خداوند عالمینیم ترا از شیعیان علی گردانیدیم. پس ازین جهت حضرت عزت فرو فرستاد در کتاب کریم یعنی در قرآن عظیم در شان حضرت ابراهیم این آیه را که: و ان من شیعه لا ابراهیم یعنی بدرستی و راستی و حقیقت که هر آینه از شیعه اوست ابراهیم. مفضل گفت: روایت کرده اند از برای ما که در وقتی که حضرت ابراهیم پیغمبر - علیه السلام - احساس نمود که وقت رحلت است، روایت کرد این حدیث شریف را به جهت اصحاب خود و به سجود رفت، پس قبض کرده شد روح مقدس آن حضرت در آن هنگام که در سجود بود. الحمد لله الذی شرف شیعه امیرالمومنین - علیه السلام - بهذه الفضيله العظمی. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۵۳]

الحديث ۰۷

قال الشيخ الفقيه ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان القمی - رحمه الله تعالی - فی المائه التي جمعها من طرق العامة: حدثنا احمد بن محمد بن عبيدالله الحافظ، قال: حدثنا علي بن سنان الموصلي، قال: حدثنا احمد بن محمد بن صالح، قال: حدثنا سليمان بن احمد، قال: حدثنا ريان بن مسلم، قال: حدثنا عبدالرحمن بن يزيد بن جابر، قال: حدثنا سلامه عن ابي سليمان راعي رسول الله - صلى الله عليه و آله - [قال]: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : لما اسرى بي الى السماء قال لي الجليل جل جلاله: آمن الرسول بما انزل اليه من ربه، قلت: و المومنون. [صفحه ۵۴] قال: صدقت يا محمد، من خلفت في امتك؟ قلت: خيرا. قال: علي بن ابي طالب؟ قلت: نعم يا رب. قال: يا محمد اني اطلعت على الارض [اطاعه] فاخترتك منها، فشقت لك اسما من اسمائي، فلا اذكر في موضع الا- ذكرت معي، فانا المحمود و انت محمد. ثم اطلعت ثانياه فاخترت منها عليا و شقت [له] اسما من اسمائي فانا الاعلى و هو علي، يا محمد اني خلقتك و خلقت عليا و فاطمه و الحسن و الحسين و الاثمه من ولد الحسين من سنخ نور من نوري، و عرضت ولايتكم على اهل السماوات و اهل الارض، فمن قبلها كان عندي من المومنين، و من جحدها كان من الكافرين. يا محمد لو ان عبدا من عبدي عبدني حتى ينقطع و يصير كالشن البالي ثم اتاني واحدا بولايتكم ما غفرت له حتى يقر بولايتكم، يا محمد تحب ان تراهم؟ قلت: نعم يا رب. فقال لي: التفت عن يمين العرش، فالتفت فاذا بعلي و فاطمه و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى الرضا و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و المهدي في ضحضاح من نور قيام يصلون، و في وسطهم يضيء المهدي كانه كوكب دري. فقال: يا محمد هولاء الحجج و هو الثائر من عترتك، و عزتي و جلالتي انه الحجة الواجبه لاوليائي و المنتقم من اعدائي. اين شيخ عالی شان که او نیز از بزرگان علمای طایفه ناجیه است از طرق عامه به سند مزبور روایت می کند از ابي سلیمان که شبان سید عالمیان بود، که او گفت: پیغمبر - صلى الله عليه و آله - فرمود که: در شبی که مرا بردند به جانب آسمان، حضرت ملک جلیل جل جلاله فرمود که: آمن الرسول بما انزل اليه من ربه، گفتم: و المومنون، حضرت معبود فرمود که: راست گفتمی یا [صفحه ۵۵] محمد که را خلیفه ساختی و به نیابت خود در زمین گذاشتی که به سماي اکرام و عرش اعظام ما برآمدی؟ گفتم: بهترين امت را، فرمود: علي بن ابي طالب را؟ گفتم: بلی ای پروردگار من، فرمود که: یا محمد من در نگرستم به زمین، یعنی اراده خود را به جهت برگزیدن متعلق به زمین ساختم، پس ترا برگزیدم از اهل زمین، آنگاه بیرون آوردم از برای تو نامی از نامهای خود را، پس یاد نمی کنند مرا در هیچ محل و موضعی الا آنکه یاد می کنند ترا با من، منم محمود و تویی محمد، بعد از آن بنظر قدرت به زمین نگرستم و علی را از اهل زمین برگزیدم و از برای او نیزاسمی از اسمای حسناي خود مشتق ساختم، پس منم اعلى و اوست علی، یا محمد آفریدم ترا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و امامان را که از اولاد حسین اند از اصل نوری از نور خود، و عرض کردم دوستی شما را بر اهل آسمانها و اهل زمین، پس هر کس که قبول کرد دوستی شما را نزد من از مومنان است، و هر کس انکار کرد از کافرانست، یا محمد اگر بنده ای از بندگان من عبادت کند مرا تا منقطع شود، یعنی نزدیک گردد که قطع حیاتش شود و از غایت ریاضت عبادت بدنش چون مشک کهنه گردد،

پس به جانب من آید، یعنی بازگشت به من نماید در حالتی که منکر باشد ولایت شما را، نیامرزم او را تا وقتی که اقرار کند به ولایت شما. یا محمد دوست می داری که بینی ایشان را و به نظر درآوری آل و اوصیای خود را؟ گفتم بلی ای پروردگار من، فرمود که: توجه کن و التفات نما به جانب راست عرش، چون نگاه کردم علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی [صفحه ۵۶] و مهدی را دیدم در میان آب تنگی از نور، که همه ایستاده بودند و به نماز قیام می نمودند، و در میان همه مهدی می درخشید، چنانکه گویا کوب درخشنده ای بود، پس حضرت ملک و دود به من خطاب نمود که: یا محمد ایشان حجتهای منند، و مهدی طلب خون کننده عترت تست، به عزت و جلالم قسم که مهدی حجت واجب الاتباع است از برای دوستان من، و انتقام کشنده است از دشمنان من. ابن بابویه - رحمه الله علیه - این حدیث را به سند دیگر در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از ابی سلیمان راعی به اختلاف عبارات نقل نموده که در آخر آن واقع است که: فیخرج اللات و العزی طریقین فیحرقهما، فلقتنه الناس یومئذ بهما اشد من فتنه العجل و السامری. یعنی بیرون خواهد آورد حضرت صاحب الزمان لات و عزی را تر و تازه، پس خواهد سوخت ایشان را، و هر آینه فتنه مردمان در آن روز به سبب ایشان سخت تر خواهد بود از فتنه گوساله و سامری. مراد از لات و عزی که درین حدیث واقع است ابی بکر و عمر است علیهما ما علیهما، و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۵۷]

الحديث ۰۸

قال الشيخ الجليل الفضل بن شاذان بن الخليل - قدس الله سره - : حدثنا عبدالرحمن بن ابی نجران، قال: حدثنا عاصم بن حميد، قال: حدثنا ابو حمزه الثمالي و قال رحمه الله تعالى: حدثنا الحسن بن محبوب، قال: حدثنا ابو حمزه الشمالي، قال: حدثنا سعيد بن جبیر، قال: حدثنا عبدالله بن عباس، قال: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله: لما عرج بي الى السماء بلغت سدره المنتهى، ناداني ربي جل جلاله، فقال: يا محمد فقلت: ليبيك ليبيك يا رب قال: ما ارسلت رسولا فانقضت ايامه الا اقام بالامر بعده وصيه، فانا جعلت علي بن ابی طالب خليفتك و امام امتك ثم الحسن ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي، ثم جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علي بن موسی، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم الحجة بن الحسن، يا محمد ارفع راسك، فرفعت راسي، فاذا بانوار علي و الحسن و الحسين و تسعه اولاد الحسين، و الحجة في وسطهم يتلالا كانه كوكب دري، فقال الله تعالى: يا محمد هولاء خلفائي و حججی في الارض، و خلفاءك و اوصياءك من بعدك، [صفحه ۵۸] فطوبى لمن احبهم و الويل لمن ابغضهم. شيخ مذکور به سند مزبور روایت می کند از عبدالله بن عباس که او گفت: پیغمبر - صلى الله عليه و آله - فرمود که: چون مرا عروج به معارج سماوات فرمودند به سدره المنتهی رسیدم، خطاب از حضرت رب الارباب رسید که: یا محمد گفتم: لیبيك ای پروردگار من خداوند عالمیان فرمود که: ما هیچ پیغمبری به دنیا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات و روزگار نبوت او الا آنکه به پای داشت به امر دعوت و بجای خود گذاشت برای هدایت امت بعد از خود وصی خود را، و بجهت نگاهبانی شریعت حجتی را، پس ما که آفریدگار جهان و خداوند عالمیانیم گردانیدیم علی بن ابی طالب را خلیفه تو و امام امت تو، پس حسن را، یعنی مقرر گردانیدیم که بعد از امیرالمومنین خلیفه تو و امام امت تو حسن باشد، و بعد ازو حسین و بعد ازو محمد بن الحسین، و بعد ازو محمد بن علی، و بعد ازو جعفر بن محمد، و بعد ازو موسی بن جعفر، و بعد ازو محمد بن علی، و بعد ازو محمد بن علی، و بعد ازو علی بن محمد، و بعد ازو حسن بن علی، و بعد ازو حجت پسر حسن، یا محمد سر بالا کن، چون سر بر آوردم انوار علی و صاحب الزمان - علیه السلام - در میان ایشان می درخشید، که گویا کوب درخشنده ای بود، پس حضرت الله تعالی فرمود که: اینها خلیفه ها و حجتهای منند در زمین و خلیفه ها و اوصیای تو بعد از تو، پس خوشا حال کسی که دوست دارد ایشان را و ویل و وای بر آن کسی که دشمن دارد ایشان را. و به غیر این دو حدیث که گذشت چندین حدیث است از احادیث معراجیه

که خداوند عالمیان در آن سید انس و جان را به خلافت عترت طاهره [صفحه ۵۹] اشاره فرموده، اگر کسی گوید که در یک شب چندین مرتبه آگاهانیدن برای چیست؟ جواب آنست که شاید همه در یک شب واقع نشده باشد، زیرا که حدیثی هست که قضیه معراج دوبار وقوع یافته، و آن حدیث را علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیرش ذکر کرده، اما چون خالی از طولی نیست ذکر آن را موقوف می دارد، طالب اطلاع باید که به آن کتاب رجوع نماید. و ابن بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب خصال حدیثی روایت کرده که صد و بیست مرتبه حضرت رسالت را عروج بر سماء و ارتقا بر عرش حضرت حق تعالی روی داده و آن حدیث اینست که: عرج بالنبی - صلی الله علیه و آله - مائه و عشرين مره ما من مره الا و قد اوصی الله تعالی فیها النبی - علیه السلام - بالولایه لعلی بن ابی طالب و الائمه علیهم السلام اکثر مما اوصاه بالفرائض. می تواند بود که مراد از ولایت درین حدیث والی شدن حضرت شاه ولایت باشد بر امت، و تکرار سفارش از جهت تاکید باشد، چنانکه حضرت رسالت نیز مکرر نصوص جلیه و خفیه در باب امامت و خلافت آن حضرت بیان فرمود. سبحان الله با این همه سفارشات از جانب حضرت حق تعالی و [صفحه ۶۰] حضرت مصطفی درباره علی مرتضی - صلوات الله علیهما و آلهما - به هیچ وجه منافقان دغا متاثر نشدند، و به جای دوست داشتن دشمنی کردند، و از خلافت و ولایت آن حضرت سرباز زدند، و به این نیز اکتفا ننموده بر آن سرور دین پرور استیلا و استعلا نمودند و به این هم قناعت نکردند و ظلمها بر آن حضرت و اولاد آن حضرت رواداشتند، و ندانستند که درین جهان حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - ازیشان انتقام خواهد کشید و در آن جهان به عذاب جاودان گرفتار خواهند گردید [صفحه ۶۱]

الحديث ۰۹

قال ابو محمد بن شاذان - جعل الله الفردوس مثواه و حشره مع من تولاه - : حدثنا محمد بن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر - رضی الله عنهما - جميعا عن ابان بن عثمان الاحمر، عن ابان بن تغلب، عن عكرمة عن ابن عباس، قال: قدم يهودی الى رسول الله - صلی الله علیه و آله - يقال له نعتل، فقال: يا محمداني اسالك عن اشيء تلجلج في صدري منذ حين فان اجبتني عنها اسلمك علي يدك، قال - عليه السلام - : سل يا با عماره. قال: يا محمد صف لي ربك، فقال - صلوات الله علیه و آله - : ان الخالق لا يوصف الا بما وصف به نفسه كيف يوصف الخالق الواحد الذي تعجز الحواس ان تدرکه، و الاوهام ان تتاله، و الخطرات ان تحده، و البصائر ان تحيط قدرته، اجل عما يصفه الواصفون، نای في قربه و [صفحه ۶۲] قرب في نايه، كيف الكيف فلا يقال كيف، و اين الاين فلا يقال اين، تنقطع الافكار عن معرفته، و ليعلم ان الكيفيه منه و الاينويه، و هو الاحد الصمد كما و صف نفسه، و الواصفون لا يبلغون نعته، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد. قال: صدقت يا محمد، فاخبرني عن قولك انه واحد لا شبه له، اليس الله واحد و الانسان واحد؟ و وحدانيته قد اشبهت وحدانيه الانسان؟ فقال عليه السلام: الله واحد واحد المعنى، و الانسان واحد ثنوي، جسم و عرض و روح، و انما التشبيه في المعاني لا غير. قال: صدقت يا محمد، فاخبرني عن وصيک، من هو؟ فما من نبی الا و له وصی، و ان نبينا موسى بن عمران اوصی الى يوشع بن نون. فقال: نعم، ان وصی و الخلیفه من بعدی علی بن ابی طالب، و بعده سبطای الحسن و الحسين، يتلوه تسعه من صلب الحسين، ائمه ابرار. قال: فسمهم لي يا محمد قال: نعم، اذا مضى الحسين فابنه علي، فاذا مضى علي فابنه محمد، فاذا مضى محمد فابنه جعفر، فاذا مضى جعفر فابنه موسى، فاذا مضى موسى فابنه علي، فاذا مضى علي فابنه محمد، و اذا مضى محمد فابنه علي، فاذا مضى علي فابنه الحسن و بعد الحسن الحجج بن الحسن بن علي، فهذه اثنا عشر [صفحه ۶۳] اماما علي عدد نقباء بني اسرائيل. قال: فاین مکانهم فی الجنة؟ قال: معی و فی درجتی، قال: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و اشهد انهم الاوصیاء بعدک، و لقد وجدت هذا فی الكتب المتقدمه، فاخبرني يا رسول الله عن الثانی عشر من اوصیائك، قال - علیه السلام - : يغيب حتى لا يرى و ياتي على امتی زمان لا يبقى من الاسلام الا اسمه، و من القرآن اللا رسمه، فحينئذ ياذن الله له بالخروج. فانفض نعتل، و قام من بين يدي رسول الله - صلی الله علیه و آله - و يقول: صلوات الله عليك يا سيد المرسلين و علي اوصيائك الطاهرين، و الحمد لله

رب العالمین. یعنی عبدالله عباس گفت که یهودی که او را نعتل می گفتند به نزد حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله - آمد و گفت: یا محمد من چند چیز از تو می پرسم که بسیار وقتی است که آن در سینه من می گردد، اگر جواب مقرون به صواب ادا نمایی بدست تو اسلام می آورم، و تابع دین تو می شوم. آن حضرت فرمود که: ای ابا عماره بپرس. گفت: یا محمد پروردگار خود را از برای من وصف کن. آن جناب فرمود که: وصف نمی تواند کرد حضرت خالق را مگر به آن چیزی که خود وصف کرده است به آن خود را، چگونه وصف نماید خالق واحد و آفریننده یگانه را که عاجز است حواس از آنکه او را دریابد و ادراک ذات مقدس او نماید، و فرو مانده است اوهام از آنکه او را بیابد و به کنه ذات او برسد، و در مانده است خطرات از آنکه حدی از برای او پیدا کند، ناتوان است بصایر از آنکه احاطه قدرت او کند، بزرگتر است از آنکه وصف او کنند و وصف کنندگان، دور است در نزدیکی و نزدیکی است در دوری، یعنی نزدیک [صفحه ۶۴] و دور نزد علم او یکسان است، چگونگی را او چگونگی داده، پس نمی توان گفت که چگونه است، و کجائی را او کجائی بخشیده پس نمی توان گفت که کجاست، منقطع می شود فکرها از شناخت او، پس باید بدانید که کیفیت و اینویت از او پیدا شده و به قدرت او وجود یافته، احد است یعنی تکثر در وحدانیت ذاتش متصور نیست و از ابعاض و اجزا معرا و بریست، و صمد است یعنی جسم نیست که توان گفتن که میان تهی است، و خداوندی است که کل خلایق در حوایج و رغایب روی بد گراه او می آورند، و ازو حاجتها می طلبند و ازو مرادها می یابند، بالجمله آن حضرت فرمود که: خدای تعالی احد و صمد است همچنانکه خود خود را وصف کرده است، و وصف کنندگان نمی رسند به حد وصف کردن و نشان دادن او، و چنانکه خود وصف خود فرموده لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد است. نعتل گفت: راست گفتی یا محمد پس خبرده مرا از آنکه گفتی خدا یکی است و او را شبیه نیست، آیا نه چنین است که خدا یکی است و انسان نیز یکی است، و یگانگی و وحدانیت خدا مانند شده است و وحدانیت و یگانگی انسان را؟ آن حضرت فرمود که: خدا واحد است واحد المعنی یعنی همیشه واحد و یگانه بوده، و چیزی با او نبوده، و بی حد و بی اعراض است، و همیشه همچنین بوده و همچنین خواهد بود و انسان واحد ثنوی است یعنی غیر واحد حقیقی است، چسب است و عرض است و روح است، و جزین نیست که تشبیه در معانی است نه در غیر معانی است، یعنی هیچ کس در معنی وحدانیت با او شرکت ندارد. نعتل گفت: راست گفتی یا محمد پس خبرده مرا که وصی تو کیست؟ [صفحه ۶۵] زیرا که هیچ پیغمبری نبوده الا آنکه او را وصی بوده و پیغمبر ما موسی وصیت کرد به یوشع بن نون. آن حضرت فرمود: بلی خبر دهم ترا بدرستی که وصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب است، و بعد از او دو سبط من حسن و حسین، و به وصایت از پی حسین در می آیند نه تن از صلب حسین که ائمه ابرار و امامان نیکو کارند. نعتل گفت نام کن ایشان را، یعنی به نام ایشان را ذکر کن از برای من یا محمد. حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود: بلی چون حسین در گذرد پسر او علی وصی و خلیفه او باشد، و چون مدت وصایت و خلافت علی به نهایت رسد پسر او محمد، و چون مدت وصایت محمد تمام شود پسر او جعفر، و چون مدت وصایت جعفر بگذرد پسر او موسی، و چون موسی ازین عالم مفارقت نماید پسر او علی، و چون علی رحلت کند پسر او محمد، و چون محمد وفات نماید پسر او علی، و چون علی به آن جهان روی آورد پسر او حسن، و چون حسن به عالم بقا متوجه شود حجه بن الحسن بن علی، ایشان دوازده امامند به شماره نقبای نبی اسرائیل. نعتل گفت شهادت می دهم که نیست الهی الا - حضرت الله تعالی، شهادت می دهم که تو رسول و فرستاده خدایی و شهادت می دهم که ایشانند اوصیا بعد از تو، و به تحقیق که یافته ام این معنی را در کتب متقدمه، پس خبر ده مرا ای رسول خدا از وصی دوازدهم از جمله اوصیای تو. آن حضرت فرمود که: او غایب خواهد شد تا نبینند او را، و زمانی پیش آید امت مرا که نماند از اسلام مگر اسم اسلام، و از قرآن الا رسم قرآن، در آن هنگام رخصت دهد حضرت الله تعالی مر آن خلیفه مرا به خروج نمودن. [صفحه ۶۶] پس بلرزد نعتل و برخاست از پیش پیغمبر - صلی الله علیه و آله - و در آن حال می گفت: صلوات خدا بر تو باد ای بهترین پیغمبران، و صلوات خدا باد بر اوصیای تو که پاک و منزّه اند از عیبا و گناهان، و سپاس و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیان است. و در

بعضی از روایات در اواخر این حدیث زیادتی هست با شعری که نعتل انشاد نموده در مدح و ثنای حضرت خیر البشر و ائمه اثنی عشر - عليهم صلوات الله الملك الاكبر - اگر در اجل تاخیری باشد یک کتاب علی حده در شرح این حدیث نوشته شود ان شاء الله تعالی. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۶۷]

الحديث ۱۰

قال ابو محمد بن شاذان - عليه رحمه الله الملك المنان - : حدثنا فضاله بن ايوب - رضی الله عنه - قال: حدثنا ابان بن عثمان، قال حدثنا محمد بن مسلم، قال: قال ابو جعفر - عليه السلام: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - لعلي بن ابي طالب - عليه السلام -: انا اولی بالمومنین من انفسهم، ثم انت يا علي اولی بالمومنين من انفسهم، ثم الحسن اولی بالمومنين من انفسهم، ثم الحسين اولی بالمومنين من انفسهم، ثم علي بن الحسين اولی بالمومنين من انفسهم، ثم محمد بن علي اولی بالمومنين من انفسهم، ثم جعفر بن محمد اولی بالمومنين من انفسهم، ثم موسى بن جعفر اولی بالمومنين من انفسهم، ثم علي بن موسى اولی بالمومنين من انفسهم، ثم محمد بن علي اولی بالمومنين من انفسهم، ثم علي بن محمد اولی بالمومنين من انفسهم، ثم الحسن بن علي اولی بالمومنين من انفسهم، ثم الحجة بن الحسن الذي ينتهي اليه الخلافة و الوصاية، و يغيب مده طويله، ثم يظهر و يملا الارض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما. يعنى: حضرت امام محمد باقر - عليه السلام - گفت که: پیغمبر - صلى الله [صفحه ۶۸] عليه و آله - به امیرالمومنین - عليه السلام - خطاب نموده فرمود که: من اولایم به مومنان از نفسهای ایشان، بعد از آن تو یا علی اولائی به مومنان از نفسهای ایشان، بعد از آن امام حسن اولی است به مومنان از نفسهای ایشان، بعد از آن علی ابن الحسین اولی است به مومنان از نفسهای ایشان، بعد از آن جعفر بن محمد اولی است به مومنان از نفسهای ایشان، بعد از آن جعفر بن محمد اولی است به مومنان از نفسهای ایشان، بعد از آن علی بن محمد اولی است به مومنان از نفسهای ایشان، بعد از آن علی بن محمد اولی است به مومنان از نفسهای ایشان، بعد از آن حسن بن علی اولی است به مومنان از نفسهای ایشان، بعد از آن حجة بن الحسن اولی است به مومنان از نفسهای ایشان، آنکه منتهی می شود به او خلافت و وصایت، و غایب خواهد شد مدتی دراز، بعد از آن ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آن چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. الحمد لله الذي جعل اصفیاءه موالینا. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۶۹]

الحديث ۱۱

قال ابو محمد بن شاذان - عليه الرحمه و الغفران - حدثنا محمد بن الحسن الواسطی - رضی الله عنه - قال: حدثنا زفر بن الهذيل، قال: حدثنا سليمان بن مهران الاعمش، قال: حدثنا مورك، قال: حدثنا جابر بن عبدالله الانصاری قال: دخل جندل بن جنادة اليهودی من خيبر علی رسول الله - صلى الله عليه و آله - فقال يا محمد اخبرني عما ليس لله و عما ليس عندالله و عما لا يعلمه الله؟ فقال رسول الله - صلى الله عليه و آله -: اما ما ليس لله، فليس لله شريك، و اما ما ليس عند الله، فليس عندالله ظلم و اما ما لا يعلمه الله، فذلكم قولكم معاشر اليهود ان عزيزا ابن الله، و الله لا يعلم له ولدا، فقال جندل: اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله حقاً، ثم قال: يا رسول الله اني رايت البارحة في النوم موسى بن عمران - عليه السلام - فقال لي: يا جندل اسلم علي يد محمد و استمسك بالاوصياء من بعده، فقد اسلمت و رزقني الله ذلك، فاخبرني بالاوصياء [من] بعدك لاستمسك بهم. [صفحه ۷۰] فقال: يا جندل اوصيائي من بعدى بعدد نقيب بني اسرائيل. فقال: يا رسول الله انهم كانوا اثني عشر، هكذا وجدنا في التوراه. قال: نعم، الذين هم اوصيائي من بعدى اثنا عشر. فقال: يا رسول الله كلهم في زمن واحد؟ قال: لا، خلف بعد خلف، فانك لن تدرک منهم الا ثلاثة. قال: فسمهم لي يا رسول

الله قال: نعم انك تدرك سيد الاوصياء و وارث علم الانبياء و ابا الائمة الاثنياء على بن ابي طالب بعدي، ثم ابنه الحسن و الحسين، فاستمسك بهم من بعدي، فلا يغرنك جهل الجاهلين، فاذا كان وقت ولاده ابني على بن الحسين زين العابدين يقضى الله عليك، و يكون آخر زادك من الدنيا شره لبن تشربه فقال: يا رسول الله فما اسامي الاوصياء الذين يكونون ائمة المسلمين بعد علي بن الحسين؟ قال - صلوات الله عليه و آله - : فاذا انقضت مده علي قام بالامر محمد ابنه، يدعى بالباقر، فاذا انقضت مده محمد قام بالامر بعده جعفر ابنه، يدعى بالصادق، فاذا انقضت مده جعفر قام بالامر بعده موسى ابنه، يدعى بالكاظم، فاذا انقضت مده موسى قام بالامر بعده علي ابنه يدعى بالرضا، فاذا انقضت مده علي قام بالامر بعده محمد ابنه، يدعى بالتقي، فاذا انقضت مده محمد قام بالامر بعده علي ابنه يدعى بالنقي، فاذا انقضت مده علي قام بالامر بعده الحسن ابنه، يدعى بالزكي، ثم يغيب عن الناس امامهم. قال: يا رسول الله يغيب الحسن منهم؟ قال: لا، ولكن ابنه الحجة يغيب عنهم غيبه طويله. قال يا رسول الله فما اسمه؟ قال: لا يسمى حتى يظهره الله، فقال جندل: قد بشرنا موسى بن عمران بك و بالاوصياء من ذريتك. ثم تلا رسول الله - صلى الله عليه و آله - : وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا [صفحة ۷۱] الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبذلنهم من بعد خوفهم امنا. قال جندل: فما خوفهم؟ قال يا جندل في زمن كل واحد منهم شيطان يعتره و يوذيه، فاذا اذن الله للحجة خرج و طهر الارض من الظالمين، فيملاها قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما، طوبى للصابرين في غيبته، طوبى للساكين في محجته و الثابتين في موالاته و محبته، اولئك ممن وصفهم الله في كتابه، فقال: الذين يؤمنون بالغيب، و قال: اولئك حزب الله الا- ان حزب الله هم المفلحون. ثم قال جابر: عاش جندل بن جنادة الى ايام الحسين بن علي - عليهما السلام - ثم خرج الى الطائف فمرض فدعا بشره من لبن فشربه، و قال كذا عهد الى رسول الله - صلى الله عليه و آله - انه يكون آخر زادي من الدنيا شره من لبن، ثم مات و دفن بالطائف في الموضع المعروف بالكوداء، رحمه الله تعالى. به سند مسطور روایت کرد شیخ عالی شان ابو محمد بن شاذان - عليه الرحمه و الغفران- از جابر بن عبدالله انصاری که او گفت: داخل شد مردی از یهود به مجلس پیغمبر -صلى الله عليه و آله - که جندل نام او بود و پدرش جناده نام داشت، و از یهود خیر بود، پس گفت: یا محمد خبرده مرا از آنکه خدای را نیست و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه نمی داند آن را خدا؟ حضرت رسول - صلى الله عليه و آله - فرمود که: آنکه نیست خدای [صفحة ۷۲] را، شریک است، و آنچه نیست نزد خدا ظلم است، و آنچه نمی داند آن را خدا، آن قول شما یهودیان است که می گوید، عزیز پسر خداست، و الله که خدا کسی را فرزند خود نمی داند. جندل چون آن جواب به صواب شنید گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله حقا. بعد از آن گفت: ای رسول خدا من در خواب موسی بن عمران را دیدم که با من گفت: ای جندل بدست محمد - صلى الله عليه و آله - مسلمان شو و به اوصیای او بگرو، و تمسک نمای به ایشان، و بیزاری جوی از بد کیشان چون خداوند عالمیان مرا توفیق داد و به خدمت رسانید و شرف اسلام روزیم گردانید، مرا بر حال اوصیای خود آگاه گردان تا متمسک شوم به ایشان. آن حضرت فرمود که: ای جندل اوصیای من که برگزیدگان ملک جلیل اند به عدد نقبای بنی اسرائیل اند. جندل گفت چنانکه در تورات یافته ام نقبای بنی اسرائیل دوازده تن بوده اند. آن حضرت فرمود: بلی امامان که اوصیای منند بعد از من منحصرند در دوازده تن. جندل گفت: ایشان همه در یک زمان خواهند بود؟ آن جناب فرمود که: همه در یک زمان نخواهند بود بلکه یکی بعد از یکی به امر امامت و وصایت قیام خواهند نمود، تو به خدمت سه تن از ایشان خواهی رسید. و به استدعای جندل آن حضرت ذکر اسامی سامیه اوصیای خود نمود برین وجه که فرمود: تو درخواهی یافت سید اوصیا و وارث علم انبیا و پدر ائمة اتقیا [صفحة ۷۳] علی بن ابی طالب را [بعد از من و] بعد از آن دو فرزند او حسن و حسین را، پس تمسک نمای به ایشان و فریفته مشو به جهل جاهلان، و هنگام ولادت فرزند من علی بن الحسین باشد که سید و سرور عابدان است که حکم خدا بر تو وارد گردد، یعنی اجل تودر رسد، و آخرین زاد تو از دنیا یک جرعه شیر باشد. جندل گفت: ای رسول خدا چیست نامهای اوصیای تو که بعد از علی ابن الحسین امامان مسلمانان اند؟ پیغمبر - صلى الله عليه و آله - فرمود که: چون منقضی شود مدت امامت و وصایت علی بن الحسین قائم گردد به امر

امامت پسر او محمد که او را باقر لقب باشد، و چون مدت او منقضی گردد به پای دارد امر امامت و وصایت را بعد از پسر او جعفر که ملقب به صادق باشد، و چون مدت او به سر آید بعد از پسر او موسی که او را کاظم گویند قائم مقام او گردد، و بعد از پسر او علی که او را رضا خوانند، و بعد از پسر او محمد که او را تقی خوانند، و بعد از پسر او علی که او را نقی خوانند، و بعد از پسر او حسن که او را زکی خوانند، بعد از غایب گردد از مردمان امام ایشان. جندل گفت: ای رسول خدا حسن از ایشان غایب گردد؟ آن حضرت فرمود که: نه ولیکن پسر او حجت غایب گردد. جندل گفت: نام او چه باشد؟ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود که: نام برده نشود تا زمانی که حضرت الله تعالی او را ظاهر سازد. جندل گفت: به تحقیق که بشارت داد ما را موسی به تو و به اوصیا که از ذریت تواند. [صفحه ۷۴] بعد از آن تلاوت فرمود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - این آیه وافی هدایه را که: وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم الذی ارتضی لهم و لیبیدن لهم من بعد خوفهم امنا. جندل گفت: ای رسول خدا خوف ایشان از چه باشد؟ آن حضرت فرمود: در زمان هر یک از ایشان شیطانی باشد که ایشان را آزار کند و بریشان جفا نماید، چون رخصت دهد حضرت الله تعالی حجت را، بیرون آید و پاک سازد زمین را از ظالمان و پر کند زمین را از عدل و داد، آن چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، خوشا حال آنانکه در زمان غایب بودن او صابر باشند، و خوشا حال آنها که سالک محج و طریقه او باشند، و در مودت و محبت او ثابت باشند، ایشان آنانند که حضرت الله تعالی در کتاب خود وصف ایشان نموده و در تعریف ایشان فرموده: الذین یؤمنون بالغیب، و جای دیگر در کتاب خود در صفت ایشان فرموده: اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون. جابر گفت: بعد از آن جندل زیست تا ایام حضرت امام حسین بن علی - علیهما السلام - بعد از آن وقت به طرف طایف و در آنجا بیمار شد و در آن بیماری شیر طلبد و جرعه ای از آن نوشید و گفت: این عهدیست که رسول خدا فرموده بود که آخرین زاد من از دنیا جرعه ای از شیر باشد، و بعد از آن رحلت کرد، و در طایف در موضعی که معروفست به کورا مدفون گردید که رحمت کند برو خدای تعالی. [صفحه ۷۵] مولف گوید که حکایت جندل و سبب آمدن او از خیبر به خدمت حضرت امیرالمومنین - علیه السلام - و جنگهای او در موضع صفین و غیر آن با مخالفین طولی دارد، هر که خواهد که بر آن اطلاع یابد به تاریخ کبیر ثقفی - علیه الرحمه - رجوع نماید و اگر بر آن دست نیابد کتاب ریاض المومنین و حدائق المتقین را که از مولفات این کمترین است مطالعه فرماید. اللهم ارزقنا جرعه من الکوثر من کف ولیک علی المرتضی. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۷۷]

الحديث ۱۲

قال ابو محمد بن شاذان - امطر الله عليه شایب الغفران - حدثنا الحسن بن علی بن سالم، عن ابیه، عن ابی حمزه الثمالی، عن سعید بن جبیر، عن عبدالله بن عباس، قال: قال رسول الله - صلی الله علیه و آله -: لما خلق الله الدنيا اطلع علی الارض، اطلاعه فاختارنی منها فجعلنی نبیا، ثم اطلع الثانیه فاختار منها علیا فجعله اماما، ثم امرنی ان اتخذہ اخا و وصیا و خلیفه و وزیرا، فعلی منی و انا من علی و هو زوج ابنتی و ابو سبطی الحسن و الحسین، الا - و ان الله تبارک و تعالی جعلنی و ایاهم حججا علی عباده، و جعل من صلب الحسین ائمه یقومون بامری و یحفظون وصیتی، التاسع منهم قائم اهل بیتی و مهدی امتی، اشبه الناس بی فی شمائله و اقواله، یظهر بعد غیبه طویله و حیره مضله، فیعلن امر الله و یظهر دین الله و یوید بنصر الله و ینصر بملائکة الله، فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما. یعنی. عبدالله عباس گفت که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که چون حضرت الله تعالی دنیا را آفرید دیده ور شد بر اهل زمین، یعنی علم حضرت [صفحه ۷۸] ملک منان تعلق گرفت به جهانیان، پس برگزید مرا از همه عالمیان و مرا پیغمبری داد و به رسالت به عالمیان فرستاد، پس مرتبه دویم آفریننده افلاک و انجم بر وجهی که مذکور شد به نظر قدرت به عالمیان نگریست و علی را اختیار نمود و امامت به او کرامت فرمود، و مرا امر نمود که او را به برادری و وصایت و خلافت و وزارت فرا گیرم، پس علی

از من است و من از علیم، و او شوهر دختر من و پدر دو سبط من حسن و حسین است، بدانید و آگاه باشید که حضرت الله تعالی مرا و ایشان را حجتها گردانیده بر بندگان خود و مقرر فرمود از صلب حسین امامان که به پای دارند امر مرا. جامع این اربعین می گوید که: این همان معنی است که این کمترین در کتاب ریاض المومنین ذکر کرده که هر کار که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به آن قیام می فرماید امام نیز به آن اقدام می نماید، فرق در میان همین است که میان پیغمبر و خدا بشر واسطه نیست، و میان امام و خدا بشر که آن پیغمبر است واسطه است، و این معنی از بسیاری از احادیث ظاهر و هویدا است که امر پیغمبر بعد از آن سرور متعلق به ائمه هداست - صلوات الله علیهم اجمعین - . القصه حضرت رسالت پناه فرمود که: نهم آن امامان که از صلب حسین اند قائم اهل بیت من و مهدی امت منست، و شبیه ترین مردمان است به من در شمایل و اقوال و افعال، ظاهر خواهد شد بعد از غایب بودن دراز و حیرت مضله، ظاهرا مراد آنست چنانکه مسموع گشته که در زمان غیبت آن حضرت مردمان را حیرت دست دهد از بس غایب بودن آن حضرت به طول کشد به مرتبه ای که آنهایی که قلوب ایشان ممتحن نباشد به ایمان کار ایشان به ضلالت کشد، بالجمله پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که: پس مهدی [صفحه ۷۹] آشکار سازد مرا خدا را و ظاهر گرداند دین حضرت رب العالمین را، و مویذ گردد به یاری کردن خدا، و ملائکه نصرت نمایند او را، و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ستم و جفا. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۸۱]

الحديث ۱۳

قال ابو محمد بن شاذان - عليه الرحمه والغفران - حدثنا علي بن الحكم - رضی الله عنه - عن جعفر بن سليمان الضبيعي، عن سعد بن طريف، عن الاصمغ بن نباته، عن سلمان الفارسي - رضوان الله عليه - قال: خطبنا رسول الله - صلی الله علیه و آله - فقال: معاشر الناس اني راحل عن قريب و منطلق الى المغيب، اوصيكم في عترتي خيرا، و اياكم و البدع فان كل بدعه ضلاله، و لا محاله اهلها في النار، معاشر الناس من فقد الشمس فليستمسك بالقمر، و من فقد القمر فليستمسك بالفرقدین، فاذا فقدتم الفرقدين فتمسكوا بالنجوم الزاهره بعدی، اقول لكم فاعلموا ان قولي قول الله فلا تخالفوه فيما امركم به، و الله يعلم اني بلغت اليكم ما امرني به فاشهد الله علی و عليكم. قال: فلما نزل عن المنبر تبعته حتى دخل بيت عائشه فدخلت عليه و قلت: بابي انت و امي يا رسول الله! اسمعتك تقول اذا فقدتم الشمس فتمسكوا بالنجوم، فقد ظننت ان يكون في هذه الابانه اشاره؟ قال: قد اصبحت يا سلمان. فقلت بين لي يا رسول الله ما الشمس و القمر [صفحه ۸۲] و ما الفرقدان و ما النجوم الزاهره؟ فقال: انا الشمس و علی القمر فاذا فقدتموني فتمسكوا به بعدی، و اما الفرقدان فالحسن و الحسين، اذا فقدتم القمر فتمسكوا بهما، و اما النجوم الزاهره فهم الائمه التسعه من صلب الحسين، و التاسع مهديهم، ثم قال عليه السلام: انهم من الاوصياء و الخلفاء بعدی، ائمه ابرار، عدد اسباط يعقوب و حواربي عيسى. فقلت: فسمهم لي يا رسول الله! قال اولهم و سيدهم علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسين، و بعدهما علی بن الحسين زين العابدين، و بعده محمد بن علی باقر علم النبیین، و بعده الصادق جعفر بن محمد، و بعده الكاظم موسى بن جعفر، و بعده الرضا علی بن موسى الذي يقتل بارض الغربه، ثم ابنه محمد، ثم ابنه علی، ثم ابنه الحسن، ثم ابنه الحجه القائم المنتظر في غيبته، المطاع في ظهوره، فانهم عترتي من لحمي و دمي، علمهم علمي و حكمهم حكمي، من آذاني فيهم فلا - اناله الله شفاعتي. يعني: سلمان فارسي - عليه الرحمه - گفت که: خطبه خواند رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بر ما و فرمود: ای گروه مردمان، من رحلت کننده ام عن قریب، و روانه شونده ام به مغیب، وصیت می کنم شما را در باره عترت خود که نیکوئی کنید با عترت من، و پرهیزید از بدعت، بدرستی که هر بدعتی ضلالت است، و لا محاله اهل ضلالت در جهنم اند، ای گروه مردمان هر کس نبیند آفتاب را می باید که چنگ در زند و متمسک شود به ماه، هر کس گم کند و نیابد ماه را می باید که متمسک شود به فرقدین، پس هر گاه گم کنید و نیابید فرقدین را پس چنگ در زند و متمسک شوید به ستاره های روشن بعد از من، می گویم مر شما را پس بدانید که قول من قول خداست، پس مخالفت [

صفحه ۸۳] مورزيد با خدا در آنچه امر کرد شما را به آن، و خدا می داند که من رسانيدم به شما آن چيزی را که امر کرد به آن مرا، و شاهد می گيرم خدای را بر خود و بر شما. سلمان گفت که چون پيغمبر - صلی الله عليه و آله - از منبر به زیر آمد از پی اورفتم تا داخل خانه عايشه شد، پس من در آمدم و گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! شنيدم که فرمودی هر گاه نيابيد آفتاب را متمسک به ماه شويد، و چون ماه نباشد متمسک شويد به فرقدین و چون فرقدان ناپيدا شود متمسک شويد به ستاره ها، گمان بردم که درين آشکار گفتن رمزی و اشاره ای باشد؟ آن حضرت فرمود که: نيکويافته ای سلمان! پس گفتم که روشن گردان از برای من ای رسول خدا و بيان فرما که چيست آفتاب و ماه و فرقدان و ستاره های روشن؟ آن حضرت فرمود که: منم آفتاب و علی است ماه، چون مرا نيابيد متمسک شويد به علی بعد از من، اما فرقدان حسن و حسين اند، هر گاه ماه را نيابيد متمسک به ايشان شويد، و اما ستاره های روشن، ايشان نه امامند از صلب حسين، و نهم ايشان مهدي ايشانست، بعد از آن آن حضرت فرمود که: ايشانند اوصيا و خلفا بعد از من ائمه ابرارند، به شماره اسباط يعقوب و حواريين عیسی. گفتم نام ايشان را از برای من بيان فرما ای رسول خدا! فرمود: اول ايشان و سيد ايشان علی بن ابی طالب است، و بعد از او دو سبط من حسن و حسين، و بعد از او علی بن الحسين زين العابدين، و بعد از او محمد بن علی شکافنده علی نبين، و بعد از او صادق جعفر بن محمد، و بعد از او کاظم موسی بن جعفر، و بعد از ورضا علی بن موسی آنکه کشته خواهد شد در [صفحه ۸۴] زمين غربت، بعد از او فرزند او محمد، بعد از او فرزند او علی، بعد از او فرزند او حسن، بعد از او فرزند او حجت قائم که منتظر است در غايب بودنش، و مطاع است در ظهورش، پس بدرستی که ايشان عترت منند، از گوشت و خون من، علم ايشان علم منست و حکم ايشان حکم منست، و هر کس برنجاند مرا در باره ايشان نرساند خدای تعالی به او شفاعت مرا. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۸۵]

الحديث ۱۴

قال ابن شاذان - عليه رحمه الله الملك المنان - حدثنا عثمان بن عيسى - رضی الله عنه - قال حدثنا ابو حمزه الثمالي، قال: حدثنا اسلم، قال: حدثنا ابو الطفيل، قال: حدثنا عمار بن ياسر، قال: لما حضرت رسول الله - صلی الله عليه و آله - الوفاه دعا بعلي بن ابی طالب - عليه السلام - فساره طويلا ثم رفع صوته و قال: يا علی انت وصي و وارثي، قد اعطاك الله تعالی علمی و فهمی، فاذا امت ظهرت لك ضغائن في صدور قوم و غضب علی حقه. فبكت فاطمه - عليها السلام - و بكى الحسن و الحسين - عليهما السلام - فقال رسول الله - صلی الله عليه و آله - لفاطمه يا سيدة النساء مم بكاءك؟ قالت يا ابت اخشى الضيعة بعدك. قال ابشرى يا فاطمه فانك اول من يلحقني من اهل بيتي، لا تبكي و لا تحزني، فانك سيدة نساء اهل الجنة و اباك سيد الانبياء و ابن عمك سيد الاوصياء و ابنيك سيدا شباب اهل الجنة، و من صلب الحسين يخرج الله الائمة التسعة المطهرين المعصومين، و منا مهدي هذه الامه. يعنى: چون وقت وفات پيغمبر رسيد، امير المومنين - عليه السلام - را [صفحه ۸۶] طلبيد و در سر با آن حضرت سخن بسيار گفت چنانکه آن راز گفتن به طول کشيد، بعد از آن آواز مبارک بلند کرده فرمود که: يا علی تو وصی من و وارث منی و خدای تعالی عطا کرد به تو علم و فهم مرا، پس چون من در گذرم ظاهر شود نسبت به تو کينه هائی که در سينه های قوميست، و حق ترا غضب خواهند کرد. پس حضرت فاطمه - عليها السلام - گريست، و امام حسن و امام حسين هم به گريه درآمدند، حضرت رسالت - صلی الله عليه و آله - با فاطمه - عليها السلام - خطاب نموده فرمود که ای بهترين زنان چرا گريانی؟ و بکای ترا سبب چيست؟ فاطمه فرمود که: ای پدر از تلف شدن می ترسم بعد از تو، حضرت رسول فرمود: بشارت باد ترا که اول کسی که از اهل بيت من به من خواهد رسيد تو خواهی بود، گريه مکن و محزون مباش که تو بهترين زنان اهل بهشتی، و پدرت بهترين پيغمبرانست و ابن عمتم بهترين اوصياست، و دو پسرت بهترين جوانان اهل بهشتند، بيرون خواهد آورد الله تعالی از صلب حسين نه امام معصوم مطهر را، و از ماست مهدي اين امت. الحمد لله الذي جعل سادتي و قادتي هذه الاصفياء. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۸۷]

الحديث ۱۵

قال ابن شاذان - عليه الرحمه و الغفران - حدثنا الحسن بن علي بن فضال - رضی الله عنه - عن عبد الله بن بكير، عن عبد الملك بن اسماعيل الاسدي، عن ابيه، عن سعيد بن جبیر، قال: قيل لعمار بن ياسر ما حملك على حب علي بن ابي طالب؟ قال: قد حملني الله و رسوله، و قد انزل الله تعالى فيه آيات جليله و قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - فيه احاديث كثيره. فقيل له: هلا تحدثنا بشيء عما قال فيه رسول الله؟ قال: و لم لا- احدث و لقد كنت بريئا من الذين يكتمون الحق و يظهرون الباطل، ثم قال: كنت مع رسول الله - صلى الله عليه و آله - فرايت عليا - عليه السلام - في بعض الغزوات قد قتل عداه من اصحاب الويه قريش، فقلت لرسول الله - صلى الله عليه و آله -: يا رسول الله ان عليا قد جاهد في الله حق جهاده، فقال: و ما يمنعه منه؟ انه مني و انا منه و انه وارثي و قاضي ديني و منجز وعدى و خليفتي من بعدى، و لولاه لم يعرف المومن المحض في حياتي و بعد وفاتي، حربه حربي و حربي حرب الله، و سلمه سلمى و سلمى سلم الله، و يخرج الله من صلبه الائمه الراشدين، فاعلم يا عمار ان الله تبارك و تعالى عهد الى ان يعطيني اثني عشر خليفه منهم علي [صفحه ۸۸] و هو اولهم و سيدهم. فقلت: و من الاخرين يا رسول الله؟ قال: الثاني منهم الحسن بن علي بن ابي طالب، و الثالث منهم الحسين بن علي بن ابي طالب، و الرابع منهم علي بن الحسين زين العابدين، و الخامس منهم محمد بن علي، ثم ابنه جعفر، ثم ابنه موسى، ثم ابنه علي، ثم ابنه محمد، ثم ابنه علي، ثم ابنه الحسن، ثم ابنه الذي يغيب عن الناس غيبه طويله، و ذلك قول الله تبارك و تعالى: قل ارايتم ان اصبح ماوكم غورا فمن ياتيكم بماء معين، ثم يخرج و يملا الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا و ظلما. يا عمار سيكون بعدى فتنه فاذا كان ذلك فاتبع عليا و حزبه فانه مع الحق و الحق معه و انك ستقاتل الناكثين و القاسطين معه ثم تقتلك الفئه الباغيه، و يكون آخر زادك من الدنيا شرهه من لبن تشربه. قال سعيد بن جبیر فكان كما اخبره رسول الله - صلى الله عليه و آله - يعني: سعيد بن جبیر گفت که به عمار بن ياسر گفتند که: ترا چه چیز بر آن داشت که دوست داری علی بن ابي طالب را؟ در جواب گفت که خدا و رسول او مرا بر آن داشته اند، و به تحقیق که حضرت الله تعالی آيات جليله در شان او فرو فرستاده و رسول خدا احاديث بسيار در صفتش بيان فرموده. گفتند که: آیا خبر نمی دهد ما را به چیزی از آنچه پیغمبر - صلى الله عليه و آله - در شان او گفته؟ عمار گفت چرا خبر ندهم و حال آنکه من بيزارم از آنهایی که حق را پنهان می دارند و باطل را ظاهر می سازند. [صفحه ۸۹] بعد از آن گفت که با رسول خدا - صلى الله عليه و آله - بودم، علی - عليه السلام - را دیدم در بعضی از غزوات که چندین تن را از صاحبان علمهای قريش به قتل رسانید، پس با رسول خدا گفتم که: بدرستی که علی - عليه السلام - حق جهاد در راه خدا به فعل آورد، پیغمبر فرمود که: چه چیز او را ازین امر باز تواند داشت؟ بدرستی که او از منست و من ازویم و او وارث منست، و قاضی و حکم کننده دین منست، و وفاکننده به وعده منست، و خليفه منست بعد از من، و اگر او نمی بود مومن محض شناخته نمی شد در زمان حیات من و بعد از وفات من، جنگ او جنگ منست و جنگ من جنگ خداست، و آشتی او آشتی منست و آشتی من آشتی خداست، بیرون خواهد آورد خدای تعالی از صلب او ائمه راشدين را، بدان ای عمار که خدای تعالی عهد کرده با من که عطا کند به من دوازده خليفه، از جمله ایشان عليست و او اول آن خليفه هاست و بهترين ایشانست. پس گفتم: ديگران کیستند ای رسول خدا؟ فرمود: دويم ایشان حسن بن علي بن ابي طالب است، و سيم از ایشان حسين بن علي بن ابي طالب است، و چهارم از ایشان علی بن الحسين است که زینت عابدانست، و پنجم از ایشان محمد بن عليست، بعد از او پسر او جعفر، بعد از او پسر او موسی، بعد از او پسر او علی، بعد از او پسر او محمد، بعد از او پسر او علی، بعد از او پسر او حسن، بعد از او پسر او آنکه پنهان شود از مردمان پنهان شدنی دراز، و اینست معنی قول الله تعالی که می فرماید: قل ارايتم ان اصبح ماوكم غورا فمن ياتيكم بماء معين. بعد از آن بیرون آید و پر کند دنیا را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. ای عمار زود باشد که بعد از من فتنه و آشوب ظاهر گردد و چون فتنه آشکار گردد تابع باش علی و [صفحه ۹۰] حزب علی را که علی با حق است و حق با عليست

و زود باشد که کارزار و مقاتله نمائی به اتفاق علی با ناکثین و قاسطین، بعد ز آن بکشند ترافته باغیه و گروه ستم پیشه، و باشد آخرین زاد تو از دنیا یک جرعه شیر که بیاشامی آن را. سعید بن جبیر گفت: آنچنان شد که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - خبر داده بود. صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم و صلی الله علیه و آله النجباء و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۹۱]

الحديث ۱۶

قال ابو محمد بن شاذان - اسکنه الله فی اعلى درجات الجنان - حدثنا محمد بن ابی عمیر - رضی الله عنه - عن غیاث بن ابراهیم، عن ابی عبد الله - علیه السلام - عن ابیه محمد بن علی، عن ابیه علی بن الحسین، عن ابیه الحسین بن علی - علیهم السلام - قال: سئل امیر المومنین - علیه السلام - عن معنی قول رسول الله - صلی الله علیه و آله - انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله ز عترتی من العتره؟ فقال: انا و الحسن و الحسین و الائمه التسعه من ولد الحسین، تاسعهم مهدیهم، لا یفارقون کتاب الله عز و جل و لا یفارقهم حتی یردوا علی رسول الله حوضه. یعنی: حضرت امام حسین - علیه السلام - فرمود که: از حضرت امیر المومنین - صلوات الله علیه - پرسیدند از معنی قول رسول الله - صلی الله علیه و آله - که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی کیستند عترت؟ حضرت امیر المومنین - علیه السلام - فرمود: عترت منم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین، که نهم ایشان مهدی ایشانست، جدا نمی شوند از کتاب خدای عز و جل و کتاب خدا از ایشان جدا نمی شود تا وارد شوند بر رسول خدا در حوض او یعنی حوض کوثر. [صفحه ۹۲] ابن بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب کمال الدین حدیث انی تارک فیکم الثقلین را به اسانید بسیار روایت کرده، و مضبوطست آن حدیث صحیح که از احادیث متواتره است در دیگر کتاب ها. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۹۳]

الحديث ۱۷

قال ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه - رحمه الله علیه - فی کتاب کمال الدین حدثنا ابی و محمد بن الحسن - رحمهما الله عز و جل - قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحمیری و محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادريس جميعا، قالوا: حدثنا احمد بن ابی عبد الله البرقی، قال: حدثنا ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری، عن ابی جعفر محمد بن علی الثانی، قال: اقبل امیر المومنین - علیه السلام - ذات یوم و معه الحسن و سلمان الفارسی، و امیر المومنین - علیه السلام - متکئی علی ید سلمان، فدخل المسجد الحرام فجلس اذ اقبل رجل حسن الهيئه و اللباس، فسلم علی امیر المومنین - علیه السلام - فرد علیه السلام فجلس، ثم قال: یا امیر المومنین اسالك عن ثلاث مسائل ان اجبتنی بهن علمت ان القوم ركبوا من امرک ما اقصنی علیهم انهم ليسوا بمأمونین فی دنياهم و لافی آخرتهم، و ان تکن الاخری علمت انک و هم شرع سواء. [صفحه ۹۴] فقال [له] امیر المومنین - علیه السلام - سلنی عما بدالك، فقال: اخبرنی عن الرجل اذا نام این تذهب روحه؟ و عن الرجل کیف یذكر و ینسی؟ و عن الرجل کیف یشبه [ولده] الاعمام و الاخوال؟ قال: فالتفت امیر المومنین - علیه السلام - الی ابی محمد الحسن بن علی - علیه السلام - فقال: یا با محمد اجبه، فقال: اما ما سالت عنه عن امر الانسان اذا نام این تذهب روحه، فان روحه متعلقه بالريح، و الريح متعلقه بالهواء الی وقت ما یتحرك صاحبها ليقظه، فان اذن الله عز و جل برد تلك الروح الی صاحبها جذبت الروح بالريح، و جذبت تلك الروح بالهواء، فرجعت الروح الی صاحبها فاسكنت فی بدنه، و ان لم یاذن الله برد تلك الروح الی صاحبها جذبت الروح بالهواء بالريح، و جذبت الروح بالهواء. فلم یرد الی صاحبها الی وقت ما یبعث. و اما ما ذكرت من امر الذکر و النسیان، فان قلب الرجل فی حق، و علی الحق طبق، فان صلی الرجل عند ذلك علی محمد و آل محمد صلاه تامه انکشف ذلك الطباق عن ذلك الحق فاضاء القلب و ذکر الرجل ما کان نسی، و ان لم یصل علی محمد و آل محمد او نقص من الصلاه علیهم انطبق ذلك الطباق علی ذلك الحق فاظلم القلب و نسی الرجل ما کان ذکره. و اما ما ذكرت من امر المولود الذی یشبه اعمامه و اخواله، فان الرجل اذا اتی اهله فجامعها بقلب ساکن و عروق هادیه و

بدن غیر مضطرب و اسكنت تلك النطفه فی جوف الرحم خرج الولد يشبه اباه و امه، و ان هو اتاها بقلب غیر ساکن و عروق غیر هادیه و بدن مضطرب، اضطربت تلك النطفه فوقعت فی وقت اضطرابها علی بعض العروق، فان وقعت علی عرق من عروق الاعمام اشبه الولد اعمامه، و ان وقعت علی عرق من عروق الاخوال اشبه الولد اخواله. [صفحه ۹۵] فقال الرجل: اشهد ان لا اله الا الله، و لم ازل اشهد بها، و اشهد ان محمدا - صلى الله عليه و آله - رسول الله و لم ازل اشهد بها، و اشهد انك وصی رسول الله و القائم بحجته - و اشار الی امیر المومنین علیہ السلام - و لم ازل اشهد بها، و اشهد انك وصیه و القائم بحجته بعده - و اشار الی الحسن علیہ السلام - و اشهد ان الحسين بن علی وصی ابیک و القائم بحجته بعدك و اشهد ان علی بن الحسين القائم بامر الحسين بعده، و اشهد علی محمد بن علی انه القائم بامر علی بن الحسين، و اشهد علی جعفر بن محمد انه القائم بامر محمد بن علی، و اشهد علی موسی بن جعفر انه القائم بامر جعفر بن محمد، و اشهد علی علی بن موسی انه القائم بامر موسی بن جعفر، و اشهد علی محمد بن علی انه القائم بامر علی بن موسی، و اشهد علی علی بن محمد انه القائم بامر محمد بن علی، و اشهد علی الحسن بن علی انه القائم بامر علی بن محمد، و اشهد علی رجل من ولد الحسن بن علی لا یکنی و لا یسمی حتی یظهر امره فیملا الارض عدلا كما ملئت جورا، و السلام علیک یا امیر المومنین و رحمه الله و برکاته. ثم قام فمضى. فقال امیر المومنین - علیہ السلام - یا ابا محمد اتبعه فانظر این یقصد، فخرج فی اثره، قال: فما كان الا ان وضع رجله بخارج المسجد فما دریت این اخذ من ارض الله عز و جل، فرجعت الی امیر المومنین - علیہ السلام - فاعلمته، فقال یا ابا محمد ا تعرفه؟ فقلت: الله و رسوله و امیر المومنین اعلم. فقال: هو الخضر - علیہ السلام - . حاصل معنی این حدیث وثیق و دقیق المعنی اینست که: حضرت امام محمد تقی - علیہ السلام - نقل فرمود که: روزی حضرت امیر المومنین - علیہ السلام - در مسجد الحرام مصحوب فرزند [صفحه ۹۶] دلبند خود امام حسن مجتبی - علیہ السلام - و موصوف به وصف سلمان منا اهل البيت تشریف داشت، و آن برگزیده ملک و دود تکیه بر دست سلمان فرموده بود که مردی در آمد با هیئت و لباس نیکو، و سلام کرد بر آن شاه بارگاه امامت و خلافت، آن حضرت جواب سلام ادا فرمود، پس آن مرد نشست و گفت: یا امیر المومنین مرا سه سوال است از شما، اگر جواب دهید مرا از آن سوالها می دانم این قوم بر باطلند و از طریق حق مهجور گردیده اند، و در تزییع دنیا و آخرت خود کوشیده اند اگر جواب نگوئی خواهم دانست که ترا با ایشان در دانائی و نادانی درجه مساویست و در علم و جهل ترا و ایشان را مرتبه یکیست. آن حضرت فرمود که: سوال نما از آنچه پیش آید ترا. آن مرد گفت: خبرده مرا که آدمی چون در خواب شود روحش به کجا می رود؟ و سبب چیست که آدمی را گاهی چیزها به خاطر می رسد و گاهی فراموش می شود؟ و چرا فرزند گاهی مشابه به اعمام است و گاهی شبیه به اخوال؟ حضرت امیر المومنین - علیہ السلام - به جانب امام حسن التفات نموده فرمود که: یا ابا محمد جواب گوی او را حضرت امام ثانی و کاشف معضلات معانی روی به سائل آورده فرمود که: اما آنچه سوال کردی که روح آدمی در حالت خواب به کجا می رود، بدان که روح تعلق می گیرد به ریح یعنی به باد، و باد متعلق می شود به هوا تا زمان بیداری، پس اگر حق تعالی اجازت دهد روح را به بازگشتن به بدن، می کشد روح ریح را، و می کشد ریح هوا را، پس بازگشت می نماید روح به تن و ساکن می گردد در بدن، و اگر اذن ندهد حضرت ذوالمنن روح را به بازگشتن به تن، می کشد هوا ریح را و جذب می نماید ریح روح را، پس روح به صاحب خود عود نمی نماید مگر وقتی که مبعوث شود [صفحه ۹۷] اما آنچه گفתי از یاد داشتن و فراموش کردن، پس به تحقیق که دل مرد در حقه ایست و بر آن حقه سرپوشی است، پس اگر آدمی صلواتی تمام و کامل بفرستد بر محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - منکشف می شود و برداشته می شود آن سرپوش از آن حقه، و دل روشنی می یابد، و فراموش شده را به یاد می آورد، و اگر بر محمد و آل محمد - صلوات الله علیہ و آله - صلوات نفرستد یا صلوات فرستادنش ناقص باشد، منطبق می گردد آن طبق بر آن حقه و می پوشاند آن سرپوش آن حقه را که در آن منزل دارد، و تیرگی و کدورت و تاریکی و ظلمت دل حاصل می شود، و آنچه در خاطر داشته فراموش می کند. و اما آنچه گفתי که چرا مولود گاه مانند می باشد به اعمام و گاه مشابهت می دارد به اخوال، پس بدرستی که

مرد هر گاه با دل ساکن و رگهای آرمیده و بدن غیر مضطرب با اهل خود نزدیکی نماید، و در آن حال نطفه در جوف رحم جای گیرد فرزند که متولد می گردد شبیه به پدر و مادر می باشد، و اگر با اهل خود مقاربت نماید در حالتی که دل غیر ساکن و عروق غیر آرمیده و بدن مضطرب باشد، مضطرب می گردد آن نطفه پس واقع می شود در حال اضطرابش بر بعضی از رگها، پس اگر واقع شود بر رگی از رگهای اعمام، شبیه می باشد ولد به اعمامش، و اگر واقع شود بر رگی از رگهای احوال، شبیه می باشد فرزند به احوالش. پس آن مرد گفت که: گواهی می دهم که هیچ خداوندی سزای پرستش نیست مگر الله تعالی، و همیشه شهادت داده ام و به وحدانیت او، و شهادت می دهم که محمد رسول خداست و همیشه به رسالت او شهادت داده ام، و اشاره به امیرالمومنین - علیه السلام - کرده گفت که گواهی می دهم که تو [صفحه ۹۸] وصی پیغمبر خدا و پبای دارنده حجت اوئی، و همیشه به وصایت تو شهادت داده ام، و شهادت می دهم که تو وصی او و پبای دارنده حجت اوئی بعد از او، و اشاره به امام حسن کرد، و شهادت می دهم که حسین بن علی وصی پدر تست و پبای دارنده حجت اوست بعد از تو، و گواهی می دهم که علی بن الحسین پبای دارنده امر حسین است بعد از او، و شهادت می دهم برای محمد بن علی که او پبای دارنده امر علی بن الحسین است، و شهادت می دهم به جعفر بن محمد که او پبای دارنده امر محمد بن علیست، و گواهی می ده که موسی بن جعفر پبای دارنده امر جعفر بن محمد است، و شهادت می دهم که علی بن موسی پبای دارنده امر موسی بن جعفر است، و شهادت می دهم که محمد بن علی پبای دارنده امر علی بن محمد است، و شهادت می دهم که علی بن محمد پبای دارنده امر محمد بن علیست، و گواهی می دهم که حسن بن علی پبای دارنده امر علی بن محمد است، و شهادت می دهم به مردی از اولاد حسن بن علی که مکنی و مسمی نمی شود تا ظاهر شود امرش، مراد آنست که آن حضرت را به نام و کنیت پیش از ظهور روا نیست ذکر کردن، پس پرکنند زمین را از عدل آن چنانکه پر شده باشد از ستم، و سلام بر تو بادیا امیرالمومنین و رحمت خدا و برکات او. بعد از آن برخاست و رفت. پس امیرالمومنین - علیه السلام - به امام حسن گفت که: یا ابا محمد از پی او برو و بین قصد کجا دارد و به کجا می رود. امام حسن - علیه السلام - گفت که: نبود الا اینکه پا از مسجد بیرون گذاشت ندانستم که به کجا رفت، برگشته به نزد امیرالمومنین رفتم و آن حضرت را اعلام نمودم، حضرت امیر - علیه السلام - فرمود که: یا ابا محمد آیا شناختی او را؟ گفتم: خدا و رسول و امیرالمومنین دانانترند، حضرت امیر - علیه السلام - فرمود که: او خضر - علیه السلام - بود. [صفحه ۹۹] این حدیث شریف را عماد الدین محمد بن بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب عیون اخبار الرضا و چند کتاب دیگر از مولفاتش روایت کرده، و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی - رضوان الله علیه - در کتاب کافی، و شیخ طبرسی - طیب الله مضجعه - در کتاب احتجاج ثبت فرموده اند، و چندین تن دیگر از اکابر علمای امامیه این خبر معتبر را به اسانید صحیحه در مولفات خود ضبط نموده اند، چنانکه بر متتبع ماهر ظاهر است. و شیخ ما شیخ بهاء الدین محمد عاملی - غفر الله له - وقتی در شرح این حدیث گوهر افشانی عجیبی نمود، و سید ما امیر محمد باقر داماد - روح الله روحه - در کتاب شرعه التسمیه این حدیث را از مویدات نهی از تسمیه و تکنیه حضرت حجت شمرده در زمان غیبت، و در شرح این حدیث چند کلمه عالیه افاده فرموده، اما تبیین اعمام و اخوان ننموده، و دیگر نکات درین حدیث هست که سر بسته گذاشته، این فقیر که از کمترین خوشه چینان خرمن آن دو نحیر عظیم النظیر است در تعریف روح چند کلمه و جیزه در رساله ادراء العاقلین و اخزاء المجانین مذکور ساخته و در کتاب ریاض المومنین و حدائق المتقین به قدر بسطی داده تعریف روح را، و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۰۱]

الحدیث ۱۸

قال ابن شاذان - عامله الله بالفضل والاحسان - حدثنا عبدالله بن جبلة، عن عبد الله بن المستنیر، عن المفضل بن عمر، عن جابر بن یزید الجعفی، عن عبدالله بن العباس، قال: دخلت علی رسول الله - صلی الله علیه و آله - و الحسن علی عاتقه و الحسین علی فخذہ،

یلمهما و یقبلهما و یقول: اللهم و ال من والاهما و عاد من عادهما. ثم قال: یا ابن عباس کانی انظر الی شبیه ابنی الحسین، تخضب من دمه، یدعو فلا یجاب فیستنصر فلا ینصر، قلت: و من یعمل ذلک؟ قال: اشرار امتی لا انا لهم الله شفاعتی. ثم قال: یا ابن عباس من زاره عارفا بحقه کتب الله له ثواب الف حجه و الف عمره، الا و من زاره فقد زارنی، و من زارنی فکانما قدزار الله، و حق الزائر علی الله ان لا یعذبه بالنار، الا و ان الاجابه تحت قبته، و الشفاء فی تربته، و الائمة من ولده. قال: قلت یا رسول الله فکم الائمة بعدک؟ قال: بعدد اسباط یعقوب و نقباء بنی اسرائیل و حواری عیسی. قال: قلت یا رسول الله فکم کانوا؟ قال: کانوا اثنی و الائمة [بعدی] اثنا عشر، اولهم علی بن ابی طالب و بعده [صفحه ۱۰۲] سبطای الحسن و الحسین، فاذا انقضی الحسین فابنه علی، فاذا انقضی علی فابنه محمد، فاذا انقضی محمد فابنه جعفر، فاذا انقضی جعفر فابنه موسی، فاذا انقضی موسی فابنه علی، فاذا انقضی علی فابنه محمد، فاذا انقضی محمد فابنه علی، فاذا انقضی علی فابنه الحسن، فاذا انقضی الحسن فابنه الحجه. قال: قلت یا رسول الله اسامی لم اسمع بهن قط؟ قال: هم الائمة بعدی - و ان قهروا - امناء معصومون نجباء اخیار، یا ابن عباس من اتی یوم القیامه عارفا بحقهم اخذت بیده فادخلته الجنة، یا ابن عباس من انکرهم اورد واحدا منهم فکانما قد انکرنی وردنی، و من انکرنی وردنی فکانما قد انکر الله ورده، یا ابن عباس سوف یأخذ الناس یمینا و شمالا، فاذا کان ذلک فاتبع علیا و حزبه، فانه مع الحق و الحق معه، فلا یتفرقان حتی یردا علی الحوض، یا ابن عباس ولا یتهم ولا یتی و ولا یتی و لایه الله، و حربهم حربی و حربی حرب الله، و سلمهم سلمی و سلمی سلم الله. ثم تلا علیه السلام: یریدون ان یطفوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتنوره و لو کره الکافرون. یعنی: عبدالله عباس گفت که: داخل شدم به مسجد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در حالتی که امام حسن بر دوش شریف آن حضرت بود و امام حسین بر ران مبارکش، می بوسید ایشان را مکرر، و می گفت: بار خدایا دوست دار آن کسی را که دوست دار ایشان را و دشمن دار آن کسی را که دشمن دارد ایشان را، بعد از آن گفت: ای پسر عباس گویا نظر می کنم به موی سفید این فرزندم حسین، یعنی موی مبارکش که رنگین شود از خونش، و دعوت کند و کسی اجابتش نکند و یاری طلبد و کسی یاریش ننماید، گفتم: که مرتکب این فعل شود؟ فرمود که اشرار امت من که نرساند و [صفحه ۱۰۳] عطا ننماید خدای تعالی به ایشان شفاعت مرا. بعد از آن فرمود که: ای پسر عباس هر کس زیارت کند حسین را در حالتی که عارف باشد به حق او یعنی او را امام مفترض اللطاعه داند می نویسد خدای تعالی از برای او ثواب هزار حج و هزار عمره، بدان و آگاه باش که هر کس زیارت کند حسین را، حکم آن دارد که مرا زیارت کرده، و هر کس مرا زیارت کند گویا خدای را زیارت کرده، و حق زیارت کننده بر خدا آنست که عذاب نکند او را به آتش دوزخ، بدان که اجابت دعا در زیر گنبد اوست، و شفای امراض مندرج در تربت [او و تربت] امامان است که از اولاد اویند. ابن عباس گفت: گفتم ای رسول خدا چند امامند بعد از تو؟ آن حضرت فرمود: به عدد اسباط یعقوب و نقبای بنی اسرائیل و حواریین عیسی. گفتم: چند عدد بودند اسباط و نقبا و حواریین؟ آن حضرت فرمود: دوازده بودند و امامان بعد از من دوازده اند، اول ایشان علی بن ابی طالب است، و بعد از او دو سبط من حسن و حسین، و چون منقضی شود مدت امامت حسین پسر او علی، و چون بگذرد مدت او پس پسر او محمد، و چون به آخر رسد امر محمد پس پسر او جعفر، و چون تمام شود امامت جعفر پس پسر او موسی، و چون به پایان رسد امر او پس پسر او علی، و چون به نهایت انجامد مدت او پس پسر او محمد، و چون منقضی شود مدت امامت محمد پس پسر او علی، و چون بسر رسد مدت امامت او پس پسر او حسن، و بعد از انقضای مدت امام حسن پس پسر او حجت. ابن عباس گفت: گفتم ای رسول خدا نامهائی شنیدم که هرگز نشنیده بودم؟ [صفحه ۱۰۴] پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که: ایشان امامانند بعد از من اگر چه مقهور شوند، و امینان علم خدا و معصومانند، و نجیبان و برگزیدگانند، ای پسر عباس هر کس بیاید در روز قیامت در حالتی که عارف باشد به حق ایشان، من او را دست گرفته به بهشت درآورم، ای پسر عباس هر کس انکار نماید ایشان را، یا رد کند یکی از ایشان را چنان باشد که مرا انکار کرده و رد نموده، و هر کس مرا انکار نماید و رد کند چنان باشد که خدا را انکار نموده و رد کرده، ای پسر عباس زود باشد که مردمان به چپ و راست میل کنند و هرگاه چنان باشد تو متابعت نمای علی و حزب

او را، بدرستی که علی با حق است و حق با علیست، و از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر به من وارد گردند، ای پسر عباس دوستی ایشان یعنی دوستی علی و یازده امام دیگر - علیهم السلام - دوستی منست، و دوستی من دوستی خداست، و جنگ کردن با ایشان جنگ کردن با من و جنگ کردن با من جنگ کردن با خداست، و آشتی کردن با ایشان آشتی کردن با من و آشتی کردن با من آشتی کردن با خداست. بعد از آن پیغمبر - صلی الله علیه و آله - تلاوت فرمود این آیه عظیمه را که: یزیدون ان یطفوا نور الله بافواهم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون. اللهم احشرنا مع احبائهم بحرمة حبیبک المصطفی و آله الائمه النجباء والسلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۰۵]

الحديث ۱۹

قال ابن شاذان - نور الله مرقده - حدثنا الحسن بن محبوب - رضی الله عنه - عن مالک بن عطیه، عن ابی صفیه ثابت بن دینار، عن ابی جعفر - علیه السلام - قال: قال الحسين بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - لاصحابه قبل ان قتل بليله واحده: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله - قال لی یا بنی انک ستساق الی العراق وتنزل فی ارض یقال له عمورا و کربلا- و انک تشهد بها و یتشهد معک جماعه، و قد قرب ما عهد الی رسول الله - صلی الله علیه و آله - و انی راحل الیه غدا، فمن احب منکم الانصراف فلینصرف فی هذه الليله، فانی قد اذنت له و هو منی فی حل. و اکد فیما قاله تاکیداً بلیغا، فلم یرضوا و قالوا: و الله ما نفارکک ابدا حتی نرد موردک فلما رای ذلک قال فابشروا بالجنه، فوالله انما نمکث ماشاء الله تعالی بعد ما یجری علینا، ثم یرجنا الله و ایاکم حین یظهر قائمنا فینتقم من الظالمین، و انا و انتم نشاهدکم فی السلاسل و الاغلال و انواع العذاب و النکال. فقیل له: من قائمکم یا ابن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابنی محمد بن علی الباقر، و هو الحجه بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن [صفحه ۱۰۶] موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابنی، و هو الذی یغیب مده طویلہ ثم یظهر و یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما. یعنی: حضرت امام حسین - علیه السلام - به یک شب پیش از آنکه شهید شود با اصحاب خود خطاب کرده فرمود که: روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با من گفت که ای فرزند من زود باشد که برسانند ترا بسوی عراق، و فرود آورند ترا به زمین که آن را عمورا و کربلا گویند، و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی با توشهید شوند، و به تحقیق که نزدیک شده است آن عهده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با من کرده، و من فردا راحل و رونده ام به نزد آن حضرت، پس هر کس از شما که برگشتن را دوست می دارد، می باید که در همین شب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من بحل است. و درین باب آن جناب تاکید و مبالغه تمام نمود، ایشان راضی به برگشتن نشدند، و گفتند که: به خدا قسم که ترا و نمی گذاریم و از تو هرگز جدا نمی شویم تا به جائی که وارد می گردی ما نیز وارد گردیم. آن حضرت چون حال بر آن منوال مشاهده نمود فرمود که: بشارت باد شما را به بهشت، به خدا قسم که بعد از آنچه بر ما جاری شود مکث خواهیم کرد آنقدر که حضرت الله تعالی خواسته باشد، پس بیرون خواهد آورد حضرت الله تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود، پس انتقام خواهد کشید از ظالمان، و ما و شما مشاهده خواهیم کرد ایشان را در سلاسل و اغلال و گرفتار به انواع عذاب و نکال. گفتند با آن حضرت که: کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا؟ آن حضرت فرمود که: فرزند هفتمین است از اولاد فرزند من محمد بن علی که ملقب است به باقر، و او حجه بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن [صفحه ۱۰۷] جعفر بن محمد بن علیست فرزند من، و اوست آن کسی که غایب خواهد شد مدتی دراز، و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد آنچنانکه پرشده باشد از جور و ظلم. [صفحه ۱۰۹]

الحديث ۲۰

قال ابو محمد بن شاذان - طیب الله مضجعه - حدثنا صفوان بن يحيى - رضى الله عنه - عن ابراهيم بن ابي زياد، عن ابي حمزه الثمالي، عن ابي خالد الكابلي، قال: دخلت على سيدى على بن الحسين بن على بن ابي طالب - عليهم السلام - فقلت: يا ابن رسول الله اخبرنى بالذين فرض الله تعالى طاعتهم و مودتهم و اوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله - صلى الله عليه و آله - فقال يا كابلى ان اولى الامر الذين جعلهم الله عز و جل ائمه الناس و اوجب عليهم طاعتهم، اميرالمومنين على بن ابي طالب، ثم الحسن عمى، ثم الحسين ابنى، ثم انتهى الامر الينا، و سكت، فقلت له: يا سيدى روى لنا عن اميرالمومنين - عليه السلام - ان الارض لا تخلو من حجه لله عز و جل على عباده، فمن الحججه و الامام بعدك؟ فقال: ابني محمد، و اسمه فى الصحف الاولى باقر، يقر العلم بقر، هو الحججه و الامام بعدى، و من بعد محمد ابنه جعفر، و اسمه عند اهل السماء الصادق. قلت: يا سيدى و كيف صار اسمه الصادق و كلکم صادقون؟ قال: حدثنى ابي عن ابيه عن رسول الله - صلى الله عليه و آله - قال: [صفحه ۱۱۰] اذا ولد ابني جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابي طالب - عليهم السلام - فسموه الصادق فان الخامس من ولده الذى اسمه جعفر يعدى الامامه اجترأ على الله هو كذبا عليه، فهو عندالله جعفر الكذاب المفترى على الله جل جلاله، و المدعى ما ليس له باهل، المخالف لايه و الحاسد لاخيه، و ذلك الذى يروم كشف سر الله عز و جل عند غيبه ولى الله، ثم بكى على بن الحسين بكاء شديدا، ثم قال: كانى بجعفر الكذاب و قد حمل طاغبه زمانه على تفتيش امر ولى الله و المغيب فى حفظ الله، و التوكيل بحرم الله، جهلا منه برتبته و حرصا على قتله ان ظفر به، و طمعا فى ميراث اخيه، حتى ياخذ به غير حق. فقال ابو خالد: فقلت يا ابن رسول الله و ان ذلك لكائن؟ فقال: اى و ربى ان ذلك لمكتوب عندنا فى الصحيفه التى فيها ذكر المحن التى تجرى علينا بعد رسول الله - صلى الله عليه و آله - فقال ابو خالد: فقلت يا ابن رسول الله ثم يكون ماذا؟ قال: ثم تمتد الغيبه بولى الله الثانى عشر من اوصياء رسول الله - صلى الله عليه و آله - و الائمة بعده، يا ابا خالد ان اهل زمان غيبته القائلين بامامته و المنتظرين لظهوره افضل من اهل كل زمان، فان الله تبارك و تعالى اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفه ما صارت به الغيبه [عندهم] بمنزله المشاهده، و جعلهم فى ذلك اللزمان بمنزله المجاهدين بين يدي رسول الله - صلى الله عليه و آله - بالسيف، اولئك المخلصون حقا و شيعتنا صدقا و الدعاه الى دين الله عز و جل سراو جهرا. و قال - عليه السلام -: انتظار الفرغ من افضل الفرغ. [صفحه ۱۱۱] يعنى: ابو خالد كابلى گفت: به مجلس سيد خود على بن الحسين بن على بن ابي طالب - عليهم السلام - داخل شدم، و گفتم: اى فرزند رسول خدا خبرده مرا از آن كسانى كه خدای تعالى فرض گردانیده اطاعت و مودت ایشان را، و واجب کرده بر بندگان خود اقتدا کردن را به ایشان بعد از رسول خدا - صلى الله عليه و آله - . آن حضرت فرمود كه: اى كابلى بدرستی كه اولی الامر و آن كسانى كه خدای عز و جل ایشان را امامان مردمان گردانید، و واجب ساخت بر مردمان اطاعت و فرمانبرداری ایشان را امیرالمومنین على بن ابي طالب است، و بعد از آن حضرت عم من حسن، بعد از آن پدرم حسین، بعد از آن منتهی شده است امر امامت به ما، این گفت و خاموش شد، پس گفتم اى سيد من روایت کرده اند از برای ما از حضرت امیرالمومنین - عليه السلام - كه آن حضرت فرموده است كه زمین خالی نمی ماند از حجتى كه خدای را باشد بر بندگان، پس کیست حجت و امام بعد از تو؟ آن حضرت فرمود كه: پسرم محمد كه نامش در صحف اولی باقر است، خواهد شكافت علم را شكافتنى، او حجت و امام است بعد از من، و بعد از محمد پسر او جعفر كه نامش نزد اهل آسمان صادق است، گفتم: اى سيد من چگونه است كه نام او صادق شده است، و حال آنكه كل شما صادقانید؟ فرمود كه: حدیث كرد از برای من پدرم يعنى امام حسین، و او از پدرش - عليهما السلام - كه پیغمبر - صلى الله عليه و آله - فرمود كه: چون فرزندم جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابي طالب - صلوات الله عليهم - متولد گردد، او را صادق نام كنید كه پنجمین از فرزندان او كه نامش [صفحه ۱۱۲] جعفر باشد دعواى امامت خواهد كرد از روى دلیری كردن به خدا و دروغ بستن بر او، پس او را نزد حضرت الله تعالى نام جعفر كذاب است كه افترا زننده است بر خدا - جل جلاله - و دعوى كننده چیزیست كه اهل آن چیز نیست، و مخالف است با پدر و حسود است نسبت به برادر، و طلب خواهد كرد ظاهر ساختن سر خدا را نزد غایب بودن ولى خدا. آنگاه

امام - علیه السلام - سخت گریست و بعد از آن فرمود: گویا می بینم جعفر کذاب را که بر آن داشته است طاغیه و از حد در گذرنده زمانش را به تفتیش و تفحص نمودن امر ولی خدا، و پنهان شده در حفظ خدا، و موکل گردانیدن به حرم پدر ولی خدا از روی جهلی که او راست به رتبه ولی خدا، و حرصی که دارد به قتل ولی خدا اگر ظفر یابد بر او و طمعی که دارد به میراث برادر تا بگیرد آن میراث را به غیر حق. ابو خالد گفت: گفتم ای فرزند رسول خدا این امور واقع شد نیست؟ آن حضرت فرمود بلی واقع شد نیست به پروردگام سوگند، بدرستی که این امور نوشته شده است نزد مادر نامه ای که در آن نامه ذکر محنتهایی است که جاری می شود بر ما بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ابو خالد گفت: گفتم ای فرزند رسول خدا بعد از آن چه خواهد شد؟ آن حضرت فرمود که: بعد از آن پنهان بودن امتداد خواهد یافت به ولی خدا که دوازدهمین است از اوصیای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و دوازدهمین است از امامانی که بعد از رسول خدا، ای ابو خالد بدرستی که اهل زمان غایب بودن او، آنها از اهل آن زمان که قائل باشند به امامت او، و منتظر باشند ظهور او را، فاضل تر و بهتر خواهند بود از اهل هر زمانی، از جهت آنکه خدای تعالی عطا کرده است به ایشان از عقول و افهام و معرفت [صفحه ۱۱۳] چیزی را که آن پنهان بودن گردیده است نزد ایشان به منزله حاضر بودن و مشاهده کردن، و گردانیده است خدای تعالی ایشان را در آن زمان به منزله جهاد کنندگان به شمشیر در پیش رسول خدا - صلی الله علیه و آله -، ایشان حقا و صدقا که مخلصانند و شیعیان مایند، و داعیانند به دین خدای عز و جل سرا و جهرا. و حضرت امام - علیه السلام - دیگر فرمود که: انتظار فرج کشیدن از فاضلترین فرج است. امید که حضرت حق تعالی درین انتظار کشیدن اجر عظیم کرامت فرماید جمیع شیعیان را. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۱۵]

الحديث ۲۱

قال الشيخ الفقيه عماد الدين ابو جعفر ابن بابويه - رحمه الله عليه - في كتاب كمال الدين حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني، قال: حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم، عن ابيه، عن بسطام بن مره، عن عمرو بن ثابت قال: قال علي بن الحسين سيد العابدين: من ثبت علي موالاتنا في غيبه قائمنا اعطاه الله عز و جل اجر الف شهيد مثل شهداء بدر و احد. يعني: حضرت امام زين العابدين - عليه السلام - فرمود که هر که ثابت باشد بر دوستی ما در زمان غایب بودن قائم ما، حضرت الله تعالی او را مزد و اجر هزار شهید مثل شهیدان بدر و احد عطا می کند. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۱۷]

الحديث ۲۲

قال الشيخ المذكور - عليه رحمه الله الملك الغفور - في الكتاب المزبور: حدثنا محمد بن الحسن بن الحسن بن احمد بن الوليد، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن احمد بن ابي عبدالله البرقي، عن ابيه، عن ابن المغيرة، عن المفضل بن صالح، عن جابر، عن ابي جعفر الباقر - عليه السلام - انه قال: ياتي على الناس زمان يغيب عنهم امامهم فطوبى للثابتين علي امرنا في ذلك الزمان، ان ادنى ما يكون لهم من الثواب ان يناديهم الباري جل جلاله، فيقول: عبادي و امائي آمنتتم بسري و صدقتم بغيبى فابشروا بحسن الثواب مني، فانتم عبادي و امائي حقا، منكم اتقبل و عنكم اعفو و لكم اغفر و بكم اسقى عبادي الغيث و ادفع عنهم البلاء، لولاكم لانزلت عليهم عذابي. قال جابر: فقلت يا ابن رسول الله فما افضل ما يستعمله المؤمن في ذلك الزمان؟ فقال: حفظ اللسان و لزوم البيت. يعني: جابر جعفي گفت که: حضرت امام محمد باقر - عليه السلام - فرمود [صفحه ۱۱۸] که: زمانی مردمان را پیش آید که امام ایشان از ایشان غایب گردد، پس خوشا حال آن جماعتی که در آن زمان بر امر ما ثابت باشند، یعنی به امامت ما قائل باشند، بدرستی که کمترین چیزی که باشد ایشان را از ثواب، آنست که حضرت باری تعالی ندا کند ایشان را و گوید که ای غلامان و کنیزان من گرویدید به سر من و تصدیق نمودید غیبت مرا، پس بشارت باد شما را به نیکوئی ثواب از من، پس شما غلامان و کنیزان منید حقا، از شما می

پذیرم حسنات و مبرات و خیرات را، و از شما عفو می کنم سیئات را و شما را می آمرزم، و به سبب و برکت وجود شما باران به دیگر بندگان می فرستم، و به سبب وجود شما بلا را از ایشان دفع می کنم، و اگر شما نمی بودید عذاب به ایشان می فرستادم. جابر گفت که: گفتم ای فرزند رسول خدا چه چیز است بهتر و فاضلتر آنچه در آن زمان مومن آن را به فعل آورد؟ آن حضرت فرمود که: نگاه داشتن زبان و لزوم در خانه، یعنی ساکن بودن در کنج کاشانه. [صفحه ۱۱۹]

الحديث ۲۳

قال ابو محمد بن شاذان - اسكنه الله في اعلى درجات الجنان - حدثنا علي بن الحكم - رضى الله عنه - عن سيف بن عميرة، عن علقمة بن محمد الحضرمي، عن الصادق - عليه السلام - قال: الائمة اثنا عشر. قلت: يا ابن رسول الله فسمهم لي فداك ابى وامى، قال: من الماضين على بن ابى طالب و الحسن و الحسين و على بن الحسين و محمد بن على، ثم انا. قلت: من بعدك يا ابن رسول الله؟ فقال: انى اوصيت الى ولدى موسى و هو الامام [من] بعدى. قلت: فمن بعد موسى؟ قال: على ابنه يدعى بالرضا، يدفن فى ارض الغربه من خراسان، ثم من بعد على ابنه محمد، و بعد محمد ابنه على، و بعد على الحسن ابنه، و بعد الحسن المهدي ابنه، و انه اذا خرج يجتمع عليه ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا عدد رجال بدر، و اذا كان وقت خروجه يكون له سيف مغمود خرج من غمده، فناداه: قم يا ولى الله اقتل اعداء الله. يعنى: علقمة بن محمد روايت کرد از حضرت امام جعفر - عليه السلام - که آن حضرت فرمود که: امامان دوازده اند. گفتم: ای فرزند رسول خدا نام کن ایشان را از برای من، يعنى به نام ایشان را ذکر کن که پدر و مادرم فدای [صفحه ۱۲۰] تو باد، آن حضرت فرمود: از گذشتگان على بن ابى طالب است و حسن و حسين و على بن الحسين و محمد بن على و بعد از او من، گفتم کیست [امام] بعد از تو ای فرزند رسول خدا؟ فرمود که: من وصیت کردم به فرزندم موسى و او امام است بعد از من، گفتم: کیست امام بعد از موسى؟ فرمود که: پسرش على که او را رضا گویند، دفن کرده خواهد شد در زمین غربت از خراسان، بعد از او پسر او محمد، بعد از او پسر او على، بعد از او پسر او حسن، بعد از او پسر او مهدى، و او چون خروج نماید جمع شوند نزد او سیصد و سیزده تن به عدد مردان بدر، و چون زمان خروجش باشد او را شمشیريست در غلاف از غلاف بیرون آید، پس ندا کند او را که: ای ولى خدا برخیز و بکش دشمنان خدا را. مترجم گوید تعجب دارم که سيف بن عمیره که این طور حدیثی نقل کند چون تواند بود که واقفی باشد؟ ز امثال این احادیث که او نقل کرده صفای عقیده اش ظاهر می گردد بر ما. و السلام على من اتبع الهدى. [صفحه ۱۲۱]

الحديث ۲۴

قال ابن بابويه - رحمه الله عليه - فى كتاب كمال الدين: حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضى الله عنه - قال: حدثنا على بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه، عن صالح بن السندي، عن يونس بن عبدالرحمن قال: دخلت على موسى بن جعفر - عليهما السلام - فقلت له: يا ابن رسول الله انت القائم بالحق؟ فقال انا القائم بالحق، لكن القائم الذى يطهر الارض من اعداء الله عزو جل و يملأها عدلا كما ملئت جورا و ظلما هو الخامس من ولدى، له غيبة يطول امدها خوفا على نفسه، يرتد فيها قوم و يثبت فيها آخرون. ثم قال - عليه السلام -: طوبى لشيعةنا المتمسكين بحبلنا فى غيبة قائمنا، الثابتين على موالينا و البراءة من اعداءنا، اولئك منا و نحن منهم، قدرضوا بنا ائمة، و رضينا بهم شيعة، فطوبى لهم، ثم طوبى لهم، و الله انهم معنا فى درجتنا يوم القيامة. [صفحة ۱۲۲] يعنى: يونس بن عبدالرحمن گفت که: داخل شدم به مجلس حضرت امام موسى بن جعفر - عليهما السلام - پس گفتم: ای فرزند رسول خدا تو یبى قائم و پبای دارنده امر امامت به حق؟ آن حضرت فرمود که: منم قائم به حق، اما آن قائم که پاک خواهد کرد زمین را از دشمنان خدای عز و جل و پر خواهد کرد زمین را از عدل آن چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، او پنجمین است از اولاد من، مر او راست

غایب بودنی که دراز شود مدت آن از روی ترس داشتن بر خود، مرتد شوند در آن غایب بودن قومی، و ثابت باشند بر دین و مذهب حق دیگران. بعد از آن آن حضرت فرمود که: خوش باد مر شیعیان ما را از آنکه چنگ زنده اند به کمند متابعت ما در زمان غایب بودن قائم ما، آنانکه ثابت باشند بر موالات و دوستی ما و بر بیزاری از دشمنان ما، ایشان از مایند و ما از ایشانیم، به تحقیق که ایشان راضی شده اند به ما در حال امام بودن ما، و راضی شده ایم ما به ایشان در حال شیعه بودن [ایشان]، پس خوش باد ایشان را و دیگر خوش باد ایشان را، به خدا قسم که ایشان با مایند در روز قیامت در درجه ما. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۲۳]

الحديث ۲۵

قال ابن بابويه - رحمه الله عليه - في كتاب كمال الدين: حدثنا احمد بن زياد [بن جعفر] الهمداني - رحمه الله تعالى - قال: حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد، قال: قال علي بن موسى الرضا - عليه السلام -: لا دين لمن لا ورع لله، و لا ايمان لمن لا تقية له، و ان اكرمكم عند الله اعملكم بالتقيه. فقيل له: يا ابن رسول الله الى متى؟ قال: الى يوم الوقت المعلوم، و هو يوم خروج قائمنا [اهل البيت]، فمن ترك التقية قبل خروج قائمنا فليس منا. فقيل له: يا ابن رسول الله و من القائم منكم اهل البيت؟ قال: الرابع من ولدی ابن سیده الاماء، يطهر الله عز و جل به الارض من كل جور، و يقدها من كل ظلم، و هو الذي يشك الناس في ولادته، و هو صاحب الغيبة قبل خروجه، فاذا خرج اشرفت الارض بنوره، و وضع ميزان العدل بين الناس فلا يظلم احدا، و هو الذي تطوى له الارض و لا يكون له ظل، و هو الذي ينادى مناد من السماء يسمعه جميع اهل الارض بالدعاء اليه، [يقول]: الا ان حجه الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه، فان الحق معه و فيه، و هو [صفحة ۱۲۴] قول الله عز و جل: ان نشا ننزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين. يعنى: حسين بن خالد گفت که حضرت امام رضا - عليه السلام - فرمود که: دين نست آن کسی را که او را ورع نیست، و ايمان نیست کسی را که او را تقیه نیست، و بدرستی که گرامی ترین شما نزد حضرت حق تعالی آن کسی است که بهتر به تقیه عمل کند. گفتند با آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا تقیه تا کی باید کرد؟ فرمود که: الى يوم الوقت المعلوم، و آن روز خروج قائم ماست، پس هر کس که ترک تقیه کند پیش از خروج قائم ما نیست آن کس از ما، گفتند ای فرزند رسول خدا کیست قائم از شما اهل البيت؟ فرمود که چهارمین از فرزندان من پسر سیده اماء، پاک می گرداند خدای تعالی به او زمین را از جور، یعنی او را امداد می نماید تا زمین را از ستم پاک کند، و پاکیزه می سازد خدای تعالی به او زمین را از همه ظلمی، و اوست آن کسی که شک کنند مردمان در ولادت او، و او صاحب غایب بودن است پیش از خروجش، پس چون خروج کند روشن شود زمین به نور او، و میزان عدل در میان مردمان گذاشته شود، و ظلم نکند کسی بر کسی، و اوست آن کس که زمین نور دیده شود از برای او، و او را سایه ای نباشد، و اوست آن کسی که ندا کند منادی از آسمان بخواندن مردمان بمتابعت او، چنانکه اهل مشرق و مغرب همه بشنوند، و آن منادی گوید که: بدانید و آگاه باشید که حجت خدا ظاهر شد نزد خانه خدا، باید که تابع شوید او را، بدرستی که حق با اوست و در اوست، و اشاره به این معنی است کلام خدای عز و جل، که می فرماید: ان نشا ننزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين. اللهم ارزقنا لقاء حجتك خاتم الاوصياء و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۲۵]

الحديث ۲۶

قال الشيخ الصدوق عماد الدين ابو جعفر بن بابويه - رحمه الله عليه - حدثنا محمد بن احمد الشيباني، عن محمد بن ابي عبدالله الكوفي، عن سهل بن زياد الادمي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی، قال: قلت لمحمد بن علي بن موسى - عليهم السلام -: اني لارجو ان تكون القائم من اهل بيت محمد - صلى الله عليه و آله - الذي يملأ الارض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما. فقال عليه

السلام: یا ابا القاسم ما منا الا [و هو] قائم بامر الله عز و جل و هاد الی دین الله تعالی، ولكن القائم الذی يطهر الله تبارک و تعالی به الارض من اهل الکفر و الجحود و یملأها عدلا و قسطا هو الذی تخفی علی الناس ولادته و یغیب عنهم شخصه، و یحرم علیهم تسميته، و هو سمي رسول الله - صلى الله عليه و آله - و کنیه، الذی تطوی له الارض و یذل له کل صعب، یجتمع الیه من اصحابه عدہ اهل بدر ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلا من اقاصی الارض و ذلک قول الله عز و جل: اینما تكونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل [صفحه ۱۲۶] شیء قدير. فاذا اجتمعت له هذه العده [من اهل الاخلاص] اظهر الله امره فاذا کمل له العقد و هو عشره آلاف رجل، خرج باذن الله عز و جل، فلا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله عز و جل. قال عبدالعظیم: فقلت یا سیدی و کیف یعلم ان الله تعالی قد رضی؟ قال: یلقى فی قلبه الرحمه، فاذا دخل المدینة اخرج اللات و العزی فاحرقهما. یعنی: عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی - سلام الله علیه - گفت: گفتم بحضرت امام محمد تقی - علیه السلام - که: من امیدوارم که تو باشی قائم از اهل بیت محمد، آنکه پر می گرداند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. آن حضرت فرمود که: همه ما قائم به امر خدائیم، و هادی به دین خدائیم، ولیکن آن قائمی که پاک می سازد خدای تعالی به سبب او زمین را از اهل کفر و انکار، و پر می گرداند زمین را از عدل و داد، او آن کسیست که مخفی و پوشیده خواهد شد بر مردمان ولادت او، و غایب خواهد شد بر مردمان شخص او، و حرام خواهد بود بر مردمان نام بردن او، و او همنام و هم کنیت پیغمبر است، اوست که زمین درهم نور دیده می شود از برای او، و نرم و آسان می گردد از برای او هر دشواری، جمع می گردند نزد او از اصحاب به شماره اهل بدر سیصد و سیزده کس از دورترین های زمین، و اینست معنی قول حضرت الله تعالی که می فرماید: اینما تكونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدير. پس چون جمع شوند نزد او این عدد ظاهر می گردد امر [صفحه ۱۲۷] او، و چون کامل شود از برای او عقد، و آن ده هزار مرد است، خروج کند به اذن حضرت الله تعالی و بکشد دشمنان خدا را تا آنکه راضی شود خدای تعالی. عبدالعظیم - سلام الله علیه - گفت که: گفتم ای سید من چون خواهد دانست که خدا راضی شده است؟ امام فرمود که انداخته می شود در دل او رحم، یعنی خدای تعالی رحم به دلش خواهد انداخت نسبت به آن جماعت که دیگر از ایشان نکشد. دیگر امام - علیه السلام - فرمود که: چون به مدینه داخل خواهد شد لات و عزی را بیرون خواهد آورد و خواهد سوخت. مراد از لات و عزی ابی بکر است و عمر. والسلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۲۹]

الحديث ۲۷

مارواه ایضا ابو محمد بن شاذان عن سهل بن زیاد الادمی عن عبدالعظیم المشار الیه - سلام الله علیه - قال: دخلت علی سیدی علی بن محمد - علیهما السلام - فلما بصربی قال لی: مرحبا بک یا ابا القاسم انت ولینا حقا. فقلت له: یا ابن رسول الله انی ارید ان اعرض علیک دینی فان کان مرضیا ثبت علیه حتی القی الله عز و جل. فقال: هات یا ابا القاسم فقلت: انی اقول: ان الله تبارک و تعالی واحد لیس کمثله شیء، خارج عن الحدین حد الابطال و حد التشیبه، و انه لیس بجسم و لا صوره و لا عرض و لا جوهر، بل هو مجسم الاجسام و مصور الصور و خالق الاعراض و الجواهر، و رب کل شیء و مالک و جاعله و محدثه، و ان محمدا عبده و رسوله خاتم النبیین، فلا نبی بعده الی یوم القیامه، [و ان شریعته خاتمه الشرائع فلا شریعه بعدها الی یوم القیامه]. و اقول: ان الامام و الخلیفه و ولی الامر بعده امیرالمومنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - ثم من بعده ولداه الحسن و الحسین، ثم [صفحه ۱۳۰] علی بن الحسین، ثم محمد بن علی، ثم جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم انت یا مولای. فقال - علیه السلام - و من بعدی الحسن ابنی، فکیف للناس بالخلف من بعده؟ قال: فقلت و کیف ذاک یا مولای؟ قال: لانه لا یری شخصه، و لا یحل ذکره باسمه حتی یرج فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما، قال: فقلت اقررت و اقول ان ولیهم ولی الله، و عدوهم عدو الله، و طاعتهم طاعه الله، و معصیتهم معصیه الله. و اقول ان المعراج حق، و المساءله فی القبر حق، و ان الجنة حق، و النار حق، و

الصراط حق، و المیزان حق، و ان الساعه آتیه لا- ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور. و اقول: ان الفرائض الواجبه بعد الولا-یه: الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج و الجهاد و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. فقال علی بن محمد - علیهما السلام -: یا ابا القاسم هذا و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده، فاثبت علیه ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیاه الدنیا و فی الآخره. یعنی: امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی - سلام الله علیه - گفت که: در آمدم به مجلس حضرت امام علی نقی - علیه السلام - چون نظر مبارک آن حضرت بر من افتاد فرمود که: مرحبا یک یا ابا القاسم حقا که تو دوست مایی، گفتم یا ابن رسول الله اراده دارم که به تو عرض کنم معالم دین خود را، اگر مرضی و پسندیده تو باشد بر آن ثابت باشم [صفحه ۱۳۱] تا آنکه ملاقات کنم به خدای خود. آن حضرت فرمود که: بیار آنچه داری یا ابا القاسم گفتم که: می گویم که خدای تبارک و تعالی یکیست، و او را مثل و مانند نیست، و خارج از دو حد است که آن حد ابطال است و دیگری حد تشبیه، و او سبحانه و تعالی جسم نیست و صورت نیست و عرض نیست و جوهر نیست، بلکه او جل جلاله جسم دهنده جسمها و صورت بخشنده صورتهای و آفریننده اعراض و جواهر است، و پروردگار هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن چیز است، و می گویم که محمد - صلی الله علیه و آله - بنده و رسول اوست و خاتم النبیین است، و نیست پیغمبری بعد از او تا به روز قیامت، و می گویم که شریعت او مهر کننده شریعتهاست، و شریعتی نیست بعد از آن شریعت تا به روز قیامت. و می گویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیرالمومنین علی بن ابی طالب است، و بعد از او فرزند او حسن، بعد از او حسین، پس علی بن الحسین، آنگاه محمد بن علی، پس جعفر بن محمد، پس موسی بن جعفر، پس علی بن موسی، پس محمد بن علی، پس تو ای مولای من. پس امام - علیه السلام - فرمود که: بعد از من امام و خلیفه و ولی امر فرزند من حسن است، پس مردمان را چگونه است عقیده درباره خلف بعد از او؟ گفتم بر چه وجه است آن ای مولای من؟ فرمود که: از آن جهت که نبینند شخص او را، و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا آنکه خروج کند و پر گرداند زمین را از عدل و داد آنچنان که پر شده باشد از جور و ظلم. عبدالعظیم - سلام الله علیه - گفت: پس گفتم که اقرار کردم، یعنی به امامت حضرت امام حسن و خلف او نیز قائل شدم، و می گویم که دوست این [صفحه ۱۳۲] امامان دوست خداست، و دشمن ایشان دشمن خداست، و طاعت ایشان یعنی فرمانبرداری نمودن ایشان را اطاعت و فرمانبرداری خداست، و معصیت ایشان یعنی نافرمانی نمودن ایشان را معصیت و نافرمانی نمودن خداست، و می گویم که معراج حق است، و پرسش درقبر حق است، و بهشت حق است، و دوزخ حق است، و صراط حق است، و میزان حق است، و قیامت حق است و آینده است و شکی در آن نیست، و خدای تعالی برخواهد انگیخت هر کسی را که در قبرهاست، و می گویم که فرایض واجبه بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه نماز است و زکوه و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. پس امام - علیه السلام - فرمود که: ای ابوالقاسم به خدا قسم که این دین و اعتقاد که تو داری و عرض کردی دین خداست، آن دینی که پسندیده است آن را از برای بندگان خود، پس ثابت باش بر آن که خدای تعالی ثابت بدارد ترا به قول ثابت در حیات دنیا و در آخرت. این حدیث را نیز شرحی است طولانی، اگر در اجل تاخیری باشد و حضرت الله تعالی یاری نماید کتابی مبسوط در شرح این حدیث نوشته شود ان شاء الله تعالی. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۳۳]

الحديث ۲۸

اشاره

قال ابو محمد بن شاذان - علیه الرحمه و الغفران -: حدثنا محمد بن عبد الجبار - رضی الله عنه - قال: قلت لسیدی الحسن بن علی - علیهما السلام - یا ابن رسول الله جعلنی الله فداک، احب ان اعلم من الامام و حجه الله علی عباده من بعدک؟ قال - علیه السلام -: ان

الامام و الحجه بعدی ابنی سمی رسول الله و کنیه - صلی الله علیه و آله - الذي هو خاتم حجج الله و آخر خلفائه. فقلت ممن [یتولد] هو یا ابن رسول الله؟ قال من ابنه ابن قیصر ملک الروم، الا- انه سیولد فیغیب عن الناس غیبه طویلہ، ثم یتظهر و یقتل الدجال فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما، فلا یحل لاحد ان یشمیه او یشتمه باسمه و کنیتہ قبل خروجه - صلوات الله علیه. یعنی: محمد بن عبدالجبار گفت: گفتم به خواجه و مولای خود حسن بن علی - علیهما السلام - که: ای فرزند رسول خدا فدای تو گرداند حضرت الله تعالی مرا، دوست می دارم که بدانم که امام و حجت خدا بر بندگان خدا بعد از تو کیست؟ آن حضرت فرمود که: امام و حجت بعد از من پسر من است که [صفحه ۱۳۴] همنام و هم کنیت رسول خداست - صلی الله علیه و آله - آنکه او خاتم حجت‌های خداست و آخرین خلفای اوست. گفتم از کیست او؟ یعنی آن امام که پسر تست از که به وجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر پسر قیصر پادشاه روم، بدان و آگاه باش که زود باشد که او متولد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال را، پس پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، و حلال نیست احدی را که پیش از خروج او را به نام و به کنیت ذکر کند، صلوات خدا برو باد. مترجم می گوید که: تعجب دارم که صاحب کتاب کشف الغمه شیخ فاضل عادل علی بن عیسی اربلی - علیه الرحمه - می گوید: من العجب ان الشیخ الطبرسی و الشیخ المفید - رحمهما الله تعالی - قالوا: [انه] لا- یجوز ذکر اسمه و لا کنیتہ، ثم یقولان: اسمه اسم النبی و کنیتہ کنیتہ، و هما یظنان انهما لم یدکرا اسمه و لا کنیتہ، و هذا عجب. یعنی از عجب است که شیخ مفید و شیخ طبرسی - رحمهما الله تعالی - گفتند که: جایز نیست ذکر اسم و کنیت صاحب الزمان، بعد از آن می گویند که: اسم او اسم نبی است و کنیت او کنیت آن حضرت است، و ایشان گمان می برند که ذکر اسم و کنیت آن حضرت نموده اند انتهی. سخت عجب است که این مرد دانشمند با کمال دور اندیشی ازین معنی غافل شده که اشاره به اسم و کنیت نمودن جداست، و تلفظ به اسم و کنیت نمودن جدا، و حال آنکه چندین حدیث است که آن احادیث مشتملند بر نهی از تسمیه و تکنیه مثل حدیث بیست و ششم از احادیث این اربعین، و در همان [صفحه ۱۳۵] احادیث مثل حدیث مزبور مذکور است که حضرت خاتم الاوصیا همنام و هم کنیت است با رسول الله - صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء - و السلام علی من اتبع الهدی. باید دانست که حدیث والده ماجده حضرت صاحب الامر - علیه السلام - چون طولی دارد به جهت اختصار درین مقام به ترجمه آن اقتصار می نماید:

سرگذشت مادر حضرت صاحب الامر

فضل بن شاذان و ابن بابویه و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و شیخ طرابلسی و بسیار کسی غیر ایشان از علمای امامیه - رضوان الله علیهم اجمعین - در کتابهای خود [آن را] روایت کرده اند به عبارات مختلفه و معانی متفقه، اما شیخ طوسی - علیه الرحمه - برین وجه نقل نموده به سند خود از بشر بن سلیمان نخاس که از نسل ابو ایوب انصاری و از موالیان حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری - علیهما السلام - [بود]، و همسایه ایشان بود در سر من رای که الحال به سامره مشهو است. بشر مذکور گفت: کافور خادم آمد به نزد من و گفت مولای ما حضرت ابوالحسن علی بن محمد - علیهما السلام - ترا به نزد خود می خواند. پس رفتم به نزد آن حضرت و چون نشستم آن حضرت فرمود که: ای بشر تو از اولاد انصاری و این موالات و دوستی ما مدام در میان شما بوده، به میراث می برید خلف شما از سلف شما این دوستی و محبت را، و شما ثقات و [صفحه ۱۳۶] معتمدان ما اهل بیتید، و من پسند کننده و بزرگوار کننده ام ترا به فضیلتی که به آن پیشی گیری بر شیعه در پیروی کردن به آن فضیلت، به سری و رازی مطلع می گردانم ترا و می فرستم ترا به خریدن کنیزی. پس نوشت آن حضرت نامه لطیفی به خط رومی و زبان رومی و مهر بر آن زد به انگشتر خود. القصه شیخ طوسی - علیه الرحمه - روایت کرده که حضرت امام - علیه السلام - دستار چه ای زرد بیرون آورد که در آن دستارچه دو بیست و بیست دینار بود، و فرمود که: بگیر این دو بیست و بیست مثقال طلا را، و توجه نما و با این زر به بغداد رو، و

در معبر فرات حاضر شو که در چاشتگاه زورقی چند خواهد رسید که اسیران در آن باشند، و عمرو بن یزید نخاس را تفحص کن، و طوایف خریداران از وکلای قائدان بنی عباس و اندکی از جوانان عرب را خواهی یافت که به خریداری پیش آیند، و منتظر باش تا آنکه آن مرد نخاس اراده نماید که کنیزی را که صفتش چنین و چنین باشد و دو جامه حریر محکم بافته در بر او باشد بر خریداران عرض کند، و آن کنیز ابا نماید از آنکه او را بر خریداران عرض کند، و راضی نشود که کسی دست برو گذارد، و بشنوی که در پس پرده به زبان رومی چیزی می گوید، پس بدان که می گوید و اهتکک سراه پس یکی از خریداران گوید که: من به سبب عفتی که این اسیر دارد او را به سیصد دینار می خرم، و آن اسیر به زبان عربی گوید که: بر مال خود بترس که اگر به زی سلیمان پیغمبر ظاهر گردی و به حشمت او خود را بنمایی که مرا در باب خریداری تو رغبتی رونا خواهد داد. نخاس گوید: این حیل چیست؟ به غیر از فروختن چاره نیست، و آن کنیز گوید: [صفحه ۱۳۷] شتاب منماید که خریداری که مقرر شده می رسد، پس در آن زمان با عمرو بن یزید برده فروش بگویی که با من مکتوبی است لطیف که یکی از اشراف به زبان رومی و خط رومی نوشته و در آن مکتوب وصف کرم و سخای خود نموده، این مکتوب را به او بنما تا در اخلاق و اوصاف صاحب مکتوب تأمل نماید، اگر به خریداری او مایل شود من و کیلم در خریدن. بشر می گوید که: امثال فرمان نمودم، و آنچه آن حضرت فرموده بود همه ظاهر گردید، چون آن کنیز مکتوب امام را دید سخت گریست، و گفت به عمرو بن یزید که مرا به صاحب این نامه بفروشید و قسم های مغلظه به زبان آورد که اگر مرا به صاحب این مکتوب بفروشید خود را بکشم. بشر گفت که: سختگیری در بها کردم تا بر آن مبلغی که امام - علیه السلام - داده بود بها قرار یافت، و زر داده کنیز را به منزل آوردم، و او شکفته و خندان بود، و هر زمان مکتوب را از جیب بیرون می آورد و می بوسید و بر چشم می گذاشت و بر روی خود می مالید. پس از روی تعجب گفتم: می بوسی مکتوبی را که صاحبش را نمی شناسی؟ گفت: ای ناتوان فرومانده ضعیف معرفت که محل و مکان اولاد پیغمبران را نشناخته گوش به من دار، و فارغ ساز دل خود را از فکر اغیار تا ترا آگاه سازم، من ملیکه دختر یسوعای پسر قیصرم که پادشاه روم است، و مادرم از نسل حواریین است، و نسبش منتهی می شود به شمعون الصفای وصی عیسی، جدم قیصر خواست که مرا به پسر برادر خود به زنی بدهد، و من در سن سیزده سالگی بودم، پس در قصر خود فراهم آورد سیصد تن را از [صفحه ۱۳۸] نسل حواریین از قسیسان و رهبانان، و از صاحبان عظمت و شوکت هفصد مرد را، و از امیران لشکر و قائدان عسکر و نقیبان سپاه و پادشاهان عشایر چهار هزار کس را، و تخت مرصعی که مکمل به انواع جواهر بود در صحن قصر حاضر ساختند، و بر فراز چهل پایه آن را نصب کردند، و چون برادرزاده قیصر بر آن تخت برآمد و بر دورش صلیب هاچیده شد و اساقفه ایستادند، و اسفار انجیل را گشودند، به یکباره صلیب ها ساقط گردید، و پایه های تخت از هم بدر رفت، و تخت از هم فرو ریخت، و برادرزاده قیصر بر زمین افتاد، و رنگ اساقفه متغیر گردید، و فرایص ایشان بلرزید. پس مهتر و سرور ایشان به جدم گفت: ای ملک از ما در گذران، و ما را معذور دار که این نامبارکی ها دلالت بر زوال دولت این دین مسیحی و مذهب ملکانی دارد. جدم این امور را به فال بد گرفت، و فرمود که ستونها و پایه های تخت را برپا کنند و صلیب ها را بردارند و برادرزاده دیگرش را بیارند، و مرا به عقد نکاح او در آورند. و چون بفرمان خواستند عمل نمایند باز آن حادثه روی نمود، و مردم پراکنده شدند، و جدم غمناک برخاست، و پرده ها را آویختند و من در آن شب مسیح و شمعون و چندین تن از حواریین را در خواب دیدم که در قصر جدم آمده اند، و منبری از نور نصب کردند که بر آسمان فخر و نازش داشت از روی بلندی و ارتفاع، در موضعی که تخت جدم را در آن موضع نصب کرده [صفحه ۱۳۹] بودند، و درآمد محمد - صلی الله علیه و آله - و داماد و وصی او و چند تن از فرزندان او - علیهم السلام -، پس پیش رفت مسیح و معانقه نمود با آن حضرت، پس محمد - صلی الله علیه و آله - با مسیح گفت که: یا روح الله آمده ام که خواستگاری کنم از وصی تو شمعون دختر او ملیکه را از برای این فرزندم، و بدست اشاره به ابی محمد یعنی امام حسن عسکری - علیه السلام - نمود، پسر صاحب این مکتوب، یعنی پسر امام علی نقی، پس [مسیح] به شمعون نگریست و گفت: شرف به تورو آورد، ببیند رحم خود را به رحم آل

محمد - صلى الله عليه و آله -، شمعون گفت: به تحقيق كه چنين كردم، پس بر آن منبر برآمدند، و محمد - صلى الله عليه و آله - خطبه خواند و مرا به فرزند خود ابو محمد تزويج نمود، و مسيح و فرزندان محمد - عليهم الصلوه و السلام - و حواريون شاهد شدند. و چون بيدار شدم ترسيدم كه اگر اين خواب را حكايت كنم كشته شوم، خواب را پنهان داشتم و دوستي ابو محمد بر سينه ام كه همسايه دل است - چه جاي دل - چنان زور آورد كه از خوردن و آشاميدن برآمدم، و تتم ضعيف و شخصم مريض گشت، و هر جا طبيعي كه در شهرهاي روم بود جدم حاضر ساخت و طلب مداواي من نمود، از بهبود اثرى ظاهر نبود، و چون جدم از حياتم نوميد شد با من گفت كه: اى روشنى ديده من آيا خطور مى نمايد در دلت آرزوئى كه آن را زاد و توشه تو گردانم، تا حسرت آن در دلت نماند؟ گفتم اى جد، درهاي فرح را بر روى خود بسته مى بينم، اگر بردارى عذاب ورنج را از آنهائى از اسيران مسلمانان كه در زندان تو گرفتارند، و غلها ازيشان جدا کرده، طوقها را از گردنهای ایشان دور كنى، و تصدق نمايى بریشان، و ایشان را از بند خلاص سازى، اميد دارم كه مسيح و مادرش مرا عافيت كرامت كنند، و چون جدم آنچه گفتم به فعل آورد تجلد نمودم و [صفحه ۱۴۰] در اظهار صحت قليلى كوشيدم، و اندك طعاميى رغبت كردم. جدم به آن خوشحال گرديد و اسيران را اعزاز و اكرام نمود. پس بعد از چهارده شب حضرت فاطمه را كه سيده زنان عالميان است بيا مريم بنت عمران در خواب ديدم كه به ديدن من آمدند با هزار تن از كنيزكان بهشتي، پس مريم با من گفت كه: اين سيده نساء و مادر شوهر تو ابو محمد است، پس در آويختم به حضرت فاطمه و گريستم، و شكايت نمودم به آن حضرت - عليها السلام - از امتناع حضرت ابى محمد - صلوات الله عليه - كه ياد من نمى كند و بديدنم نمى آيد، حضرت فاطمه - عليها السلام - فرمود كه: تا تو بر مذهب نصارى باشى فرزندم به ديدن تو نخواهد آمد، اينك خواهرم مريم بنت عمران تبرا مى نمايد از دين تو، اگر ميل به رضاي خدا و رضاي مسيح و مريم - عليهما السلام - و ديدن و زيارت كردن ابى محمد داري، و مى خواهى كه به نزد تو بيايد، بگوى اشهد ان لا اله الا الله، و شهادت به رسالت پدر من نيز بده، چون تكلم به كلمتين نمودم سيده زنان عالميان مرا به سينه خود ضم كرد، و خوشدليم داد و فرمود: اين زمان منتظر آمدن ابى محمد مى باش كه من او را مى فرستم بسوى تو، پس بيدار شدم و تكلم به كلمتين مى نمودم و مى گفتم، و اشوقاه الى لقاء ابى محمد و چشم مى داشتم رسيدن و ديدن ابى محمد - عليه السلام - را. چون شب آينده در رسيد حضرت ابو محمد را در خواب ديدم كه گويابا او مى گويم كه: اى حبيب من بر من چرا جفا كردى بعد از آنكه دلم را به جوامع دوستي خود مشغول گردانيدى؟ آن حضرت فرمود كه: تاخير من نبود الا به سبب شركت تو، چون مسلمان شدى بعد از اين هر شب به دين تو مى آيم، تا وقتى كه خدای تعالی ما را به عيان به هم رساند، و بعد از آن آمدن و ديدن آن حضرت مرا تا به اين وقت منقطع نشده است. [صفحه ۱۴۱] بشر مى گويد: گفتم كه چگونه در ميان اسيران افتادى؟ گفت: شبى از شبها ابو محمد مرا خبر داد كه جدت لشكري به جنگ مسلمانان مى فرستد كه بعد از آن خود از پي ایشان برود، تو بايد كه ملحق شوى به ایشان در زى خادمان به عنواني كه ترا نشانند با چند كنيزك از فلان راه، من بفرموده عمل كردم و طليعه های سپاه مسلمانان به ما دچار شدند، و كار به اينجا كشيد كه ملاحظه كردى، و كسى تا به اين غايت ندانست كه من دختر پادشاه روم سواي تو، و اين دانستن تو به سبب آنست كه من ترا مطلع ساختم، و پيرى كه من در غنيمت به سهم او افتادم از نام من پرسيد، نام خود را ازو پنهان داشتم و گفتم نامم نرجس است، بشر گفت: گفتم عجب است كه تو روميه اى و زبان تو عربى است؟ گفتم: جدم حريص بود بر آنكه مرا تعلم آداب حاصل گردد، و زنى كه زبانعربى و رومي هر دو مى دانست مقرر کرده بود كه تردد مى نمود نزد من، و مرا عربيت تعليم مى كرد، تا زبان من به عربى قائم شد. بشر روايت كرد كه: چون به سر من راى مراجعت نمودم و او را به خدمت امام - عليه السلام - رسانيدم آن حضرت با او گفت كه: چگونه خدای تعالی به تو نمود ارجمندی اسلام را و خواری نصرانيت را؟ او گفت چگونه وصف كنم برای تو اى فرزند رسول خدا چیزی را كه تو به آن داناترى از من، امام - عليه السلام - فرمود كه: مى خواهم ترا گرامى دارم، چه چیز ترا دوست ترست؟ ده هزار دينار يا بشارت مر ترا به شرف ابد؟ گفت بلکه بشارت مررا دوستر است، امام - عليه السلام - فرمود: بشارت باد ترا به فرزندى كه

مالک خواهد شد شرق و غرب دنیا را و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آنچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور، گفت: از که این فرزند مرا خواهد بود؟ آن حضرت فرمود که: از آن کس که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ترا از برای او خواستگاری نمود در فلان شب از شبهای فلان [صفحه ۱۴۲] ماه از ماههای فلان سال، آیا به خاطر داری که ترا به که تزویج نمود مسیح و وصی او؟ گفت: بلی به پسر تو ابی محمد - علیه السلام -، امام فرمود که: آیا می شناسی او را؟ گفت: بلی چون نشناسم؟ حال آنکه تا مسلمان شده ام بدست حضرت سیده النساء هر شب حضرت ابو محمد به دیدنم آمده. بشر گفت که حضرت امام - علیه السلام - فرمود که ای کافور خواهرم حکیمه خاتون را بخوان و چون حکیمه خاتون حاضر شد، امام - علیه السلام - فرمود که: اینست آن کنیزی که می گفتم، حکیمه خاتون زمانی دراز او را دربرگرفت، پس امام - علیه السلام - با حکیمه خطاب فرمود که: ای دختر رسول خدا او را ببر به منزل خود و فرایض و سنن به او یاد ده، که او زوجه ابو محمد و مادر قائم آل محمد است، صلی الله علیه و آله النجباء. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۴۳]

الحديث ۲۹

اشاره

قال ابو محمد بن شاذان - عليه رحمه الله الملك المنان - حدثنا احمد بن اسحاق بن عبدالله الاشعري - رضی الله عنه - قال: سمعت ابا محمد ابن علی العسکری - علیهما السلام - يقول: الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف بعدی، اشبه الناس برسول الله خلقا و خلقا، یحفظه الله تبارک و تعالی فی غیبه، ثم یظهره فیملا - الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما. یعنی: احمد بن اسحاق بن سعد گفت: شنیدم از حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - که می گفت: حمد و سپاس آن خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا به من نمودخلف را که بعد از من است، و شبیه ترین مردمان است به حضرت رسول خدا از روی خلق و خلق، محافظت خواهد نمود حضرت الله تبارک و تعالی او را در زمان غایب بودنش، و بعد از آن او را ظاهر خواهد گردانید، پس پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. [صفحه ۱۴۴]

در ولادت حضرت صاحب الامر

چون حدیث ولادت حضرت صاحب الامر - علیه السلام - نیز طولی دارد در ضمن این حدیث ترجمه آن مذکور می شود ان شاء الله تعالی. بسیار کسی از محدثین ما روایت کرده اند و ابن بابویه - رحمه الله علیه - به سند خود نقل فرموده اند از موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - و او از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی - علیه السلام - که گفت: کس فرستاد به نزد من حضرت امام حسن - علیه السلام - که ای عمه امشب روزه ات را نزد ما بگشا که امشب شب نیمه ماه شعبانست، پس بدرستی که حضرت الله تبارک و تعالی زود باشد که درین شب ظاهر سازد حجت را، آنکه او حجت خداست در زمین. و معلوم می شود که بعد از رسیدن به خدمت آن حضرت حکیمه خاتون - سلام الله علیها - تکلم به این کلام فرموده که: فقلت له: من امه؟ یعنی گفتم به آن حضرت که: مادر حجت کیست؟ آن حضرت فرمود که: نرجس، گفتم: خدا مرا فدای تو گرداند به خدا قسم که نیست در او اثری، یعنی نشانی از حامله بودن با او نیست، آن حضرت فرمود که آن چنانست که گفتم به تو. ابن شاذان - علیه الرحمه - درین مقام به این عبارت از زبان حکیمه خاتون نقل فرموده که: فجئت الیها یعنی آمدم به نزد نرجس، لفظ الیها در بعضی از نسخ کمال الدین به نظر رسید، و در اکثر نسخ آن کتاب آن لفظ را ندید. [صفحه ۱۴۵] مجملا حکیمه خاتون می گوید: فلما سلمت و جلست یعنی چون سلام کردم و نشستم پیش آمد که موزه از

پای من بکشد. گفت به من که: ای بی بی من و بی بی اهل من چگونه شبانگاه کردی؟ گفتم: تو بی بی من و بی بی اهل منی انکار قول من نمود و گفت: این چیست که می گوئی ای عمه حکیمه خاتون فرمود که با او گفتم که: ای دخترک من زود باشد که عطا نماید حضرت الله تبارک و تعالی به تو درین شب پسری را که سید باشد در دنیا و آخرت. پس خجل شد و شرم داشت و چون از نماز فارغ شدم روزه گشودم و به خوابگاه جای گرفتم و به خواب رفتم، و چون نیمه شب رسید برخاستم بیه نماز، و چون از نماز فارغ شدم نرجس خاتون خوابیده بود، و او را حادثه ای نبود، نشستم زمانی به تعقیب نماز و آنگاه به پهلو خوابیدم، بعد از آن بیدار شدم ترسان، و نرجس خاتون همچنان خوابیده بود، بعد از آن برخاست و نماز گزارد و خوابید. حکیمه خاتون گفت: بیرون رفتم که جستجوی فجر کنم، دیدم که فجر اول طالع شده و حال آنکه نرجس خاتون در خواب بود، پس گمان ها به خاطر راه یافت، حضرت امام - علیه السلام - از جایی که نشسته بود آواز به من رسانید که: ای عمه تعجیل منماید که اینک امر ولادت نزدیک شد، حکیمه خاتون گفت: پس نشستم و الم سجده و یس خواندم، و در خواندن بودم که نرجس بانو بیدار شد ترسان، پس از جای جستم و خود را به او رسانیده گفتم: نام خدا بر تو باد احساس چیزی می نمایی؟ گفت بلی ای عمه گفتم: دل و جان خود را جمع دار، اینست آنچه گفتم با تو، حکیمه خاتون گفت: پس سستی فرو گرفت مرا و نرجس بانو را، مراد آنست که خواب سبکی دست داد ما را، پس بیدار شدم به دریافتن سید خود، پس جامه از او برداشتم، آن [صفحه ۱۴۶] حضرت را دیدم که در سجود بود، او را برداشته در برگرفتم، دیدم پاک و پاکیزه و بی آرایش به وجود آمده بود. از بعضی از احادیث مفهوم می گردد که در زمان تولد هر چه حکیمه خاتون از قرآن می خواند آن حضرت در شکم مادر می خواند، و از حدیث دیگر معلوم می شود که ختنه کرده متولد شده، و از همان حدیث و حدیث دیگر نیز مستفاد می گردد که ملائکه آن حضرت را به آب کوثر و سلسبیل شستند با آنکه پاک و پاکیزه به وجود آمده بود، حکیمه خاتون می گوید که: حضرت ابو محمد یعنی امام حسن - علیه السلام - مرا آواز داد که: فرزندم را به نزد من بیار، بردم حضرت صاحب الامر - علیه السلام - را به نزد پدر بزرگوارش، امام - علیه السلام - آن حضرت را بر روی دو دست خود گرفت به روشی که پای مبارک حضرت صاحب الامر - علیه السلام - بر سینه شریف والد عالی مقدار بود، و حضرت امام حسن زبیران در دهان حضرت صاحب الزمان کرد، و دست مالید امام حادی عشر بر چشم و گوش و مفاصل آن سرور بشر، و فرمود: به سخن درآی و تکلم نمای ای پسر من حضرت صاحب - علیه السلام - به سخن درآمده فرمود: اشهد ان لا اله الا الله، وحده لا شریک له، و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله. بعد از آن صلوات بر امیرالمومنین - علیه السلام - فرستاد و بر سایر ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - تا آنکه رسانید به پدر بزرگوار خود، آنگاه باز ایستاد، یعنی خاموش شد، بعد از آن امام حسن - علیه السلام - فرمود که: ای عمه بیا او را به نزد مادرش تا برو سلام کند و بازش به نزد بیار، حکیمه خاتون می گوید: آن حضرت را بردم تا بر مادر سلام کرد، و باز آوردم و گذاشتم در آن مجلس، بعد از آن حضرت امام حسن - علیه السلام - فرمود که: ای عمه روز هفتم بازبیا به نزد ما حکیمه خاتون گفت: روز دیگر صباح [صفحه ۱۴۷] رفتم که بر امام حسن - علیه السلام - سلام کنم، پرده را برداشتم که جستجوی سید خود کنم، یعنی حضرت صاحب الزمان را بینم، آن حضرت را ندیدم، گفتم: فدای تو شوم سید من چه شد؟ امام - علیه السلام - فرمود که: ای عمه به امانت داشتن خواستیم آن کسی را که به امانت داشتن خواست او را مادر موسی، حکیمه خاتون گفت: روز هفتم آمدم و سلام کرده نشستم، امام - علیه السلام - فرمود که: بیار فرزندم را به نزد من، سید خود را آوردم، آن حضرت در جامه ای بود، باز امام حسن - علیه السلام - به فعل آورد نسبت به او مانند آنکه اول به فعل آورده بود، یعنی او را بر روی دو دست خود گرفت، بعد از آن زبان در دهان مبارک آن حضرت فرستاد که گویا او را شیر یا غسل می خورائید، بعد از آن باز فرمود که به سخن درآی و تکلم نمای ای فرزند من، پس حضرت صاحب الامر - علیه السلام - فرمود: اشهد ان لا اله الا الله، و دیگر باره صلوات بر حضرت رسول خدا محمد مصطفی و امیرالمومنین و ائمه طاهرین فرستاد تا رسانید به پدر بزرگوار خود - صلوات الله علیهم اجمعین - بعد از آن تلاوت فرمود این آیه را که: بسم الله الرحمن الرحیم

و نريد ان نمى على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم فى الارض و نرى فرعون و هامان و جنود هما منهم ما كانوا يحذرون. بطريقى كه قطب راوندی - رحمه الله تعالى - نقل کرده و در ديگر كتب معتبره مسطور است، بعد ازين آيه كريمه آن حضرت فرمود كه: و صلى الله على محمد المصطفى و على المرتضى و فاطمه الزهراء و الحسن و الحسين و على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على و على بن محمد و الحسن بن على ابى. [صفحه ۱۴۸] موسى بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر - عليهم السلام - كه از مشاهير اولاد شاهزاده حمزه فرزند حضرت امام موسى - عليه السلام - و راوى اين خبر معتبر است گفت كه: از عقبه خادم امام - عليه السلام - پرسيدم ازين امر، عقبه جواب داد كه: راست گفت حكيمه خاتون كه رحمت خدا برو باد. و رحمه الله عليها و السلام على من اتبع الهدى. [صفحه ۱۴۹]

الحديث ۳۰

قال ابو محمد بن شاذان - رحمه الله تعالى - حدثنا محمد بن على بن حمزه بن الحسين بن عبيدالله بن العباس بن على بن ابى طالب - صلوات الله عليه - قال: سمعت ابا محمد - عليه السلام - يقول: قد ولد لى الله و حجه على عباده و خليفتى من بعدى مختونا ليله النصف من شعبان سنه خمس و خمسين و مائتين عند طلوع الفجر، و كان اول من غسله رضوان خازن الجنان مع جمع من الملائكه المقربين بماء الكوثر و السلسيل ثم غسلته عمى حكيمه بنت محمد بن على الرضا - عليهما السلام -، قال: امه مليكه التى يقال لها فى بعض الايام سوسن، و فى بعضها ريحانه، و كان صقيل و نرجس ايضا من اسمائها. يعنى: محمد بن على بن حمزه گفت: شنيدم از حضرت امام حسن [صفحه ۱۵۰] عسكرى - عليه السلام - كه مى گفت: متولد شد لى خدا و حجت خدا بر بندگان خدا و خليفه من بعد از من ختنه کرده شده در شب نيمه شعبان سال دويست و پنجاه و پنج نزد طلوع فجر، و اول كسى كه او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعى از ملائكه مقربين كه او را به آب كوثر و سلسيل شستند، بعد از آن شست او را عمه من حكيمه خاتون دختر امام محمد بن على رضا - عليهما السلام -، پس از محمد بن على - رضى الله عنه - كه راوى اين حديث است پرسيدند از مادر حضرت صاحب الامر - عليه السلام - گفت: مادرش مليكه بوده او را در بعضى از روزها سوسن و در بعضى از ايام ريحانه مى گفتند و صقيل و نرجس نيز از نامهاى او بود. سلام الله عليها و السلام على من اتبع الهدى. و قال ابن بابويه - رحمه الله عليه - حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقانى قال: حدثنا الحسن بن على بن زكريا بمدينه السلام، قال: حدثنا ابو عبدالله محمد بن جليلان، قال: حدثنا ابى عن ابيه عن جده عن غياث بن اسيد، قال: سمعت محمد بن عثمان العمرى - قدس الله روحه - يقول: لما ولد الخلف المهدى - صلوات الله عليه - سبط نور من فوق راسه الى عنان السماء، ثم سقط بوجه ساجدا لربه عز و جل ثم رفع راسه و هو يقول: شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكه و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم. قال: و كان مولده يوم الجمعة. [صفحه ۱۵۱] يعنى: حضرت صاحب الامر - عليه السلام - چون متولد شد بر فراز سر مبارکش نورى ساطع شد كه تا به عنان آسمان رسيد، بعد از آن روى بر زمين گذاشت از روى سجده كردن پروردگار خود را عز شانه، و آيه اى را كه در حديث مذكور شد در آن حال مى خواند. محمد بن عثمان - رضى الله عنه - گفت كه: مولد آن حضرت در روز جمعه بود. باز ابن بابويه - رحمه الله عليه - مى فرمايد: حدثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار، قال: حدثنا على بن محمد بن قتيبه النيسابورى عن حمدان بن سليمان عن محمد بن الحسين بن زيد عن ابى احمد [محمد] بن زياد الازدى، قال: سمعت ابا الحسن موسى بن جعفر - عليهما السلام - يقول لما ولد الرضا - عليه السلام -: ان ابنى هذا ولد مختونا طاهرا مطهرا، و ليس من الاثمه احد الا يولد مختونا طاهرا مطهرا و لكننا سنمر موسى عليه لاصابه السنه و اتباع الحنفيه. يعنى: محمد بن زياد از دى مى گفت كه: چون حضرت امام رضا - عليه السلام - متولد شد، شنيدم از حضرت امام موسى - عليه السلام - كه مى گفت: اين فرزند من ختنه کرده شده و پاك و پاكيزه متولد شده و نيست

یکی از امامان الا- آنکه متولد می شود ختنه کرده و پاک و پاکیزه، لیکن ما استره بر آن می کشیم از برای اصابت سنت و پیروی ملت حنفیت. [صفحه ۱۵۳]

الحديث ۳۱

قال الشيخ الصدوق ابو جعفر بن بابويه - رحمه الله عليه و علي ابويه -: حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال حدثنا ابو علي الخيزراني عن جاريه له كان اهداها لابي محمد - عليه السلام - فلما اغار جعفر الكذاب على الدار جاءته فاره من جعفر، فتزوج بها. قال ابو علي: حدثتني انها حضرت ولاده السيد - عليه السلام - و ان اسم ام السيد - عليه السلام - صقيل، و ان ابا محمد حدثها بما يجري على عياله، فسألته ان يسأل الله عز و جل ان يجعل ميتتها قبله، فماتت في حياه ابي محمد - عليه السلام - . و علي قبرها لوح مكتوب عليه: هذا قبر ام محمد. قال ابو علي: و سمعت هذه الجاريه تقول: انه لما ولد السيد - عليه السلام - رات له نورا ساطعا قد ظهر منه و بلغ افق السماء، و رات طيوراً بيضاء تهبط من السماء و تمسح اجنحتها على راسه و وجهه و سائر جسده، ثم تطير. فاخبرنا ابا محمد - عليه السلام - بذلك، فضحك، فقال: تلك [صفحه ۱۵۴] الملائكة نزلت من السماء للتبرك بهذا المولود، و هي انصاره اذا خرج. يعني: ابو علي خيزراني كنيته به هديه به حضرت امام حسن عسكري - عليه السلام - داده بود، و چون جعفر كذاب بعد از وفات امام - عليه السلام - خانه آن حضرت را غارت كرد آن كنيته از جعفر گريخته به نزد ابو علي او را تزوج نمود، و آن كنيته در وقت ولادت حضرت صاحب الامر - عليه السلام - حاضر بوده خبر داد كه: نام مادر سيد - عليه السلام - صقيل بود و حضرت امام حسن - عليه السلام - خبر داده بود او را كه چون واقع خواهد شد بعد از او، [پس] درخواست صقيل بانو از آن حضرت كه آن جناب از حضرت الله تعالى درخواست كه وفات او پيش از رحلت امام - عليه السلام - باشد، پس در زمان حيات حضرت امام - عليه السلام - وفات يافت، و بر قبرش لوحی است و بر آن لوح نقش است كه: هذا قبر ام محمد يعني اين قبر مادر محمد است. ابو علي گفت شنيدم از اين كنيته كه مي گفت: چون سيد - عليه السلام - متولد شد نوري ساطع از او ظاهر شد كه به افق آسمان رسيد، و مرغان سفيد ديدم كه فرود مي آمدند از آسمان و بالهاي خود را بر سر و روي و ساير جسد آن حضرت مي ماليدند و پرواز مي كردند، پس خبر داديم حضرت امام - عليه السلام - را، حضرت خندان شد و فرمود كه: آن مرغان ملائكه اند كه فرود آمدند از آسمان به جهت تبرك نمودن به اين مولود، و ايشان انصار او خواهند بود چون خروج كند. عليه و علي آبائه المعصومين صلوات الله تبارك و تعالى و السلام على من اتبع الهدى. [صفحه ۱۵۵]

الحديث ۳۲

اشاره

قال الشيخ الصدوق ابو جعفر بن علي بن الحسين - قدس الله سرهما -: حدثنا محمد بن علي ماجيلويه و احمد بن محمد بن يحيى العطار، قالوا: حدثنا محمد بن يحيى، قال: حدثنا الحسن بن علي النيسابوري عن ابراهيم ابن محمد بن عبدالله بن موسى بن جعفر بن محمد - عليهم السلام - عن السياري قال: حدثتني نسيم و ماريه قالتا: لما سقط صاحب الزمان - عليه السلام - من بطن امه، سقط جاثيا على ركبتيه، رافعا سبابته الى السماء، ثم عطس، فقال: الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله، زعمت الظلمه ان حجه الله داحضه، لو اذن الله لي في الكلام لزال الشك. قال ابراهيم بن محمد بن عبدالله: و حدثتني نسيم خادمه ابي محمد - عليه السلام - قالت: قال لي صاحب الزمان - عليه السلام - و قد دخلت عليه بعد مولده بلبه، فعطست عنده فقال لي يرحمك الله قالت نسيم: ففرحت بذلك، فقال عليه السلام: الا بشرك في العطاس؟ فقلت بلى، فقال: هو امان [صفحه ۱۵۶] من الموت ثلاثه ايام. يعني:

ابراهیم بن محمد روایت کرد از سیاری که او گفت: خیر دادند مرا نسیم و ماریه، و گفتند: در آن وقت که حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - از مادر به وجود آمد به دو زانو درآمده انگشت سبابه را به جانب آسمان برآورد، بعد از آن عطسه ای زد، آنگاه گفت: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله، گمان کردند ظالمان که حجت خدا باطل است، اگر رخصت می دادند مرا به سخن گفتن هر آینه شک زایل می شد. ابراهیم بن محمد بن عبدالله گفت: نسیم خادمه حضرت ابی محمد - علیه السلام - گفت که: بعد از متولد شدن حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - به یک شب درآمدم به حجره ای که آن حضرت در آن حجره بود، پس عطسه ای زدم، آن حضرت گفت: یرحمک الله نسیم گفت: فرحناک شدم، آن حضرت فرمود که: آیا بشارت بدهم ترا در باب عطسه؟ گفتم: بشارت بده، فرمود که: آن امانست از مرگ سه روز. و به سند دیگر ابن بابویه - رحمه الله علیه - این حدیث را در محل دیگر در آن کتاب روایت می کند از ابراهیم بن محمد علوی و بعد از آن می فرماید: و بهذا الاسناد عن ابراهیم بن محمد العلوی قال: حدثنی طریف ابو نصر قال: دخلت علی صاحب الزمان - علیه السلام - و هو فی المهد، فقال: علی بالصندل الاحمر، فاتیت به، فقال: من انا؟ فقلت انت سیدی و ابن سیدی، [صفحه ۱۵۷] فقال: لیس عن هذا سالتک، فقلت: جعلنی الله فداک فبین لی، قال: انا خاتم الاوصیاء بی یدفع الله البلاء عن اهلی و شیعتی. یعنی: طریف خادم که ابونصر کنیت اوست گفت: درآمدم به حجره ای که حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - در آن حجره در گهواره بود، آن حضرت فرمود که: صندل سرخ از برای من بیار، بعد از آنکه صندل بردم فرمود که: مرا می شناسی؟ گفتم: بلی، چون نشناسم؟ تو خواجه و مولای من و فرزند خواجه و مولای منی، فرمود که: ازین از تو نپرسیدم، گفتم: پس بیان فرمای که چه چیز پرسیدی، فرمود که: من خاتم اوصیایم، به برکت وجود من خدای تعالی دفع می کند بلا را از اهل من و شیعه من. و قال الشیخ الجلیل محمد بن الحسن الطوسی - نور الله مرقدہ -: و فی روایه اخری عن جماعه من الشیوخ ان حکیمه حدثت بهذا احديث، ای حدیث ولاده الصاحب - علیه السلام -، و ذکرته انه کان ليله النصف من شعبان و ان امه نرجس و ساقط الحدیث الی قولها: فاذا انا بحس سیدی و بصوت ابی محمد - علیه السلام - و هو یقول یا عمتی هاتی ابنی الی فکشفت عن سیدی فاذا هو ساجد متلقیا الارض بمساجده، و علی ذراعه الایمن مکتوب: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا. فضمته الی فوجدته مفروغا منه، فلفته فی ثوب و حملته الی ابی محمد - علیه السلام -. و ذکروا الحدیث الی قوله: اشهد ان محمدا رسول الله و ان علیا امیرالمومنین حقا، ثم لم یزل یعد الساده و الاوصیاء الی ان بلغ الی نفسه و دعا لاولیائه بالفرج علی یدیه ثم احجم. [صفحه ۱۵۸] و قالت: ثم رفع بینی و بین ابی محمد - علیه السلام - کالحجاب فلم ارسیدی فقلت لابی محمد - علیه السلام -: یا سیدی این مولای؟ فقال: اخذه من هو احق منک و منا. و ذکرنا الحدیث بتمامه و زادوا فیہ: فلما کان بعد اربعین یوما دخلت علی ابی محمد - علیه السلام - فاذا مولانا الصاحب - علیه السلام - یمشی فی الدار، فلم اروجها احسن من وجهه و لا لغه افصح من لغته فقال ابو محمد - علیه السلام -: هذا المولود الکریم علی الله عز و جل. فقلت: سیدی اری من امره ما اری و له اربعون یوما فتبسم و قال یا عمتی اما علمت انا معاشر الائمة ننشوی فی الیوم ما ینشوی غیرنا فی السنه. فقمتم و قبلت راسه و انصرفت، ثم عدت و تفقدته فلم اره، فقلت لابی محمد - علیه السلام -: ما فعل مولانا؟ فقال: یا عمه استودعناه الذی استودعت ام موسی علیه السلام. غرض از نوشتن این حدیث ترجمه دو چیز است: یکی آنکه وقتی که آن حضرت به وجود آمد بر بازوی مبارکش به قلم قدرت مکتوب بود که: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا. دویم آنکه حکیمه خاتون گفت که: بعد از چهل روز از ولادت آن حضرت به نزد حضرت ابی محمد - علیه السلام - رفتم، مولای خود حضرت صاحب - علیه السلام - را دیدم که در آن خانه سیر می فرمود، و ندیده بودم روئی نیکوتر از روی او و زبانی فصیح تر از زبان او، و ابو محمد - علیه السلام - فرمود که: این مولودیست گرامی نزد حق تعالی، از روی تعجب گفتم: ای خواجه و مولای من می بینم از امر او آنچه می بینم یعنی عجب حالتی مشاهده می کنم در چهل روزگی مشی می نماید و به زبان فصیح تکلم می کند آن حضرت تبسم نمود و فرمود: ای عمه آیا ندانسته ای که ما معاشر [صفحه ۱۵۹] امامان نمو می کنیم و می بالیم در یک روز آن مقدار که غیر ما در سالی می بالند. پس برخاستم و سر مبارک

او را بوسه داده برگشتم، بعد از آن معاودت به آن منزل نمودم و تفحص حضرت صاحب - علیه السلام - کردم او را ندیدم، از امام - علیه السلام - پرسیدم که: مولای ما کجاست که او را نمی بینم؟ فرمود که ای عمه به ودیعت دادیم او را به آن کسی که مادر موسی به ودیعت داد موسی را به او. و در روایت دیگر واقع است آنچه خلاصه مضمونش اینست که: حضرت امام حادی عشر به روح القدس که به صورت مرغی مرئی شده بود امر کرد تا آن حضرت را برداشته برد، و باقی ملائک که به صورت مرغان نزول کرده بودند از پی رفتند، و نرجس خاتون گریست، و امام - علیه السلام - او را تسلی داده فرمود: اسکتی فان الرضاع یحرم علیه الا من ثدیك، و سيعاد اليك كمارد موسی - علیه السلام - الی امه، و ذلك قول الله عز و جل: فرددناه الی امه کی تفر عینها و لا تحزن. یعنی خاموش باش که شیر خوردن حرام است برو الا از دو پستان تو، و زود باشد که او را به نزد تو باز آورند چنانکه موسی - علیه السلام - را به مادر موسی رد کردند، و خدای تعالی از آن خبر داده و فرموده که: فرددناه الی امه کی تفر عینها و لا تحزن. هر که جویای تفصیل این حدیث باشد باید که به کتاب کمال الدین و تمام النعمه و کتاب فرج کبیر رجوع نماید. [صفحه ۱۶۰]

قال الشيخ الصدوق ابو جعفر بن بابويه - رحمه الله عليه - : حدثنا محمد بن علي ماجيلويه - رضی الله عنه - قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثني اسحاق بن روح البصري، عن ابي جعفر العمري قال: لما ولد السيد - عليه السلام - قال ابو محمد - صلوات الله عليه - ابعثوا الی بابی عمرو فبعث الیه فصار الیه فقال له: اشتر عشرة آلاف رطل خبزا و عشرة آلاف رطل لحما و فرقه. قال: احبسه قال علی بنی هاشم و عق عنه بكذا و كذا شاه. یعنی: ابو جعفر گفت که: چون متولد شد حضرت سید یعنی صاحب الزمان - علیه السلام - امام [حسن] علیه السلام - فرمود که ابو عمرو را به نزد من بفرستید، چون ابو عمرو حاضر شد، آن حضرت فرمود که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریداری نمای و پراکنده کن او را، یعنی به مردمان بده، راوی می گوید گمان دارم که گفت به بنی هاشم پراکنده کن آن را، و دیگر عقیقه کن از برای او به چنین و چنین گوسفند، یعنی به چند گوسفند. دو جا درین حدیث بر راوی کلام آن حضرت پوشیده و مشتبه گشته، یعنی نیک به خاطرش نبوده و شک داشته که آیا امام فرمود که آن نان و گوشت را به بنی هاشم رساند و به ایشان متفرق سازد یا غیر ایشان، دیگر در عدد گوسفندان که عقیقه باید کرد. قال الفضل بن شاذان: حدثنا ابراهيم بن محمد بن فارس النيسابوري، قال: لما هم الوالي عمرو بن عوف بقتلي، و هو رجل شديد النصب، و كان مولعا بقتل الشيعة، فاخبرث بذلك و غلب علی خوف عظیم، فودعت اهلی و [صفحه ۱۶۱] احبائي و توجهت الی دار ابي محمد - عليه السلام - لاودعه، و كنت اردت الهرب، فلما دخلت عليه رایت غلاما جالسا فی جنبه، و كان وجهه مضيئا كالقمر ليله البدر، فتحیرت من نوره و ضيائه، و كاد ان انسى ما كنت فيه من الخوف و الهرب، فقال: يا ابراهيم لا- تهرب فان الله تبارك و تعالی سيكفيك شره. فازداد تحیری، فقلت لابي محمد - عليه السلام - : يا سیدی جعلني الله فداك من هو و قد اخبرني بما كان في ضميري؟ فقال هو ابني و خليفتي من بعدی، و هو الذي يغيب غيبه طويلا و يظهر بعد امتلاء الارض جورا و ظلما فيملاها عدلا و قسطا. فسألته عن اسمه، قال: هو سمى رسول الله - صلى الله عليه و آله - و كنيه، و لا يحل لاحد ان يسميه باسمه او يكنيه بكنيته الی ان يظهر الله دولته و سلطنته، فاکتم يا ابراهيم ما رایت و سمعت عنا اليوم الا عن اهله. فصلیت علیهما و آبائهما و خرجت مستظهما بفضل الله تعالی واثقا بما سمعته من الصاحب - عليه السلام - فبشرني عمی علی بن فارس بان المعتمد قد ارسل ابا احمد اخاه و امره بقتل عمرو بن عوف، فاخذه [صفحه ۱۶۲] ابو احمد فی ذلك اليوم و قطعه عضوا عضوا و للحمد لله رب العالمين. یعنی: ابراهيم بن محمد نیشابوری گفت که: چون عمرو بن عوف والی همت بست به کشتن من و او مردی بود که میل تمام داشت به قتل شیعیان، پس من خبر یافتم و خوفی عظیم بر من غالب شد، و اهل و عیال و دوستان خود را وداع کردم، و روی به خانه حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - آوردم که آن حضرت را نیز وداع کنم، و اراده گریختن داشتم، چون به آن خانه درآمدم پسری دیدم در پهلوی آن حضرت نشسته بود که رویش چون ماه شب چهارده بود، از نور و ضیای او حیران شدم به مرتبه ای که نزدیک بود که آنچه در خاطر داشتم [و در آن بودم از ترس و فکر گریختن] فراموش کنم، با من گفت که: ای ابراهيم حاجت به گریختن نیست،

زود باشد که خدای تعالی شر او را از تو کفایت کند حیرتم زیاده شد، با امام حسن - علیه السلام - گفتم که: فدای تو گرداند خدای تعالی مرا، کیست این پسر که از ما فی الضمیر من مرا خیر داد؟ آن حضرت فرمود که او فرزند من و خلیفه من است بعد از من و اوست آن کسی که غایب شود غایب شدنی دراز، و بعد از پرشدن زمین از جور و ظلم ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد، پس از آن حضرت از نام آن سرور پرسیدم، فرمود که: همنام و هم کنیت پیغمبر است، و حلال نیست کسی را که او را به نام و به کنیت ذکر کند تا زمانی که ظاهر سازد خدای تعالی دولت و سلطنت او را، پس پنهان دار ای ابراهیم آنچه دیدی و آنچه شنیدی از ما امروز الا از اهلش. [صفحه ۱۶۳] پس بریشان و بر آبای کرام ایشان صلوات فرستادم، و بیرون آمدم در حالتی که مستظهر به فضل خدای تعالی بودم، و وثوق و اعتماد بود مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان - علیه السلام -، پس بشارت داد مرا عم من علی بن فارس که معتمد خلیفه عباسی برادر خود ابو احمد را فرستاد به قتل عمرو بن عوف تا او را گرفته بند از بند جدا کرد. الحمد لله رب العالمین.

در احوال جعفر کذاب

چون در حدیث بیستم و حدیث سی و یکم اشاره به زشتی کردار جعفر کذاب شده درین مقام به ذکر ترجمه حدیث وفات حضرت امام حسن بن علی عسکری - علیهما السلام - که در آن شمه ای از شیمه ذمیمه جعفر مذکور است اقدام می نماید. شیخ ابو عبدالله محمد بن هبه الله طرابلسی در کتاب فرج کبیرش نقل نموده، و به سند خود از ابی الادیان که یکی از چاکران حضرت امام - علیه السلام - بود روایت کرده که او گفت: به خدمت حضرت ابی محمد - علیه السلام - شتافتم، آن حضرت را ناتوان و بیمار یافتم، آن جناب نامه ای چند نوشته به من داد و فرمود که این نامه ها را به مداین رسان و به فلان و فلان از دوستان ما بسپار، و بدان که بعد از پانزده روز دیگر به این بلده خواهی رسید و آواز نوحه از خانه من خواهی شنید و مرا در غسل گاه خواهی دید. ابو الادیان می گوید که: گفتم ای خواجه و مولای من چون این واقعه عظمی روی دهد حجت خدا و راهنمای ما که خواهد بود؟ فرمود: آن کسی که [صفحه ۱۶۴] جوابهای نامه های مرا از تو طلب نماید. گفتم: زیاده ازین هم اگر نشانی مقرر فرمایی چه شود؟ فرمود که: آن کسی که بر من نماز گزارد او حجت خدا و امام و راهنما و قائم به امر است بعد از من، پس نشانی زیاده بر آن از آن سرور عالمیان طلب نمودم، فرمود آن کسی که خبر دهد به آنچه در همیانست، پس هیبت آن حضرت مرا مانع آمد که بپرسم که چه همیان و کدام همیان و چه چیز است در همیان. پس از سامره بیرون آمده نامه ها را به مداین رسانیدم و جواب آن مکاتیب را گرفته باز گشتم و روز پانزدهم بود که داخل سر من رای شدم بر وجهی که آن حضرت به معجز از آن خبر داده بود، آواز نوحه از خانه آن سرور شنیدم و نعش آن حجه الله را در غسل گاه دیدم، و برادرش جعفر را بر در خانه آن حضرت به نظر در آوردم که مردمان بر دورش در آمده بودند و او را تعزیت می نمودند، با خود گفتم که اگر امام بعد از امام حسن - علیه السلام - او باشد پس امر امامت باطل خواهد بود زیرا که می دانستم نید می آشامد و طنبور می زند و قمار می بازد، پس او را تعزیت نمودم، هیچ چیزی از من نپرسید و جواب نامه ها [را] نطلبید. بعد از آن عقید خادم بیرون آمد و گفت: ای خواجه من برادرت را کفن کردند برخیز و برو نماز بگذار. برخاست و به آن خانه در آمد و شیعیان گریان به آن منزل در آمدند، در آن حال امام - علیه السلام - را کفن کرده بودند و بر روی نعش گذاشته بودند، جعفر پیش رفت که نماز بگذارد، چون قصد آن کرد که تکبیر گوید دیدم که کودکی پیدا شد گندمگون مجعد موی - صلوات [صفحه ۱۶۵] الله علیه - و ردای او را گرفته و کشید، و فرمود که: ای عم دور شو که من به نماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم جعفر متغیر اللون به کنار رفت، و آن بر گزیده ملک غفار بر پدر عالی مقدار نماز گزارد، و امام - علیه السلام - را در پهلوی مرقد پدر بزرگوارش امام علی نقی - علیهما السلام - دفن کردند. بعد از آن با من آن کودک خردسال و آن ولی ایزد متعال خطاب کرد که: ای بصری جوابهای نامه ها را بیار جوابهای مکاتیب را دادم به او، و با خود گفتم این

دو نشان، همیان و نشان همیان ماند، بعد از آن به نزد جعفر رفتیم، او می نالید و زاری می کرد، در آن وقت یکی از حضار که او را حاجز و شاء می گفتند با او گفت که: ای سید من این کودک که بود؟ و این سوال از برای این بود که اقامت حجت نماید بر جعفر، جعفر در جواب گفت: و الله که او را هرگز ندیده بودم، و او را نمی شناسم. و نشسته بودیم که چند تن از جانب قم رسیدند و از حال امام - علیه السلام - پرسیدند و دانستند که آن حضرت رحلت نموده، گفتند: جانشین او کیست؟ پرسیدند و دانستند که آن حضرت رحلت نموده، گفتند: جانشین او کیست؟ جعفر را نشان دادند، پس برو سلام کردند و او را تعزیت نمودند و گفتند نامه ها داریم، و مالی است با ما که گفته اند به آن حضرت برسانیم، ما را چه باید کرد؟ جعفر گفت به خادمان من بسپارید، گفتند: به ما بگوی که نامه ها را که نوشته و مال چند است؟ جعفر خشمناک برخاست و جامه های خود را تکانید و گفت: می خواهند که از غیب خبر دهیم آن جماعت حیران شده بودند که خادمی بیرون آمده گفت که ای اهل قم، و یک یک را نام برد، که با شما نامه فلاخن و فلانست و همیانی است که در آن هزار دینار است، و از آن جمله ده دینار مطلاست، پس نامه ها را با آن همیان به آن خادم دادند و گفتند [صفحه ۱۶۶] بی شبهه آن کسی که او را فرستاده او امام است. اما جعفر به نزد معتمد بالله عباسی که یکی از خلفای بنی عباس است رفته سعایت آغاز کرد، معتمد جمعی را فرستاد که در آن خانه درآمدند، هیچ کودکی نیافتند و نرجس بانو در آن وقت در حایت نبود، ماریه نام کنیزکی را بردند که کودک را نشان دهد، ماریه انکار نمود که هیچ کودکی درین خانه نیست، و در آن وقت خبر مرگ عییدالله بن [یحیی بن] خاقان رسید، و دیگر خبر آمد که صاحب الزنج در بصره خروج کرده، مشغول به آن اخبار شده از فکر ماریه افتادند و آن مستوره خلاصی یافت، و دیگر کسی به فکر او نیفتاد. الحمد لله تبارک و تعالی و السلام علی من اتبع الهدی. این حدیث را که ترجمه اش گذشت ابن بابویه - رحمه الله علیه - نیز به اندک اختلافی در کتاب کمال الدین و تمام النعمه ذکر فرموده، و بعد از آن حدیثی روایت می کند که خلاصه ترجمه آن اینست که: چون حضرت امام حسن بن علی عسکری - علیهما السلام - رحلت نمود در همان ایام جمعی از اهل قم و جبال با بسیاری از اموال به سر من رای رسیدند که ایشان را به رسم عادت شیعیان به خدمت آن پیشوای ارباب سعادت فرستاده بودند، و ایشان خیر از وفات آن حضرت نداشتند، و چون بر رحلت آن حضرت مطلع شدند پرسیدند که وارث آن حضرت کیست، جعفر را نشان دادند پرسیدند که او در کجاست، گفتند که: به گشت کردن در زورق نشسته [صفحه ۱۶۷] با مغنیان، و به شرب مشغول است آن جماعت با هم گفتند: این امور از صفات امام نیست، بیائید برگردیم و این اموال را به صاحبان رد کنیم. محمد بن جعفر حمیری که یکی از آن جماعت بود گفت صبر کنید تا این مرد برگردد و حقیقت حال او را نیک معلوم کنیم. چون جعفر برگشت به مجلس او در آمدند و سلام کردند و گفتند: ای سید ما از اهل قمیم و در میان ما جماعتی از شیعه و غیر شیعه هستند و ما به نزد سرور خود حسن بن علی - علیهما السلام - اموال می آوردیم، جعفر گفت: کجاست آن اموال؟ گفتند: نزد ماست، گفت: بیارید از برای من، گفتند: در باب این اموال خبر طرفه ایست، گفت: آن خبر چیست؟ گفتند: این اموال از یک کس نیست بلکه از جمعی است، هر یک دینار و دو دینار و سه دینار از یک کسی است، همه را در کیسه ای کرده اند و مهر بر آن زده اند، و ما چون مالی را به نزد سرور خود ابی محمد می آوردیم آن حضرت می گفت که کل مال چند است و از هر کسی چند است و نامهای صاحبان دنانیر را می گفت، و می فرمود که نقش خاتم هر یک از ایشان چیست، شما نیز به قاعده او عمل نمائید، مال حاضر است جعفر گفت: دروغ می گوئید و افترا بر برادر من می نمائید این علم غیب است و نمی داند آن را کسی مگر خدای تعالی آن جماعت چون این سخن را از شنیدند به یکدیگر نگاهی کردند، جعفر گفت: بیارید مال را از برای من، گفتند: ما و کیلانیم رخصت نداریم که این مال را به کسی دهیم الا بشرطها و نشان ها که گفتیم، اگر تو امامی از برای ما مبین و میرهن ساز و ما را به نمودن این معجز بنواز، و الا این اموال را از برای صاحبان باز پس می بریم و به ایشان رد می کنیم. جعفر رفت به مجلس خلیفه و از آن سوداگران شکوه کرد، و از خلیفه [صفحه ۱۶۸] درخواست که او را یاری نماید، خلیفه فرمود که تجار را حاضر ساختند، و گفت مال را به جعفر بدهید، خلیفه را دعا کردند و گفتند: ما و کیلانیم

و این اموال و دایع است، و ما ماموریم که بعد از ظهور علامات و دلالات بدھیم، و عادت این وقاعده چنین بوده که ابو محمد حسن بن علی نشان‌ها می‌داده و مال را می‌گرفته. خلیفه گفت که آن علامات چه بوده؟ گفتند صفت می‌کرد دینارها را و صاحبان آن را و اموال را که چند است و چه چیز است، هر گاه جعفر بگوید و صفت کند به روش ابو محمد مال را تسلیم می‌نمائیم، و الا بر ما لازم است که مال را از برای صاحبان ببریم. جعفر گفت: اینها دروغ می‌گویند و بر برادر من افترا می‌کنند خلیفه گفت: این جماعت رسولانند و ما علی الرسول الا- البلاغ، پس جعفر مبہوت شد، تجار گفتند: عمر خلیفه دراز باد، التماس داریم که خلیفه شخصی را مقرر کند که ما را یاری نماید تا از این بلده بیرون رویم. پس معتمد نقیبی را امر کرد که ایشان را بیرون کند، و چون از آن شهر بیرون آمدند پسری خوش روی ایشان را آواز داد که ای فلان و ای فلان بن فلان، یعنی یکی یک را به نام خواند و گفت اجابت کنید مولای خود را، گفتند توئی مولای ما؟ گفت: معاذالله من غلام مولای شمایم، بشتابید به نزد مولای خود، پس رفتند از پی او تا داخل خانه حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - شدند، حضرت قائم - صلوات الله علیه - را دیدند بر سریری قرار گرفته که گویا فلکه قمر بود جامه‌های سبز در بر، گفتند آن جماعت که سلام کردیم بر آن حضرت، و آن حضرت رد کرد سلام را بر ما، یعنی جواب سلام داد، بعد از آن گفت که مال مجموع چنین و چنین دینار است، یعنی این مبلغ و این مبلغ است، و فلان چند داده و فلان چند فرستاده، و برین قیاس وصف می‌کند تا تمام را بیان نمود، بعد از آن جامه‌های ما و چهارپایانی که داشتیم نشان داد، همه بر زمین افتاده سجده شکر به جای آوردیم، و هر چه [صفحه ۱۶۹] می‌خواستیم پرسیدیم و مسائل ما را جواب گفت، و اموال را به خدمتش بردیم، و حضرت قائم ما را امر کرد که مال را بعد از آن به سر من رای نبریم، و در بغداد مردی را از برای ما نصب فرمود که مال را به نزد او سپرده باشیم، و بیرون آمد بعد از آن از نزد آن حضرت توقیعات. آن جماعت گفتند که پس ما برگشتیم و آن حضرت کفن و حنوط به محمد بن جعفر حمیری داد و به او گفت: اعظم الله اجرک فی نفسک، و او در برگشتن هنوز به عقبه همدان نرسیده بود که رحلت نمود - رحمه الله علیه. بعد از آن شیعیان مال را به بغداد به خانه آن کسانی که آن حضرت نصب فرموده بود می‌رسانیدند و بیرون می‌آمد از نزد ایشان توقیعات. ابن بابویه - رحمه الله - بعد از نقل این حدیث می‌گوید که: این خبر دلالت می‌کند که خلیفه می‌دانسته که این امر یعنی امر امامت و خلافت چگونه است و جایش کجاست، و ازین جهت بود که بازداشت از آن جماعت و از آنچه با ایشان بود از اموال خصم را، و دفع کرد جعفر کذاب را از مطالبه ایشان، و امر نکرد که آن اموال را به او تسلیم کنند، الا- آنکه برو لازم بود که از برای پاس دولت خود مخفی دارد این امر را، یعنی ظاهر نکند که امامت و خلافت حق ائمه معصومین - علیهم السلام - است که مباد شهرت کند و مردم ایشان را بشناسند و میل به ایشان کنند، و حال آنکه در آن وقت که امام - علیه السلام - رحلت کرد جعفر بیست هزار مثقال طلا- از برای خلیفه برد و گفت: ای امیرالمومنین توقع دارم که مرتبه و جای برادرم امام حسن را به من بدهی، خلیفه گفت: مرتبه و منزلت برادرت با ما و بدست ما نبود بلکه از [صفحه ۱۷۰] جانب خدا بود، و ما جهد و کوشش در انحطاط درجه او می‌نمودیم، و سعی داشتیم که او را از آن مرتبه نازل سازیم، اما خدا از اراده ما ابا داشت و هر روز مرتبه او را یاده می‌گردانید، به سبب آنچه درو بود از صیانت و دینداری و امانت و پرهیزگاری و حسن سمت و علم و عبادت، پس اگر ترا نزد شیعه برادرت مرتبه و منزلت او هست هیچ احتیاج به ما نیست و مفتقر به آن نیستی که ما این مرتبه را به تو دهیم، و اگر آن حال و رتبه که او داشت ترا نیست، به دادن ما آن مرتبه ترا هرگز حاصل نمی‌گردد. این شکسته حزین یعنی محرر و مترجم این اربعین می‌گوید که: آنچنانکه از بعضی از اخبار مستفاد می‌شود با آنکه پیش ازین قضیه، جعفر این طور دست و پائی زده بود و تیر مرادش بر سنگ آمده این گونه جوابی شنیده بود، باز او غایت بی سعادت می‌طلب این امر می‌نمود، چون مناسبتی دارد به خاطر قاصر می‌رسد که اگر این مختصر از ترجمه آن خبر خالی نماند بهتر باشد. در کتاب کشف الغمه و چند کتاب دیگر از کتب معتبره مذکور است آنچه خلاصه مضمونش اینست که: احمد بن عبیدالله بن خاقان می‌گفت ندیدم در شهر سر من رای کسی را از طبقه علویه و طایفه عباسیه و غیر ایشان در فضل و علم و صلاح و تقوی و زهدات و

عبادت و قبول خاطر دوست و دشمن و محبت و مودت مرد و زن، و عزت و احترام نزد خاص و عام چون حسن بن علی بن محمد بن الرضا - علیهم السلام. روزی نزد پدرم ایستاده بودم که دربانان خبر آوردند که اینک ابو [صفحه ۱۷۱] محمد بن الرضا می آید، و پدرم به آواز بلند گفت: راه دهید آن حضرت را، پس تعجب آمد مرا، زیرا که در خدمت او به کنیت ذکر نمی کردند هیچ کس را مگر خلیفه یا ولی عهد خلیفه یا کسی را که از جانب خلیفه امر شده باشد، و چون آن حضرت در آمد مردی دیدم خوب روی و خوش موی و خوش گفتگوی و خوش اندام، با جلالت و هیبت تمام، چون پدرم او را دید به استقبالش دوید و با او معانقه نموده پیشانیش را بوسید و دستش را گرفته او را بر جای خود نشانید، و خود در یک طرف از روی ادب نشست، و در اثنای مخاطبه با او جعلنی الله فداک می گفت، و من دم بدم بر تعجب می افزودم، زیرا که پدرم با هیچ کس به این طریق و روش سلوک ننموده بود. مجمل ابن عبیدالله گفت که چون آن حضرت عزم رفتن نمود پدرم مشایعتش نمود و انیسان و مصاحبان و غلامان خاص را همراه کرد، پس از یکی پرسیدم که: این که بود؟ گفت این حسن بن علی است که معروف است به ابن الرضا، تعجب زیاد شد مرا، و متفکر بودم و ازین فکر به در نمی رفتم تا پدرم به رسم عادت از نماز خفتن فارغ گردیده به نوشتجاتی که از خلیفه به او رسیده بود یا به خلیفه می نوشت مشغول گردید نزدش نشستم، گفت: ای احمد حاجتی داری؟ گفتم: بلی اگر اجازت دهی سوال نمایم، گفت بگوی، گفتم: این مردی که امروز به نظر در آوردم که این همه با او به اجلال و اکرام عمل نمودی و در زمان مکالمه فداک ابی و امی می گفتی که بود؟ گفت: پسر این سرور و امام رافضیان حسن بن علی است که در میان مردمان به ابن الرضا مشهور است، و بعد ازین سخن پدرم ساعتی سکوت اختیار نمود و زمانی خاموش بود و بعد از آن سر بر آورده گفت: اگر از خلفای بنی عباس امامت و خلافت زایل شودو این منصب عالی از دست ایشان بدر رود کسی از بنی هاشم که مستحق این مرتبه عالی باشد به غیر ازو نیست به سبب علم و فضل و زهد و صلاح و عبادت و عفاف و اخلاق حمیده و صفات پسندیده که [صفحه ۱۷۲] در او جمع است، اگر به خدمتش مشرف شوی ترا یقین حاصل شود که امروز بهتر ازو کسی در عالم به هم نمی رسد. من به سبب آنچه از پدرم شنیده بودم همیشه متفحص احوال او بودم، هیچ کس را از دوست و دشمن و علما و فقها و اکابر و اعیان ندیدم که نام او را به تعظیم نبرد، و او را افضل و اعلم و ازهد نداند. چون سخن احمد بن خاقان به این مکان رسید یکی از حضار ازو پرسید که: برادرش جعفر چگونه کسی است؟ احمد را حال متغیر گردید و گفت: جعفر کیست که کسی نام او را بانام ابو محمد مقرون سازد؟ او فاسق و شارب الخمر بود، و در نظرم در نهایت بی قدری و بی اعتباری، من در سامره بودم که آن حضرت یعنی امام حسن - علیه السلام - بیمار شد و خلیفه را خبر کردند، پدرم را مامور ساخت که بدیدنش رود و پنج کس را از خدمه خاص خلیفه به امر خلیفه بر در خانه آن حضرت موکل ساخته بودند که از حال طیبیان و معالجان و از حال آن حضرت با خبر باشند، و صبح و شام خبر او را به خلیفه رسانند، و در روز آخر قاضی القضاة را با جمعی کثیر از علما و فضلا به خانه آن حضرت فرستاد که در وقت وفاتش حاضر باشند. و چون خبر فوتش بیرون آمد بازارها و دکانها بسته شد، و خلق بی اندازه از سوار و پیاده بر در خانه آن حضرت حاضر شدند، و آن روز سر من رای از شورش و غوغا و آه و وا حسرتا و فریاد و فغان و ناله زنان و مردان از روز قیامت نشان می داد، و چون نعش آن حضرت را گذاشتند که برو نماز گزارند، عیسی ابن متوکل پیش آمده روی آن حضرت را گشود تا علویان و عباسیان و سایر بنی هاشم بدانند که آن حضرت به اجل [طبیعی] رحلت کرده، و محضری در [صفحه ۱۷۳] آن باب نوشتند، و چون از دفن فارغ گشتند برادرش جعفر به نزد پدرم آمده گفت: توقع دارم که مرتبه برادرم را به من عطا کنی و من سندی می دهم که هر سال بیست هزار دینار به شما برسانم، و پدرم چون این سخن ازو شنید با او به عنف سخن گفت و او را از نزد خود راند و در آن حال می گفت: ای احمق ترا مگر خبر نیست که با آنکه خلیفه تیغ قهر و غضب برهنه ساخته بود که هر کس پدر و برادر ترا امام و جانشین رسول خدا داند به شمشیر خشم و کین او را به قتل رساند، نتوانست که این امر را ازو بگرداند و قدرت نیافت بر آنکه مردمان را از تردد به نزد او باز دارد، اگر ترا نزد شیعیان پدر تو آن قدر و اعتبار هست که او را بود چه حاجت است که زر بدهی و مرتبه او را

بزر بخری شیعیان او ترا پیدا می کنند و سر در قدمت می نهند، و اگر نزد ایشان آن قدر نداری زر دادن چه فایده می کند و سند نوشتن به تو چه سود می رساند؟ و بعد از آن دیگر او را نزد خود راه نداد. از مضمون این خبر معتبر معلوم می شود مع جعفر با غایت جلالت نسب از شرف ادب و حسب خالی بوده، و از حدیث بیستم نیز مستفاد گردید که حضرت سید الساجدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از قول پیغمبر - صلوات الله علیهم اجمعین - از بدی و بدکرداری جعفر خبر داد ابو خالد کابلی را. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۷۵]

الحديث ۳۳

قال الصدوق - عليه رحمه الله الملك الغفور - في كتابه المزبور: حدثنا علي بن عبدالله الوراق، قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن احمد ابن اسحاق بن سعد الاشعري، قال: دخلت علي بن محمد الحسن بن علي - عليهما السلام - وانا ارید ان اساله عن الخلف من بعده، فقال لي مبتدئا: يا احمد بن اسحاق ان الله تبارك و تعالی لم یخل الارض منذ خلق آدم - عليه السلام - و لا یخلیها الى ان تقوم الساعة من حجه لله علی خلقه، به يدفع البلاء عن اهل الارض، و به ينزل الغيث، و به یخرج برکات الارض. قال: فقلت له يا ابن رسول الله فمن الخليفة و الامام بعدك؟ فنهض عليه السلام مسرعا فدخل البيت ثم خرج و علی عاتقه غلام كان وجهه القمر ليله البدر من ابناء ثلاث سنين، فقال: يا احمد بن اسحاق لولا كرامتك علی الله عز و جل و علی حججه ما عرضت عليك ابني هذا، انه سمی رسول الله - صلی الله علیه و آله - و كنيه الذي يملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما. يا احمد بن اسحاق مثله في هذه الامه كمثل الخضر - عليه السلام - و [صفحه ۱۷۶] مثله مثل ذی القرنين، و الله لیغيب غيبه لا ینجو من الهلكه فيها الا من ثبته الله عز و جل علی القول بامامته و وفقه للدعاء بتعجيل فرجه. قال احمد بن اسحاق: قلت يا مولای هل من علامه تطمئن اليها قلبي؟ فطلق الغلام - عليه السلام - بلسان عربي فصیح فقال: انا بقیه الله فی ارضه، و المنتقم من اعدائه، فلا تطلب اثرا بعد عين يا احمد بن اسحاق. فخرجت فرحا مسرورا فلما كان من الغد عدت اليه فقلت: يا ابن رسول الله لقد عظم سروري بما مننت [به] علی فما السنه الجاریه فيه من الخضر و ذی القرنين؟ فقال: طول الغيبه يا احمد، فقلت له: يا ابن رسول الله و ان غيبته لتطول؟ قال: ای و ربي، حتی يرجع عن هذا الامر اكثر القائلين به فلا یبقی الا من اخذ الله عهده بولايتنا و كتب فی قلبه الايمان و ایده بروح منه. يا احمد بن اسحاق هذا امر من [امر] الله جلت عظمته، و سر من سر الله، و غیب من غیب الله، فخذ ما آتیتك و اکتمه و کن من الشاکرين تکن معنا [غدا] فی علیين. یعنی: احمد بن اسحاق بن سعد اشعری گفت که: به مجلس حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - در آمدم و می خواستم بپرسم از آن حضرت که خلف بعد از او کیست، آن حضرت به معجز ابتدا نمود به جواب سوالی که مرا در خاطر بود، و فرمود که: ای احمد بن اسحاق بدرستی که حضرت الله تبارک و تعالی زمین را خالی نگذاشته از حجتی که خدای راست بر خلق از آن زمان که آدم صفی - علیه السلام - را آفریده، و خالی نخواهد گذاشت تا قیام قیامت، به برکت وجود او خدای تعالی دفع می کند بلا را از اهل زمین، و باران می فرستد به سبب ذات شریف او، و همچنین به میمنت ذات مقدس او حضرت حق تعالی بیرون می آورد برکات زمین را. [صفحه ۱۷۷] احمد بن اسحاق گفت: گفتم ای فرزند رسول خدا خلیفه و امام کیست بعد از تو؟ آن حضرت به تعجیل درآمد به حجره و بعد از آن بیرون آمد پسری را در آغوش گرفته که رویش چون ماه شب چهارده بود و از ابنای ثلاث سنين می نمود پس حضرت امام - علیه السلام - فرمود که: ای احمد بن اسحاق اگر باعث کرامت تو نزد حضرت الله تعالی و حجت های او نبود من این فرزند خود را به تو نمی نمودم، بدرستی که او همنام و هم کنیت رسول خداست - صلی الله علیه و آله - و اوست آن کسی که پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد آن چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. ای احمد بن اسحاق مثل او درین امت مانند مثل خضر - علیه السلام - است و همچو مثل ذی القرنين است، به خدا قسم که هر آینه البته البته غایب خواهد شد غایب شدنی که رستگاری نیابد از هالک بودن در آن غایب بودن مگر آن کسی که خدای تعالی ثابت دارد او را بیه قائل بودن به امامت

او، و توفیق دهد خداوند عالمیان آن کسی را به دعا کردن و تعجیل فرج او را از حق تعالی در خواستن. احمد بن اسحاق گفت: گفتم ای مولای من آیا علامتی و نشانی هست که به آن دلم آرام گیرد؟ در آن زمان حضرت خاتم الاوصیا به سخن درآمده به زبان عربی فصیح فرمود که: منم بقیه الله در زمین و انتقام کشنده از دشمنان حضرت رب العالمین پس طلب مکن اثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن احمد بن اسحاق گفت: بیرون آمدم شادمان و فرحناک، و روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا عظیم شد خوشحالی من و شادمانی من به سبب آنچه منت گذاشتی بر من بان، یعنی به نمودن حضرت صاحب الزمان، پس بیان فرمای که سنتی که جاریست در آن حضرت از خضر و ذی القرنین چیست؟ امام - علیه السلام - فرمود که: آن [صفحه ۱۷۸] سنت جاریه درازی غایب بودنست ای احمد پس گفتم که: ای فرزند رسول خدا غایب بودن او به طول خواهد کشید؟ آن حضرت فرمود که: بلی به خدا قسم تا به مرتبه ای که برگردند ازین امر بیشتر قائلین به این امر، و باقی نماند برین امر الا آن کسی که فرا گرفته است خدا عهد از او به دوستی ما، و نوشته است در دل او ایمان، و تایید نموده است او را به روحی از جانب خود ای احمد این امریست از جانب خدا جلت عظمت، و سریست از سر خدا و غیبی است از غیب خدا، پس بگیر آن چیزی را که آوردم از برای تو و پنهان دار آن را و از شکر کنندگان باش تا فردای قیامت با ما باشی در اعلی مرتبه ای از مراتب بهشت برین. اللهم ارزقنا جوار اصفیاءک الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین. [صفحه ۱۷۹]

الحدیث ۳۴

قال ابو محمد بن شاذان - علیه رحمه الله الملك المنان - : حدثنا ابو محمد عبدالله بن الحسين بن سعد الكاتب - رضی الله عنه - قال: قال ابو محمد - علیه السلام - : قد وضع بنو امیه و بنو العباس سیوفهم علينا لعلتین: احديهما انهم كانوا يعلمون لیس لهم فی الخلافه حق فیخافون من ادعائنا اياها و تستقر فی مرکزها. و ثانيتهما انهم قد وقفوا من الاخبار المتواتره علی ان زوال ملك الجبابره و الظلمه علی يد القائم مناه، و كانوا لا يشکون انهم من الجبابره و الظلمه، فسعوا فی قتل اهل بیت رسول الله - صلی الله علیه و آله - و اباده نسله طمعا منهم فی الوصول الی منع تولد القائم - علیه السلام - او قتله، فابی الله ان یکشف امره لواحد منهم الا- ان یتم نوره و لو کره المشرکون. یعنی: [عبدالله بن] حسین بن سعد کاتب گفت که: حضرت امام حسن به علی عسکری - علیهما السلام - فرمود که: بنی امیه و بنی عباس شمشیرهای خود را بر ما گذاشتند به دو سبب، یکی آنکه می دانستند که ایشان را در [صفحه ۱۸۰] خلافت حقی نیست، و می ترسیدند از آنکه ما دعوی خلافت کنیم، و خلافت در جای خود قرار گیرد، دویم آنکه از اخبار متواتره واقف شده بودند که زوال ملک جباران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود و شک نداشتند در آنکه ایشان از جباران و ظالمانند، پس کوشش کردند در کشتن اهل بیت رسول خدا - صلی الله علیه و آله -، و نیست و نابود گردانیدن نسل آن حضرت، از روی طمعی که بود ایشان را به وصول به منع تولد حضرت قائم - علیه السلام - یا کشتن آن حضرت، یعنی مبالغه در کشتن اهل بیت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می فرمودند، به امید آنکه شاید آن حضرت به وجود نیاید یا اگر به وجود آمده باشد کشته شود تا ملک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود، پس ابا نمود حضرت الله تعالی که کشف امر آن حضرت نماید از برای یکی از آن ظالمان الا آنکه تمام می گرداند حضرت الله تعالی نور خود را، و اگر چه خوش نمی دارند مشرکان. از مویدات این حدیث است آنچه شیخ طوسی و شیخ طرابلسی و شیخ راوندی و بسیار کسی غیر ایشان نقل کرده اند از رشیق مادرانی که خلاصه مضمونش بر وجهی که بعضی نقل کرده اند اینست که: رشیق گفت: معتصد خلیفه مرا با دو تن دیگر امر کرد که هر یک بر اسبی سوار شویم و اسبی را به جنبیت بکشیم تا زود به سامره برسیم، و امر کرد که غافل خانه حسن بن علی را فرو گیرید و هر که در آن خانه بیابید، سرش را به نزد من حاضر کنید، و ما به تعجیل تمام رفتیم و در و بام را فرو گرفتیم و در آن خانه کسی را نیافتیم، و پرده ای دیدیم از دری آویخته، پرده را برداشته داخل آن حجره شدیم، و آن حجره ای بود پر عرض و طول و پر از [صفحه ۱۸۱] آب چنانکه گویا دریائی

است زخار، در آن سرخانه حصیری بر روی آب پهن کرده بودند و شخصی در کمال جمال بر روی آن حصیر در نماز بود و به ما مطلقا التفات نفرمود، یکی از دو رفیق من که او را احمد بن عبدالله می گفتند پا در آب گذاشت که خود را به او برساند در آب غرق گردید و اضطراب بی حد به ظهور رسانید، پس دست او [را] گرفته از آبش بیرون کشیدیم، ساعتی بیهوش بود، رفیق دیگر مغرور به آنکه شناور است در آن آب در آمد و او نیز به هلاک مشرف شده بود که بیرونش آوردیم، آنگاه من فریاد برآوردم که معذرت از خدا و از شما می خواهم، به خدا قسم که من بی خبر بودم و چون بر کیفیت حال مطلع شدم به خدا بازگشت نمودم و از آنچه در خاطر داشتم نادم و پشیمانم، التفات به ما مطلقا نکرد، پس به نزد معتضد بازگشته آن واقعه را برو عرض کردیم، پس سفارش نمود که این قضیه را پنهان دارید والا به خدا قسم که شما را زنده نمی گذارم، و تا او در حیات بود ما از ترس کشته شدن این راز را می نهفتیم، و چون او درگشت روایت این حکایت از ما ظاهر گشت. الحمد لله الذی یصون حجتہ من شر الاعداء و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۸۳]

الحديث ۳۵

قال عماد الدین ابو جعفر بن بابویه - رحمه الله علیه - فی کتاب کمال الدین: حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی - رضی الله عنه - قال: حدثنا ابو القاسم علی بن احمد الخدیجی الکوفی، قال: حدثنا الاودی، قال: بینا انا فی الطواف و قد طفت ستا و انا ارید ان اطوف السابع، فاذا بحلقه عن یمین الکعبه و شاب حسن الوجه طیب الرائحه، هیوب و هو مع هیبته متقرب الی الناس یتکلم، فلم ارا حسن من کلامه و لا اعذب من منطقه و حسن جلوسه فذهبت اکلمه فزبرنی الناس، فسالت بعضهم: من هذا؟ فقالوا هذا ابن رسول الله - صلی الله علیه و آله - یتظهر للناس فی کل سنه یوما لخواصه یحدثهم، فقلت: یا سیدی اتیتک مستر شدا فارشدنی هداک الله عز و جل فناولنی حصاه فحولت وجهی، فقال لی بعض جلسائه: ما الذی دفع الیک؟ فقلت: حصاه، و کشف یدی عنها، فاذا انا بسبیکه ذهب، فذهبت فاذا انا به علیه السلام قد لحقتی، فقال لی: ثبتت علیک الحجه و ظهر لک الحق و ذهب عنک العمی؟ اتعرفنی؟ قلت: لا، فقال علیه السلام: انا المهدي و انا قائم الزمان، انا الذی املاها عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما، ان الارض لا تخلو من حجه [صفحه ۱۸۴] و لا یبقی الناس فی فتره، فهذه امانه تحدث بها اخوانک من اهل الحق. یعنی: اودی که احمد بن یحیی بن حکیم است گفت: در طواف کعبه بودم و شش نوبت بر دور کعبه گشته بودم و می خواستم نوبت هفتمین را به جای آرم، که جمعی را دیدم برطرف راست کعبه حلقه زده بودند، و جوانی خوش روی خوش بوی با هیبت که با وجود هیبت متقرب و نزدیکی جوینده بود به مردمان در آن میان در تکلم است، که خوشتر و خوبتر از گفتار و حسن جلوس او ندیده و نشنیده بودم، پس پیش رفتم که با او سخن گویم، مردمان مرا منع کردند، از بعضی پرسیدم که: این جوان کیست؟ گفتند: این فرزند رسول خداست - صلی الله علیه و آله - که در هر سال یک مرتبه خود را ظاهر می سازد از برای خواص و دوستان و محبان خود، و ایشان را به حدیث مستفید و مستفیض می گرداند، پس با او گفتم که: ای سید من به نزد تو آمده ام به طلب راهنمایی، مرا راه بنما، سنگی برداشته به من داد، بعضی از هم نشینانش پرسیدند که: چه چیز داد به تو؟ گفتم: ریگی بود، و دست گشودم، به معجز آن حضرت آن ریگ شمش طلا شده بود، پس به راه افتادم، و در آن رفتن آن حضرت به من رسید و گفت: حجت بر تو ثابت شد و حق بر تو ظاهر گردید و ناینائی از تو مندفع گشت؟ آیا مرا می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم، آن جناب - علیه صلوات الله المک الوهاب - فرمود که: منم مهدی و قائم زمان، منم آن کسی که پرکند زمین را از عدل و داد آن چنانکه پر شده باشد از ستم و بیداد، بدرستی که زمین خالی نمی باشد از حجتی و مردمان در فترت باقی نمی مانند، و این کلمه امانت است، خبرده به این سخنان برادرانت را که از اهل حقند و اهلیت و قابلیت شنیدن این سخنان [را] دارند. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۸۵]

الحديث ۳۶

قال الحسن بين حمزه العلوی الطبری - قدس الله سره - فی کتابه الموسوم بکتاب الغیبه: حدثنا رجل صالح من اصحابنا، قال: خرجت سنه من السنین حاجا الی بیت الله الحرام و كانت سنه شديده الحر كثيره السموم، فانقطعت عن القافله و ضللت الطريق، فغلب علی العطش حتی سقطت و اشرفت علی الموت، فسمعت صهیلا فتحت عینی فاذا بشاب حسن الوجه حسن الرائحه، راكب علی دابه شهباء فسقانی ماء ابرد من الثلج و احلی من العسل و نجانی من الهلاك، فقلت: یا سیدی من انت؟ قال انا حجه الله علی عبادہ و بقیه الله فی ارضه، انا الذی املا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما، انا ابن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - ثم قال: اخفض عینیک، فخفضتہما، ثم قال: افتحہما، ففتحتہما، فرایت نفسی فی قدام القافله، ثم غاب عن نظری صلوات الله علیه. یعنی: حدیث کرد از برای ما مردی صالح از اصحاب ما امامیه، گفت: سالی [صفحه ۱۸۶] از سالها به اراده حج بیرون رفتم و در آن سال گرما شدت تمام داشت و سموم بسیار بود. پس از قافله منقطع گشتم و راه را گم کردم و از غایت تشنگی از پای درآمده بر زمین افتادم، و مشرف به مرگ شدم پس شیبه اسبی به گوشم رسید، چشم گشودم، جوانی دیدم خوش روی خوش بوی بر اسبی شهباء سوار و آن جوان آبی به من آشامانید که از برف خنک تر و از عسل شیرین تر بود، و مرا از هلاک شدن رهانید، گفتم: ای سید من تو کیستی که این مرحمت درباره من فرمودی؟ گفت: منم حجت خدا بر بندگان خدا، و بقیه الله در زمین او، منم آن کسی که پر خوامم کرد زمین را از عدل و داد آن چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، منم فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - بعد از آن فرمود که: چشمهایت را بپوش، پوشیدم، فرمود: بگشا، گشودم، خود رادر پیش روی قافله دیدم. آنگاه آن حضرت از نظرم غایب شد. صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیاء و الاوصیاء، و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۱۸۷]

الحديث ۳۷

اشاره

قال ابو محمد بن شاذان - رفع الله درجته فی الجنان - : حدثنا احمد بن محمد بن ابی نصر - رضی الله عنه - ، قال: حدثنا حماد بن عیسی، قال: حدثنا عبد الله بن ابی یغفور، قال: قال ابو عبد الله جعفر بن محمد - علیهما السلام - : ما من معجزه من معجزات الانبیاء و الاوصیاء الا یتظهر الله تبارک و تعالی مثلها علی ید قائمنا لاتمام الحجه علی الاعداء. یعنی: حضرت امام جعفر - علیه السلام - فرمود که: هیچ معجزه ای از معجزات پیغمبران و اوصیای ایشان نیست الا آنکه ظاهر خواهد گردانید حضرت الله تبارک و تعالی مانند آن را بدست قائم ما به جهت تمام گردانیدن حجت بر اعداء. و السلام علی من اتبع الهدی.

برخی از آنان که به شرف دیدار حضرت صاحب الامر رسیده اند

به خاطر فاتر می رسد که در ضمن این حدیث شریف بعضی دیگر از آن [صفحه ۱۸۸] سعادت‌مندان را که به شرف رویت حضرت حجت مشرف شده اند با قلیلی از معجزات باهرات آن برگزیده حضرت خالق [الارض و] السماوات را مذکور سازد. شیخ عظیم الشان محمد بن محمد بن نعمان که ملقب است به مفید - علیه رحمه الله الملك المجید - در کتاب ارشاد می فرماید: باب ذکر من رای الامام الثانی عشر - علیه السلام - و طرف من دلائله و بیناته و بعد از آن به سند روایت می کند از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر - علیهما السلام - و می فرماید که او اسن اولادرسول الله بود که در عراق بودند، و می گوید که او گفت: من دیدم پسر حسن بن علی بن محمد را در میان مسجدین. و ایضا شیخ - رحمه الله علیه - می فرماید آنچه مجمل مضمونش اینست که: حکیمه

بنت محمد بن علی دیده بود آن حضرت را در شب مولدش و بعد از آن هم دیده بود. علی بن محمد بن حمدان قلانسسی گفت که گفتم به ابی عمرو که از وکلای حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - بوده که: درگذشت ابو محمد؟ یعنی امام حسن عسکری - علیه السلام؟ پس گفت ابو عمرو که: به تحقیق که درگشت، ولیکن گذاشت در میان شما کسی را که رقبه او مثل اینست، و اشاره بدست خود کرد. و فتح مولای زراری گفت که: من شنیدم از ابی علی بن مطهر که وصف می کرد آن حضرت را که دیده بود او را، و صفت قد آن حضرت [صفحه ۱۸۹] می نمود. و محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری روایت کرد از خادمه ابراهیم بن عبید نیشابوری که از صالحات بود که او گفت: ایستاده بودم با ابراهیم بر صفا، حضرت صاحب الامر - علیه السلام - آمد و ایستاد با او، و گرفت کتاب مناسک او را، و حدیث کرد او را به چیزها. یعنی او را چیزها در باب مناسک تعلیم داد. و مرویست از ابی عبدالله بن صالح که او گفت که: من دیدم آن حضرت را در برابر حجر الاسود، و مردم بر دور آن حضرت درآمده بودند و آن حضرت می فرمود که شما به این و این مامور شده اید. و روایت است از احمد بن ابراهیم بن ادريس که او روایت کرد از پدر خود که او گفت: من دیدم حضرت صاحب الامر - علیه السلام - را بعد از رحلت ابی محمد - علیه السلام - در هنگامی که نزدیک به بلوغ رسیده بود و بوسیدم سر و دست مبارک آن حضرت را. و روایت است از قنبری که گفت که دیده است جعفر بن علی یعنی جعفر کذاب دو نوبت آن حضرت را. و ابو [نصر] طریف خادم نیز دیده است آن حضرت را. و امثال این اخبار درین معنی بسیار است، و آنچه اختصار کردیم آن را از آنها کافیت در آنچه قصد کردیم آن را، چون عمده مطالب را در باب وجود آن حضرت و امامت او پیش ازین ذکر کرده ایم، و آنچه می آید بعد [صفحه ۱۹۰] ازین زیاده است در تاکید. و بعد از این شیخ - رحمه الله علیه - ذکر بعضی از معجزات آن حضرت - علیه السلام - فرموده.

برخی از معجزات حضرت صاحب الامر

اما از جمله معجزات آن حضرت - علیه السلام - که شیخ - علیه الرحمه - و غیر او روایت کرده اند، یکی آنست که محمد بن ابی عبدالله السیاری گفت که: رسانیدم چیزی چند از برای مرزبان حارثی که در آن میان دست بند طلائی بود، آن چیزها را آن حضرت قبول فرمود غیر از دست بند، که رد کرد آن را بر من، و مامور شدم به شکستن آن، و چون شکستم در میان آن چند مثال آهن و مس و روی بود، آن را خالص ساختم و فرستادم، آن حضرت بعد از آن طلا را قبول فرمود. دیگر روایت است که: مردی از اهل سواد مالی به آن حضرت رسانید، آن حضرت آن مال را برآورد کرد، و پیام داد او را که: بیرون کن حق پسر عمت را و آن چهار صد درهم است. وضعیتی در دست آن مرد بود که پسر عمتش را در آن شرکت بود، چون حق پسر عمتش را از آن مال بیرون کرد باقی را آن حضرت قبول فرمود. [صفحه ۱۹۱] دیگر روایت است از قاسم بن علا که گفت: مرا چند پسر به وجود آمد و هر یک از ایشان که به وجود می آمدند می نوشتم و التماس دعا می کردم از آن حضرت از برای ایشان، آن جناب در جواب چیزی نمی نوشت، و همه ایشان مردند، پس چون متولد شد فرزندم حسین، مکتوب به خدمت آن حضرت ارسال نمودم، و در آن از برای او استدعای دعا کردم، آن حضرت اجابت فرمود، و فرزندم حسین باقی ماند. الحمد لله رب العالمین. دیگر روایت است از ابی عبدالله بن صالح که گفت: سالی از سالها به بغداد رفتم، و در بیرون رفتن رخصت خواستم، رخصت نیافتم، بیست و دو روز بعد از خروج قافله در بغداد اقامت نمودم آنگاه رخصت یافتم در حالی که در رسیدن به قافله مایوس بودم، چون به نهروان رسیدم قافله را آنجا دیدم، و معلوم شد که در آن مدت اهل قافله در آن مقام توقف داشته اند، و در آن توفیق که آن حضرت مرا در رفتن اجازت فرموده بود به جهت سلامت من دعا کرده بود، پس به برکت دعای آن حضرت در آن سفر هیچ بدی و خطری به من نرسید. الحمد لله رب العالمین. دیگر روایت است از محمد بن یوسف شاشی که گفت: به علت ناسور گرفتار شدم و مالی بی اندازه در معالجه آن صرف کردم و به هیچ وجه فایده یی ندیدم، پس رقعہ ای نوشته به خدمت آن حضرت فرستادم، و استدعای دعا نمودم، توفیق بیرون

آمد به این مضمون که: بپوشاند ترا حق تعالی لباس عافیت، و بگرداند ترا با ما در دنیا و آخرت. پس نگذشت بر من جمعه ای الا که صحت و عافیت یافتم، و آن موضع مانند کف دست من شد، آنگاه طلب [صفحه ۱۹۲] کردم طیبی را از اصحاب خود و به او نمودم آن موضع را، آن طیب گفت: نیامده است این عافیت مگر از جانب حق سبحانه و تعالی بی حساب و بی اندازه. دیگر روایت است از علی بن الحسین یمانی که گفت: در بغداد بودم، در آن هنگام که قافله یمانی مهیای رفتن به مکه معظمه گردیدند خواستم با ایشان بروم، مکتوبی به خدمت حضرت صاحب الامر - علیه السلام - فرستادم و اجازت رفتن با آن قافله طلب نمودم، تویق بیرون آمد که بیرون مرو با ایشان که ترا خیر و خوبی در رفتن با ایشان نیست، پس به امر آن حضرت در کوفه اقامت نمودم و آن قافله روانه گردیدند، پس بنو حنظله برایشان بیرون آمدند و راه را برایشان بردند و همه را پریشان و محتاج گردانیدند، دیگر نوشتم و اذن خواستم در رکوب به کشتی، اجازت نیافتم، بعد از آن معلوم شد که از آن مراکب یکی سالم نمانده، و سبب آن بود که گروهی که ایشان را بواج می گفتند برایشان بیرون آمده بودند و راه بحر را برایشان بریده. دیگر روایت است از همین علی بن الحسین که گفت: رفتم به عسکر و به کوچه ای داخل شدم که آن را ندیده بودم، و با کسی حرفی نگفتم و به آشنائی نرسیدم، گذارم به مسجدی افتاد، به آن مسجد درآمدم و نماز گزاردم و بعد از فراغ از عقب دیوار شرایط زیارت به جای آوردم، ناگاه خادمی به آن مسجد درآمد و گفت: برخیز و با من بیا، گفتم: به کجا بیایم؟ گفت: به منزلی که ترا نشان دهم، گفتم: من کیستم شاید که ترا به طلب غیر من فرستاده باشند؟ [صفحه ۱۹۳] گفت: نفرستاده اند مرا مگر بسوی تو، تویی علی بن الحسین یمانی، و با آن خادم غلامی همراه بود، با او سخنی آهسته گفت چنانکه ندانستم چه گفت، آن غلام رفت و جمیع مایحتاج مرا آورده سه روز نزد او بودم و رخصت خواستم که در داخل دار زیارت کنم، اجازت یافتم و در شب زیارت کردم. دیگر روایت است از حسین بن فضل همدانی که گفت: نوشت پدرم به خط خود کتابتی به خدمت آن حضرت، جواب آن کتابت وارد گردید، بعد از آن به من فرمود که من از زبان او کتابتی نوشتم، جواب آن نیز ورود یافت، بعد از آن به یکی از بزرگان اصحاب ما فرمود که او کتابتی نوشت به آن حضرت، جواب آن ورود نیافت، در آن تعجب داشتیم، پس معلوم شد که او فاسد عقیده گشته و قرمطی شده است. دیگر روایت است از همین حسین بن فضل که گفت: رفتم به عراق و با خود قرار دادم که بیرون بروم مگر بعد از دیدن بینه و حجتی که در امرم به ظهور آید و نجاحی از حوایج مرا روی نماید، اگر چه احتیاج پیدا کنم به سبب اقامت به مرتبه ای که به من تصدق کنند، و گفت که در اثنای آن حال و خلال آن اقامت تنگ شد سینه من در آن مقام و ترسیدم که حج از من فوت شود، پس رفتم روزی به نزد محمد بن احمد و در آن ایام او سفیر و قاصد بود از جانب حضرت صاحب الامر - علیه السلام -، با من گفت: به فلان مسجد رو که آنجا ملاقات خواهد کرد با تو مردی، چون به آن مسجد رفتم مردی به آنجا درآمد، و چون مرا دید بخندید و گفت: غم مخور که زود باشد که حج کنی در این سال و باز گردی به نزد اهل و اولاد خود، پس اطمینان یافتم و ساکن شدلم و گفتم این مصداق آن است. [صفحه ۱۹۴] و چون وارد شدم به عسکر بیرون آمد برای من یک جامه و کیسه ای که در آن چند دینار بود، غمگین شدم و با خود گفتم که آیا این حد منست نزد قوم، یعنی سبب خفت خود دانستم که قلیلی از برای من فرستاده اند، جهل بر من غالب شد و آن را پس فرستادم و رقعہ ای نوشته با آن قرین ساختم، بعد از آن پشیمان شدم و تاسف بسیار خوردم، و با خود گفتم که کفران نعمت ورزیدم که آن را بر مولای خود رد کردم و رقعہ ای دیگر نوشتم و در آن عذر خواستم از فعل خود و قید کردم که گناهکارم، و استغفار کردم و آن رقعہ را ارسال نمودم، و از برای نماز پیشین برخاستم و با خود گفتم که اگر باز بفرستد آن را از برای من سر آن کیسه را نگشایم و مطلقا تصرفی در آن نکنم تا بیرم آن را از برای پدر خود که او داناتر است از من، پس آمد به سوی من آن رسولی که کیسه را برده بود و گفت: بد کردی چون ندانستی و نشناختی آن مرد را، و بدرستی که ابتدا می نمائیم به اینطور امری نسبت به دوستان خود، بی آنکه ایشان از ما سوالی کرده باشند، و بسیار باشد که از ما سوال کنند و تبرک جویند به آن، و بیرون آمد توقیعی که خطا کردی که رد نمودی بر او احسان ما را، پس چون استغفار کردی بیامرز خدای تعالی

ترا، و چون عزیمت و عقد نیت تو آنست که آنچه فرستاده بودیم بسوی تو هرگاه باز گردانیم آن را به تو تصرفی در آن نکنی و انتفاع از آن نگیری، پس ما آن را از تو در گذرانیدیم، اما جامه را بستان تا احرام بندی. و هم ازو روایت است که گفت: نوشتم دو معنی را و خواستم که بنویسم معنی ثالثی را، خود را از آن بازداشتیم، از خوف آنکه مباد آن حضرت را خوش نیاید، جواب آن دو معنی را فرستاد با جواب معنی سیم که نوشته بودم. [صفحه ۱۹۵] و هم ازو روایتست که گفت: اراده داشتم که با جعفر بن محمد نیشابوری به حج روم و در آن راه عدیل او باشم در سواری، پس چون به بغداد رسیدم مرا امری دست داد، و رفتم که عدیلی پیدا کنم پس رسید به من ابن و جناء، و میل داشتم به او و التماس کردم از او که کرایه کند از برای من پس او را کاره یافتم، پس بعد از آن چون ملاقات کرد با من گفت: من در طلب تو بودم و به من گفته اند که او مصاحب تست، نیکو زندگانی کن با او. دیگر مرویست از حسن بن عبدالحمید که گفت: شک داشتم در امر حاجز، پس جمع کردم چیزی چند [را] و رفتم به عسکر، پس بیرون آمد توقیعی به جانب من به این مضمون که: نیست در میان ما شکی، و نه در آنکه قائم مقام ماست به امر ما، رد کن آنچه با تو است به حاجز بن یزید. و روایتست از محمد بن صالح که او گفت: چون پدرم وفات یافت و امر او به من تعلق گرفت، پدرم را بر مردم سفاتجی بود از مال غریم یعنی صاحب الامر - علیه السلام - . شیخ مفید - علیه الرحمه - می فرماید که: این رمزی است که می دانند آن را شیعیان، و متعارف است میان ایشان، و می باشد خطاب ایشان [صفحه ۱۹۶] به این رمز بر آن حضرت - علیه السلام - از برای تقیه. محمد بن صالح گفت: نوشتم بسوی آن حضرت و اعلام کردم او را، پس نوشت به من که: طلب کن از ایشان و استقصای کار ایشان نمای، پس طلب کردم و مردمان ادای حقوق کردند الا یک مرد که چهار صد دینار نزد او بود، پس رفتم و از او طلب نمودم، تاخیر و تسویف می کرد و پسرش نسبت به من استخفاف و سفاهت می نمود، پس شکایت او را به نزد پدرش بردم، گفت چه شد که چنین کرد و چنین گفت؟ پس گرفتم ریش و پایش را، و کشیدم تا به میان خانه، پس بیرون آمد پسر او، و استغاثه به اهل بغداد برد و می گفت که: این قمی رافضی کشت پدر مرا، پس خلق جمع آمدند و قصد من کردند، بر مرکب خود سوار شدم و گفتم: ای اهل بغداد میل می کنید به ظالم و او را دلیر می سازید بر مظلوم؟ من مردیم از اهل همدان از اهل سنت و جماعت و این مرد نسبت می دهد مرا به قم و رافضیم می گوید تا حق مرا ببرد، پس مردمان میل کردند به من به عنوانی که خواستند داخل شوند در دکان او، تسکین دادم ایشان را، و آن مرد به طلاق سوگند یاد کرد که فی الحال ادای حق من نماید، پس استیفای حق خود از او نمودم. دیگر مرویست از احمد بن حسن که گفت: وارد شدم به جبل، و قائل نبودم به امامت، و دوست نمی داشتم امامان را به جملگی، تا زمانی که مرد یزید به عبدالله و او وصیت کرده بود در مرض خود که بدهند شهری سمندرا که مرکب او بود و شمشیر و کمر او را به حضرت صاحب الامر - علیه السلام. [صفحه ۱۹۷] پس من بترسیدم که اگر ندهم شهری را به اذکوتکین از او ایذا و استخفاف به من برسد، پس نزد خود قیمت کردم آن مرکب و شمشیر و کمر را به هفصد دینار، و مطلع نگردانیدم کسی را بر آن، و دادم شهری را به اذکوتکین، ناگاه کتابتی وارد شد به من از جانب عراق که: بفرست هفصد دیناری را که از قیمت شهری و شمشیر و کمر از مال ما نزد تست. دیگر روایت است از علی بن محمد که او گفت که: حدیث کرد یکی از اصحاب ما که به وجود آمد مرا فرزندی، پس نوشتم و طلب اذن کردم به جهت ختنه کردن او در روز هفتم، کتابتی وارد شد که تطهیر مکن او را، پس او مرد در روز هفتم یا هشتم، بعد از آن خبر مرگ او را نوشتم، پس دیگر نوشته ورود یافت که زود باشد که قائم مقام او پیدا شود، و دیگری نیز بعد از او به هم رسد، پس اول را احمد نام کن، و دو یمین را جعفر، و آن چنان شد که آن حضرت فرموده بود و من نیز به فرموده عمل نمودم. دیگر روایت می کند که: من تهیه حج کرده بودم و مردم را وداع نموده و بر جناح بیرون رفتم بودم، پس نوشته ورود یافت از جانب آن حضرت که: ما از برای این سفر تو در این وقت کارهیم، و امر بسوی تست علی بن محمد گفت که: تنگ شد سینه من و غمگین گشتم، و نوشتم به خدمت آن حضرت که به موجب فرموده اقامت کردم، این قدر هست که [صفحه ۱۹۸] غمگینم به واسطه تخلف کردن من از حج، پس توقیع بیرون آمد که: تنگ مگردان سینه خود را پس بدرستی که زود باشد

ان شاء الله تعالی که در سال آینده حج کنی، و چون سال آینده پیش آمد نوشتم به خدمت آن حضرت و رخصت خواستم، پس رخصت ورود یافت، و نوشته بودم که می خواهم عدیل محمد بن عباس شوم، و اعتماد داشتم به دیانت و صیانت او، پس نوشته ورود یافت که: اسدی نیکو عدیلی است، اگر محمد بن عباس بیاید اختیار مکن او را بر اسدی، پس اسدی آمد و عدیل او شدم. دیگر روایت است از حسن بن عیسی العریضی که: چون رحلت فرمود حضرت امام حسن بن علی - علیهما السلام - مردی آمد به مکه با مالی بسیار که به حضرت صاحب الامر - علیه السلام - برساند آن مال را، پس اختلاف یافت در باب آن حضرت، بعضی از مردمان می گفتند که ابو محمد در گذشت و او را فرزندی نبود، و بعضی می گفتند خلف بعد از او جعفر است، و بعضی دیگر می گفتند خلف بعد از او فرزند اوست، پس فرستاد آن مرد مصری مردی را که کنیت او ابوطالب بود به جانب عسکر تا تفحص آن امر نماید، و با وی کتابتی بود، ابوطالب مذکور آمد به نزد جعفر کذاب و از او برهان طلبید، جعفر گفت که: هنوز وقت آن نرسیده، پس آن مرد آمد بسوی باب و کتابت را رسانیده بعضی از اصحاب ما که موسوم بودند به سفارت، پس تویق بیرون آمد که: خدای تعالی ترا اجر دهد در باب صاحب تو که او مرده، و وصیت کرده به مالی که بود با او به مردی ثقه که عمل کند در آن به چیزی که واجب است. و امر آن چنان بود که آن حضرت فرمود. [صفحه ۱۹۹] دیگر روایت است از علی بن محمد که: بار کرد مردی از اهل آبه چیزی چند که برساند به خدام آن حضرت، از آن جمله شمشیری بود که در محل بار کردن فراموش کرد، چون آن چیزها به آن حضرت واصل شد نوشته ای فرستاد مشتمل بر وصول آن چیزها، و در آن تویق نوشته بود که: بر چه وجه است خیر شمشیری که فراموش کرده بود؟ دیگر روایت است از حسن بن محمد اشعری که: وارد [می] شد کتابت ابو محمد - علیه السلام - در اجرای حکم بر جنید که کشنده فارس ابن حاتم بن ماهویه بود و از آن ابی الحسن و برادر من، پس چون ابو محمد - علیه السلام - در گذشت ورود استیناف شد از حضرت صاحب الامر - علیه السلام - از برای ابی الحسن و صاحب او، و وارد نشد در امر جنید چیزی، پس من از برای این غمگین بودم که خبر مرگ جنید رسید. و صاحب کتاب کفایة المومنین که مترجم کتاب خرایج و جرایح [صفحه ۲۰۰] است می گوید که: روایت است از محمد بن یوسف شاشی که گفت: از عراق سفر کردم [و به مرو رسیدم] مردی را دیدم که او را محمد بن الحصین الکاتب می گفتند، و قبل از آن او را دیده بودم و با او سبقت آشنائی داشتم، صاحب تجمل بسیار و تمول بیشمار بود، و مال امام - علیه السلام - را از اموال خود اخراج کرده جمع نموده بود، چون مرا دید پرسید که: هیچ نوع تدبیری می دانی که [از این] بری الذمه شوم؟ گفتم: بلی جوانی است علوی فرزند امام حسن عسکری - علیهما السلام - و از او دلالت باهرات و معجزات باهرات بسیار دیده ام و شنیده ام، و یقین می دانم که امام و خلیفه الرحمن در این زمان اوست. محمد بن الحصین گفت: چون به خدمتش توانم رسید؟ گفتم: او را کسی نمی تواند دید زیرا که به سبب خوف از اعادی مخفی است، ولیکن حاجز به خدمات آن حضرت قیام می نماید، و ایضا تویقات آن حضرت به شیخ ابی القاسم بن روح می آید و در مکاتیب خود مشکلات خلق را حل می نماید، گفت: من به آن حضرت معرفت ندارم به سخن تو اعتماد می کنم، اگر خلاف گفته باشی در قیامت با تو مواخذه خواهم کرد، گفتم چنین باشد که تو می گوئی، مرا هیچ شکی نیست که ابن الحسن - علیهما السلام - امام به حق و خلیفه مطلق است. و بعد ازین مکالمه از یکدیگر جدا شدیم. و چون ازین تاریخ مدت دو سال گذشت مرتبه دیگر با محمد بن الحصین در وقتی که متوجه به عراق بودم ملاقات کردم، گفتم حال تو چیست، و با آن مال چه کردی؟ گفت یک مرتبه دویت دینار بدست عابد بن کعکی فارسی و احمد بن علی کشفی [صفحه ۲۰۱] فرستادم و عریضه ای نیز به خدمت آن حضرت ارسال داشتم و استدعای دعا نمودم، جواب آمد که آن دویت دیناری که ارسال داشته بودی واصل شد، و بر ذمه تو از جمله هزار دیناری که از حق ما بود این وجه به ما رسید، چون تویق رفیع آن سرور را خواندم به خاطر رسید که هزار دینار آن حضرت را بر من حق بود و مرا فراموش شده بود، و ایضا آن حضرت نوشته بود که اگر خواهی که باقی آن وجه را مقاطعه نمائی باید که از مشورت این تویق بر من یقین شد که آن حضرت امام زمان و خلیفه الرحمن است. راوی گوید: گفتم به محمد بن الحصین

الکاتب که آیا راست و صحیح بود آنچه ترا به آن راه نمودم؟ گفت آری و الله یعنی بلی به خدا قسم در اثنای این حکایت کسی خیر موت حاجز به ما رسانید، و محمد بن الحصین از موت حاجز به غایت اندوهگین گردید، گفتم بسیار اندوه مدار که آن حضرت را فوت حاجز معلوم بوده که تفویض مشورت این امر به ابی الحسن ازدی فرموده. و ایضا صاحب کفایه می گوید: روایت است از این مسرور طباخ که گفت: کتابتی به حسن بن راشد نوشتم مضمون آنکه در این ایام مرا فقر و احتیاج به غایت دریافته، امید آنکه درین تشویش مرا دستگیری نمایی، و قبل از آنکه ارسال آن مکتوب کنم به جانب رحبه آمدم، جوانی دیدم گندمگون که هرگز به حسن و صورت او کسی ندیده بودم، دستم گرفت و صره سفیدی در دستم نهاد، بر آن همیان نوشته بود که: دوازده دینار است، و بر جانب دیگر نوشته بود که: مسرور طباخ. [صفحه ۲۰۲] شیخ طرابلسی در کتاب فرج کبیرش می گوید که: همیشه حال برین منوال بوده که هر چه از خمس و هدیه و غیر آن به آن حضرت می رسانیده اند آن جناب به مصرف می رسانیده. و ایضا صاحب کفایه می گوید: روایت است از جعفر بن حمدان از حسن بن حسین استرابادی که گفت: در طواف بیت الله الحرام بودم، در عدد اشواط طواف شک کردم و متفکر بودم که آیا این طواف را تمام کرده ام یا نه، که ناگاه دیدم جوانی خوش روی با وجاهت تمام پیش آمد و گفت: هفت شوط دیگر تمام کن، و از نظرم غایب شد، دانستم که آن طواف تمام بوده و بعد از تکمیل هفت شوط شک کرده ام. و هم او می گوید که: و ایضا از راوی سابق مرویست که گفت: شنیدم از علاء بن احمد که او از ابی رجاء نصر مصری روایت کرد، و او از کبار صلحای زمان خود بود، و تولد او در مداین و نمو او در مصر شده بود، گفت بعد از آنکه حضرت ابی محمد یعنی حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - به جوار رحمت پروردگار خود واصل شد، در طلب وصی او می بودم، و در بلاد و امصار جهت تحقیق جانشین آن قبله ارباب یقین سعی می نمودم، و می دانستم که خلف صدق آن حضرت حجه بن الحسن - علیهما السلام - است، اما می گفتم تا من آن حضرت را نبینم اطمینان قلب مرا حاصل نمی شود، روزی با خود گفتم احتمال دارد که اثری از مطلوب من بعد از دو سه سال ظاهر شود، ناگاه آوازی شنیدم، و کسی را ندیدم که گفت: ای نصر بن عبدربه به اهل مصر بگوی که آیا شما رسول خدا را دیدید و به [صفحه ۲۰۳] رسالت او گرویدید؟ یا آنکه موقوف داشتید تصدیق آن حضرت را به دیدن او؟ ابورجا گوید که: از شنیدن این سخن به غایت متعجب شدم، و گفتم این شخص از کجا دانست که پدرم عبدربه نام داشت، و حال آنکه من رضیع بوده ام که پدرم در مداین وفات کرده، و ابو عبدالله نوفلی مرا در کودکی به مصر آورده، و همه کس مرا پسر او می دانند، پس دانستم که این صدا از برای آن بود که آن شک که به حجه بن الحسن - علیهما السلام - داشتم مرتفع گردد، پس در ساعت متوجه مصر شدم و مردم آن دیار را خبر دادم و جمعی کثیر قائل به امامت آن حضرت شدند. و هم صاحب کفایه می گوید که روایت است از علی بن محمد رازی مشهور به کلینی که گفت: جمعی کثیر از اصحاب ما، ما را خبر دادند که حضرت صاحب الزمان - علیه صلوات الله الرحمن - غلامی را به نزد ابی عبدالله [جنید] فرستاد جهت بهای بعضی از امتعه که نزد ابی عبدالله بود، و ابو عبدالله در آن وقت که متاعها را فروخت هژده قیراط و یک حبه ناقص بود، و ابو عبدالله از مال خود مقدار مذکور را وزن نمود و آن مبلغ معین را به تمام و کمال مصحوب آن غلام به خدمت آن سرور انام ارسال داشت، چون آن غلام آن مبلغ را به یکی از ملازمان آن حضرت تسلیم نمود، و آن ملازم آن مبلغ را به خدمت آن حضرت حاضر ساخت، آن حضرت به دیناری اشارت فرمود که این دینار را به نزد ابی عبدالله فرستید که او تکمیل از مال خود به هژده قیراط و یک حبه نموده، چون آن دینار را وزن کردند همان هژده قیراط و یک حبه بود، و به امر آن حضرت به نزد ابی عبدالله جنید باز پس فرستادند. حدیثی روایت کرده ابن بابویه - رحمه الله علیه - و یکی از علمای [صفحه ۲۰۴] امامیه ترجمه آن را در کتاب خود ایراد نموده، به جهت اختصار بر وجهی که آن دانشمند شیعی روایت فرموده نقل می نماید. آن بزرگ دین ترجمه آن حدیث را به این طریق در کتاب خود ثبت نموده که: سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی - علیه الرحمه - گفت روزی را اتفاق صحبت افتاد با مخالفی، و در امامت میان من و او مناظره می رفت تا بحث ما به جایی رسید که آن مخالف گفت که: آیا ابوبکر و عمر از روی طوع و

رغبت اسلام آوردند یا از راه جبر و اکراه؟ من متفکر شدم که اگر بگویم جبر بوده کار به کارد و خنجر رسد، و اگر بگویم طوعا بود بگویم مومن کافر نمی شود بعد از ایمان، پس با او مدارا کردم و شغلی را بهانه ساختم و جواب را به ساعت دیگر انداختم، و به خدمت احمد بن اسحاق رفتم که از او تحقیق کنم، گفتند که او به زیارت امام خود رفته به سامره، به خانه خود در آمدم و استری که داشتم بر آن سوار شده از پی او راهی شدم، و در منزل اول به او رسیدم، پرسید که: در چه خیالی؟ گفتم: به خدمت امام - علیه السلام - می روم که مساله ای چند مشکل شده بپرسم، گفت مبارک است و بهترین رفیقانی تو از برای من. پس به سامره رسیدیم و در کاروانسرائی دو حجره گرفتیم و به حمام رفته غسل توبه و زیارت کردیم و احمد انبانی را در چادر پیچیده بر دوش نهاد، و در راه تسبیح و تهلیل می کردیم و صلوات می فرستادیم تا به در خانه مولای خود رفتیم، و داخل شدیم، امام ررا دیدیم که در کنار صفا نشسته، و بر دست راستش پسری ایستاده که گویا بدر است که الحال طالع شده، سلام کردیم و جوابی از روی محبت و اکرام دادند، و احمد انبان را بر زمین نهاد. [صفحه ۲۰۵] امام - علیه السلام - کاغذی در دست داشت و نگاه می کرد، و در زیر هر سوالی جوابی می نوشت، پس به آن پسر گفت در این انبان هدیه های موالیان است در آن نظر کن، فرمود اینها به کاری نمی آید چه حلال به حرام ممزوج شده است. امام با او گفت: تو صاحب الهامی حلال را از حرام جدا کن، پس احمد انبان را باز کرد و کیسه ای بیرون آورد، آن پسر که سروران عالم را سرور است با احمد گفت که این از فلان ابن فلان است، و در میان این سه دینار طلاست، یکی از فلان ابن فلان است و عیب دارد، و یکی را فلان از فلان دزدیده، و باقی چیزهایی را که در آن کیسه بود بر این قیاس حلال و حرامش را نام برد و تمیز نمود، و همچنین احمد بن اسحاق یک یک کیسه ها را بیرون می آورد، و عیب هر یک را از آن حضرت می گفت و در آخر فرمود: اینها را به صاحبانش برسان، و بعد از آن گفت: جامه ای که فلان عجزه بدست خود رشته و بافته کو؟ احمد آن را بیرون آورد و آن جامه مقبول گشت، پس امام - علیه السلام - رو به من کرده فرمود: مسائل خود را از پسرم بپرس که جواب بر وجه صواب می گوید، و چون من خواستم که عرض کنم حضرت صاحب - علیه السلام - ابتدا نموده قبل از آنکه من کلمه ای بگویم فرمود که: چرا با آن مخالف نگفتی که اسلام آن دو تن نه طوعا بود و نه کرها بود، بلکه اسلامشان طمعاً بود، چه هر دو از کاهنان شنیده بودند و از اهل کتاب به ایشان رسیده بود که محمد - صلی الله علیه و آله - مالک شرف و غرب خواهد شد، و نبوت او تا به روز قیامت باقیست و صاحب ملک عظیم خواهد بود، به طمع آنکه هر یکی مالک ملکی شوند و صاحب حکومت گردند اظهار اسلام کردند، و چون دیدند که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - ولایتی به ایشان نداد و نمی دهد رفیقان به هم رسانیدند، و در شب عقبه کمین کردند که از شترش بیندازند، و جبرئیل فرود آمد و خبر به رسول داد و آن حضرت [صفحه ۲۰۶] یک یک را نام برده فرمود: بیرون آئید که مرا خبر دادند، و حدیفه همه را دید و شناخت، چنانچه طلحه و زبیر هم با امیرالمومنین بیعت کردند به طمع آنکه حکومتی بیابند و بیعت از روی جبر نکردند. و چون از جواب مسائل من فارغ شد با احمد گفت: تو در این سال به رحمت حق خواهی رفت. و احمد کفن طلید، ابو محمد - علیه السلام - فرمود که: در وقت حاجت به تو خواهد رسید، احمد چون به حلوان رسید تب کرد و شبی که فوت می شد دو کس از جانب ابو محمد - علیه السلام - رسیده کفن و حنوط آوردند و بر او نماز کرده برگشتند. بعد از نقل این چند کلمه آن بزرگ دین می فرماید که این حکایت دراز بود ما کوتاه و مختصر کردیم. مترجم این اربعین می گوید: باعث برین که این کمترین به نقل آنچه این مرد دیندار اختصار فرموده اکتفا نمود [اینست] که حضرت آخوند به تفصیل ترجمه این حدیث را در کتابی که در رجعت نوشته اند مذکور ساخته اند، پس به خاطر نرسد بعضی از دوستان را که سبب اجمال حیرفی است که بعضی از علمای رجال در باب این حدیث گفته اند. و السلام علی من اتبع الهدی. و ایضا دیگری از آنها که آن حضرت را دیده اند ابو محمد عجللی است که یکی از شیعیان زری به او داد که او به جهت حضرت صاحب الامر حج کند و این عادت شیعیان بود، این ابو محمد پیری بود از صلحای شیعه و او را دو پسر بود یکی عابد و صالح، و دیگری فاسق و فاجر، و ابو محمد از آن زر حصه ای به آن فاسق هم داد. [صفحه ۲۰۷] حکایت کرد که چون به

عرفات رسیدم جوانی دیدم گندمگون خوش رروی خوش لباس که بیش از همه کس به دعا و تضرع مشغول بود، چون وقت روانه شدن مردم بود به من ملتفت شده گفت: ای شیخ از خدا شرم نداری؟ گفتم در چه باب یا سیدی و مولای؟ فرمود حجه به تو می دهند از برای آنکه می دانی و تو از آن زر به کسی می دهی که شراب می خورد، و آن زر را صرف فسق می کند، و نمی ترسی که چشمت برود؟ و اشاره به یک چشم من کرد، و من خجل شده روانه شدم، و چون به خود افتادم هر چند نظر کردم او را ندیدم، و از آن روز باز بر آن خجالت باقیم، و بر آن چشم می ترسم. استاد شیخ الطائفه یعنی محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالمفید روایت کرده که: چهل روز تمام نشده بود که در همان چشمش قرحه ای پیدا شد و ناینا گشت، و دانست که آن جوان حضرت صاحب - علیه السلام - بوده و او را نشناخته. دیگر روایت است از احمد بن ابی روح که گفت: زنی از اهل دینور مرا به منزل خود طلبید، اجابت کردم و نزد او رفتم، گفت: یا ابن ابی روح ترا از سایر مردمان به زیور دیانت آراسته و به حلیه امانت پیراسته می دانم، و می خواهم که چیزی بر سیل و دیعت به تو دهم که محافظت آن را بر ذمه خود لازم دانی و با صاحبش برسانی، گفتم اگر خواست الهی باشد این کار می کنم، پس کیسه ای حاضر کرد که پر از دراهم و دنانیر بود، و مهر بر آن نهاد، و گفت این کیسه را نمی گشائی و نظر بر آنچه درین است نمی کنی، و به آن کسی می رسانی که خبر دهد ترا به آنچه درین کیسه است و این دست بند که به ده دینار می ارزد و سه سنگ در میان آنست که در بازار جوهریان به ده دینار قیمت کرده اند ایضا به آن حضرت تسلیم می نمائی، و مرا حاجتی است، [صفحه ۲۰۸] حاجت مرا به خدمت آن سرور عرض می کنی و جواب وافی اگر میسر شود قبل از آمدن خود به من ارسال می نمائی، گفتم حاجت تو چیست؟ گفت ده دینار مادرم در حین عروسی من قرض کرده بود و به من وصیت کرد که آن قرض را ادا نمایم، و الحال فراموش کرده ام که مادرم از که قرض نموده و مرا به که آن ده دینار می باید داد. پس آن مال را از آن زن گرفتم و متوجه سفر بغداد شدم، و بعد از طی مراحل و قطع منازل به دار السلام بغداد رسیدم و به مجلس حاجز بن یزید و شاء در آمدم، و بعد از سلام در خدمت آن عالی مقام نشستم، گفت ترا حاجتی هست؟ گفتم کیسه ای بر سیل و دیعت نزد من است و صاحب این مال با من قرار داده که [از هر که] کمیت و کیفیت آنچه درین کیسه است و اسم آن شخص که ارسال داشته بشنوم، آن را تسلیم او نمایم، اگر تو مرا خبر دهی به خصوصیت این مال به تو تسلیم می کنم، حاجز گفت: مامور به اخذ این مال نیستم و قبل از آمدن تو رقعۀ ای از حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - به من آمده که چون احمد بن ابی روح نزد تو آید او را با خود به جانب سر من رای بیاور، گفتم: سبحان الله مقصود و مطلوب من همین بود، پس به مرافقت حاجز به بلده فاخره سر من رای آمدم و بر در سرای سعادت اتمای حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - حاضر شدم، و حاجز به امر آن حضرت مراجعت نمود، آنگاه خادمی بیرون آمد و متوجه من شد و گفت: احمد بن ابی روح تویی؟ گفتم بلی، رقعۀ ای به من داد و گفت این نامه را بخوان، چون آن مکتوب سعادت مصحوب را گشودم نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحیم یا ابن ابی روح به دیعت به تو داده عاتکه بنت دیرانی کیسه ای را که به اعتقاد تو در آن کیسه هزار درهم است و حال آنکه غیر آنست که تو گمان داری، و به امانت به تو داده بود و مقرر داشته که همیان را نگشائی و نظر بر آن [صفحه ۲۰۹] چیزی که در آن کیسه است نکنی، و آنچه در آن کیسه است هزار درهم است و پنجاه دینار و با تو قطعۀ ای از زیور زنان است. و بعضی نقل کرده اند که فرمود با تو گوشواری است که بنت دیرانی گمان کرده بود که به ده دینار می ارزد، بلی راست گفته، با آن دو نگین که بر آن قطعۀ حلی نشانیده اند به ده دینار می ارزد، و ایضا سه دانه مروارید در آن قطعۀ است که به ده دینار خریده شده لیکن الحال زیاده از آن می ارزد که خریده بود باید که آن قطعۀ زرینه را به فلان خادمه ما دهی که ما آن را به او بخشیده ایم، و بعد از آن متوجه بغداد گردی و کیسه دراهم و دنانیر را آنجا به حاجز بن یزد و شاء تسلیم نمائی، و آنچه به جهت خرجی راه به تو عطا نماید قبول کنی و چون به دیار خود رسی عاتکه بنت دیرانی را بگویی که آن ده دینار که مادرت قرض کرده بود و در عروسی تو خرج نمود و الحال فراموش کرده ای که از که قرض کرده بود، یقین بدان که آن ده دینار از دختر احمد است و او ناصبیه بود و مرد، او را رخصت

است از جانب ما اگر خواهد آن ده دینار را به برادران آن ناصبیه تقسیم کند، ای پسر ایی روح باید که دیگر اظهار محبت جعفر نکنی و به قول او عمل نمائی و بشارت باد ترا به آنکه عمر نام دشمن تو مرد و مال و زن او نصیب تو خواهد شد. پس بنا بر امر آن حضرت متوجه بغداد شدم و در آن ساعت که به دارالسلام بغداد رسیدم به خدمت حاجز بن یزید رفتم و آن صره را تسلیم او کردم، چون تعداد نمود هزار درهم بود و پنجاه دینار همچنانکه آن حضرت از آن خبر داده بود، حاجز از آن پنجاه دینار سی دینار را به من داد و گفت: حضرت صاحب الزمان - علیه صلوات الرحمن - به من امر کرده که این مبلغ را به جهت مایحتاج تو درین سفر به تو دهم، پس دینارها را از حاجز [صفحه ۲۱۰] گرفتم و او را وداع کرده از بغداد متوجه بلاد خود شدم، و در همان ساعت که به خانه خود رسیدم شخصی به من خبر داد که عمر که دشمن تو بود ازین دار فنا به دار بقا واصل شد، و بعد از مدت چهار ماه زوجه عمر با تعجل بسیار و مال بیرون از حساب و شمار به نکاح من درآمد، و بعد از ارتباط و اختلاط من با آن زن سه هزار دینار و صد هزار درهم به من واصل گردید. دیگر شیخ الطائفه المحقه شیخ ابو جعفر طوسی - نور الله مرقده - در کتاب الغیبه به اسناد خود نقل کرده از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی که او گفت: در آمدم به مجلس علی بن [ابراهیم بن] مهزیار در اهواز و سوال کردم از آل ابی محمد - علیه السلام -، گفت: ای برادر سوال از امر عظیمی نمودی، من بیست مرتبه حج گزاردم، و در هر مرتبه طلب دیدن امام - علیه السلام - می کردم، و هیچ راهی به مراد نمی یافتم، تا شبی در خواب قائلی را دیدم که می گوید: ای علی بن ابراهیم خدای تعالی ترا اذن حج داد، در آن شب غافل نشدم، یعنی دیگر خواب نکردم و از فکر آن رویای صادقه بدر نرفتم تا صبح رسید، و در کار خود متفکر بودم، و شب و روز چشم به رسیدن موسم داشتم، و چون وقت رسید کارسازی کرده متوجه مدینه شدم، و در مدینه جستجوی آل ابی محمد - علیه السلام - کردم، و خبری از آن ندیدم و نشنیدم، و چند روزی در مدینه اقامت نمودم، و همچنان در اندیشه امر خود بودم تا بیرون رفتم از مدینه، و در جحفه روزی چند اقامت نمودم، و از آنجا به غدیر که در چهار فرسخی جحفه است رفتم، و چون داخل مسجد شدم بعد از نماز رو بخاک مالیدم و در دعا و تضرع بدرگاه حضرت حق تعالی کوشیدم، [صفحه ۲۱۱] و متوجه عسفان شدم، و همه جا همچین در تضرع و زاری بودم تا به مکه رسیدم، و روزی چند در مکه اقامت نمودم، و طواف می نمودم، و به اعتکاف بسر می بردم، شبی در طواف بودم که جوانی خوب روی خوش بوی دیدم که می خرامید و بر دور خانه می گردید، پس مهربان شد به او دلم، پیش رفتم و خود را بر او مالیدم، با من گفت: از مردم کجائی؟ گفتم: از اهل عراقم، گفت: از کدام عراق؟ گفتم: اهواز، گفت: خصیب را می شناسی؟ گفتم: رحمت کند خدای تعالی بر او، او داعی حق را لبیک اجابت گفت: او نیز گفت: خدا بر او رحمت کند، چه دراز بود شبی او یعنی به خواب نمی رفت که شب بر او کوتاه نماید، شبها را به عبادت می گذرانید، و چه بسیار بود از دنیا بریدن او و میل به مولی کردن او، و چه بسیار بود اشک چشم او، یعنی بسیار می گریست از ترس خدا، آیا می شناسی علی بن ابراهیم بن مازیار را؟ گفتم: منم علی بن ابراهیم، گفت: خدا بر تو تحیت فرستد ای ابوالحسن، چه کردی با آن نشانی که میان تو و ابو محمد حسن بن علی بود؟ گفتم: آن با منست، گفت بیرون آر، دست در بغل کرده بیرون آوردم، و آنچنانکه از حدیث دیگر مستفاد می گردد آن انگشتری یی بوده چون آن نشان را دید گریان گردید چنانکه آواز به گریه بلند گردانید، بعد از آن مکرر گفت که: اذن لک الان، یعنی ترا اکنون دستوری دادند ای پسر مازیار، بسوی رخت و متاعت باز گرد، و چون شب درآید برو به جانب شعب بنی عامر که آنجا مرا خواهی دید. پس به منزل باز گشتم و چون ادراک وقت نمودم کارسازی کرده رخت بر شتر بستم و بر آن برنشستم و خود را به تعجیل به شعب بنی عامر رسانیدم، آن جوان را دیدم ایستاده و ندا می کند که: به نزد من آی و بسوی من گرای ای ابوالحسن، چون پیش رفتم بر من سلام کرد. و گفت: مرکب بران ای برادر، و با یکدیگر همزبانی می کردیم تا از کوههای عرفات در گذشتیم، و رفتیم به جانب کوههای منی، و فجر اولدمید و در آن وقت به میان کوههای [صفحه ۲۱۲] طایف رسیده بودیم، آنجا به نزول و به نماز شب مرا امر نمود و بعد از فراغ نماز و تعقیب و سجود سوار شدیم و رفتیم تا بر ذروه طایف درآمد، پس گفت: آیا می بینی چیزی را؟ گفتم: بلی پشته ریگی و بر

آن خر گاهی که افزایسته شده است از نور می بینم، و چون آن را دیدم آسود دلم، گفتم: آنجاست امل و رجا. پس شتر را ندیم تا از آن ذروه به زیر آمدیم، بعد از آن گفتم به زیر آی که اینجا ذلیل می گردد هر صعبی و خاضع می شود هر جباری، و زمام ناچه را از دست بگذار، گفتم: به امید محافظت که بگذارم؟ گفتم این حرم حضرت قائم - علیه السلام - است، داخل نمی شود در آن الا مومن و بیرون نمی رود از آن الا مومن، خاطر جمع دار، زمان ناچه را از دست گذاشتم و رفتیم تا به در آن خرگاه رسیدیم، او پیشتر داخل گردید و بعد از آن بیرون آمده گفتم: در آی که در اینجا سلامت است. چون در آمدم او را دیدم، یعنی حضرت صاحب الامر - علیه السلام - را نشسته بر دی راو شاح ساخته بود و برد دیگر را آزار گردانیده، و گوشه برد را بر دوش افکنده، چون شکوفه ارغوان که بر آن شبنم نشسته باشد، و مانند غصن بان و شاخ ریحان، بخشنده و سخی و تقی و نقی. و در بعضی دیگر از احادیث از علی بن ابراهیم بن مهزیار به این عبارت نقل شده، که گفتم: فرایت وجهه مثل فلقه قمر، و در بعضی از نسخ در آن حدیث فرایت وجهها واقع است. مجملا علی بن ابراهیم مذکور است که: آن حضرت طویل شامخ و قصیر لایق نبود، یعنی بسیار بلند و پر کوتاه نبود، بلکه میانه بالا بود و سر و روی مبارکش گرد و مدورو پیشانی نورانیش گشاده و هموار، و ابروهای دراز مقوس باریک، بینی مبارکش به قدر کشیدگی داشت، و سر بینی باریک و میان بینی شریفش اندکی بلند بود، و عارض پر نورش کم گوشت اما نه [صفحه ۲۱۳] بر وجهی که وجنتین مرتفع شده باشد، بر رخسار راستش خالی بود که گویا خورده مشک بود بر ریزه عنبر، و این مبالغه است در خوبی و خوشایندی حال. چون دیدم آن حضرت را شتاب گرفتم به سلام کردن، آن حضرت به نیکوتر وجهی جواب داد، از حال اهل عراق یعنی شیعیانی که از اهل عراق بودند پرسید، گفتم: ای سید من جلاب ذلت و خواری برایشان پوشیده اند، و ایشان در میان قوم یعنی در میان مخالف خوار و ذلیلند، آن حضرت فرمود که: ای پسر مازیار بدرستی که شما برایشان مالک خواهید شد آن چنانکه ایشان مالک شدند بر شما، و در آن روز ایشان خوار و ذلیل خواهند بود، گفتم: ای سید من دور شد حاجت و به دراز کشید مطلب، گفتم: ای پسر مازیار پدرم ابو محمد عهد کرده با من که مجاورت ننمایم با قومی که غضب کرده خدای تعالی برایشان و دور ساخته از رحمت خود ایشان را، و مرایشان راست رسوائی و خوار شدن در دنیا و آخرت و مرایشان راست عذابی دردناک، و امر کرده است مرا که ساکن نشوم در جبال الا درشت و ناهموار آن، و در بلاد الا خالی آن، و حضرت الله تعالی که خداوند و صاحب اختیار شماسست تقیه هویدا گردانیده، و آن را بر مومن موکل ساخته، و من در تقیه ام تا روزی که مرا دستوری دهد و خروج کنم، گفتم: ای سید من این امر کی خواهد بود؟ آن حضرت وقتی معین قرار نداد، بلکه ذکر بعضی از علامات فرموده گفتم: هرگاه حایل شوند و جدایی افکنند میان شما و میان راه کعبه، و ماه و آفتاب یک جا جمع شوند، و کواکب و ستاره ها بر دور ماه و آفتاب در آیند، گفتم: این کی خواهد بود؟ فرمود: در سالی چنین و چنین دابه الارض بیرون خواهد آمد از میان صفا و مروه، و با او عصای موسی و خاتم سلیمان [صفحه ۲۱۴] خواهد بود، و خواهد راند مردمان را به جانب محشر. علی بن ابراهیم بن مهزیار گفت روزی چند نزد آن حضرت اقامت نمودم، و دستوری داد مرا به خروج بعد از آنکه استقصای مسائل از برای خود نموده بودم، و بیرون آمدم به جانب منزل خود، و از مکه به کوفه رفتم، و غلام من با من بیود که خدمت می کرد مرا، و دیگر رفیقی نداشتم، و به غیر از خیر و خوبی در آن راه چیزی ندیدم. این حدیث نیز موید آن معنی است که وقت ظهور حضرت صاحب الامر - علیه السلام - را کسی نمی داند به غیر از حضرت حق تعالی، زیرا که آن حضرت در جواب علی بن ابراهیم بن مهزیار که گفت: متی یکون هذا الامر؟ یعنی این امر کی خواهد بود؟ ذکر علامتی چند فرمود که وقت ظهور آن علامات نیز معلوم نیست، بلکه وقت آن علامات بر آن جناب هم مخفی است. و بسیار کسی در ایام حیات و الد ماجد حضرت حجت به این سعادت مستعد گشته [یعنی به دیدن آن سرور اختیار مشرف شده] اند مثل یعقوب بن منقوش. ابن بابویه به اسناد خود روایت کرده که یعقوب مذکور گفتم: در آمدم به منزل حضرت ابی محمد حسن بن علی - علیهما السلام - آن حضرت در آن خانه بر دکه ای نشسته بود، و در جانب راست آن حضرت حجره ای بود، و پرده ای بر در آن حجره آویخته، من با آن حضرت گفتم که: ای سید من صاحب

امر کیست؟ یعنی بعد از شما امر امامت به که تعلق دارد؟ [صفحه ۲۱۵] آن حضرت فرمود که: پرده را بردار، چون برداشتم پسری بیرون آمد خماسی که او را ده یا هشت بود، یعنی اگر چه پنجساله بود [اما] هر که می دید گمان می برد که ده ساله یا هشت ساله باشد، آن پسر عالی گهر روشن پیشانی و سفید روی با چشمهای درخشنده و کفهای سطر و زانوهای پیش آمده بود و بر سر مبارک گیسو داشت، آمد و بر ران مطهر پدر نشست، آنگاه امام - علیه السلام - فرمود که: اینست صاحب شما. بعد از آن حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - برخاست، و امام علیه السلام - فرمود که: ای فرزند من داخل شو تا وقت معلوم. پس حضرت حجت داخل آن حجره شد و من آن حضرت را می دیدم، بعد از آن امام - علیه السلام - با من گفت که: ای یعقوب بین کیست درین حجره، چون در آمدم در آن حجره هیچ کس را ندیدم. دیگر روایت کرده است از محمد بن معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری که ایشان گفتند: عرض کرد بر ما حضرت ابو محمد حسن بن علی - علیهما السلام - فرزند خود را صلوات الله علیه، و ما در منزل آن حضرت بودیم، و چهل مرد بودیم، و فرمود: این امام شماست بعد از من و خلیفه منست بر شما، اطاعت نمائید او را، و متفرق و پراکنده مشوید بعد از من، که اگر پراکنده شوید هلاک می شوید در دین خود، یعنی زیان کار خواهید بود، و بدانید و آگاه باشید که بعد از امروز او را نخواهید دید. [صفحه ۲۱۶] و معجزات آن حضرت آنچه از وقت ولادت تا به امروز ظاهر شده بسیار است سوای آنچه ازین زمان تا زمان ظهور آن حضرت و از آن وقت تا او آن رحلت ظاهر خواهد شد، ما در این مختصر به نقل قلیلی از معجزات که قبل از این از آن سرور ظاهر شده و قطب المله و الدین راوندی - علیه الرحمه - در کتاب خرایج روایت کرده و مضمون آن را صاحب کفایه المومنین به قید عبارت در آورده و شیخ مفید و غیر او در کتب خود ذکر نموده اند اکتفا می نمائیم. صاحب کتاب خرایج می گوید: از آن جمله است آنچه روایت کرده اند از یعقوب بن یوسف ضراب که از بنی غسان بود که گفت: وقتی از اصفهان متوجه مکه معظمه - زاداها الله تعظیما و تکریما - بودم و در آروزی وصول به آن مکان شریف طی مراحل و قطع منازل می نمودم، تا آنکه در عشر اخیر از شهر ذی العقبه الحرام سنه ثمانین و مائتین الهجریه بدان مقام ذی احترام رسیدم و با جمعی از رفقای بلد به طلب خانه جهت نزول می گردیدیم، تا در سوق اللیل به سرائی در آمدم که آن را دارالرضا می گفتند و در آن منزل عجزه ای سمراء یعنی گندمگون خمیده قامت دیدم، از او پرسیدم که صاحب این سرای دلگشای تویی؟ پیرزن گفت: من خادمه و محکومه ایشانم، و مرا حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - درین سرای سعادت انتما مسکن داده، پس به رخصت آن عجزه با رفقا در آن منزل نزول کردیم، و بعد از استقرار خاطر به نزول آن مقام متوجه مسجد [صفحه ۲۱۷] الحرام شدیم، و طواف به جای آوردیم، و متوجه منزل شدیم، چون به نزدیک دارالرضا رسیدم، در گشوده گردید و ندانستیم که گشاینده آن باب که بود، و روشنی چراغی مشاهده ما گردید با آنکه زود بود، پس بدون سرای در آمدم، جوانی گندمگون که از کمال ریاضت جمال خورشید مثالش مایل به زردی می نمود، و از ناصیه مبارکش آثار عبادت و علامات زهدات لایح بود، سیماهم فی وجوههم من اثر السجود، دیدیم که توجه به جانب غرفه ای نمود که آنجا می بود. یعقوب بن یوسف گفت: خواستم که به خدمت آن جوان روم و زمانی از کلام معجز نظامش محظوظ و بهره مند شوم، دیدم که عجزه بیرون آمد و گفت کسی را رخصت صعود بر این غرفه نیست، زیرا که بعضی از اهل سر و صلاح درین بالا ماوی دارند، چون از رفتن به خدمت آن جوان ممنوع گشتم وقتی پنهان از رفقا به آن عجزه گفتم: ای مادر آروزدارم که احوال این جوان خاطر نشان من شود. عجزه گفت: ترا اراده دانستن حال این جوان است و مرا تمامی همت مصروف به کتمان آن، بنابر رفاقت تو با جمعی از مخالفان و معاندان ترا نصیحت می کنم که احوال خود را از رفقای خود پنهان داری، و ایشان را صاحب راز خود و ما نشماری، گفتم: رفقای مخالف من کدامند؟ گفت آنها که از بلد تواند و الحال با تو در یک منزل می باشند، و قبل از نصیحت عجزه میان من و آن جماعت جنگ و خشمی بنابر مخالفت دین واقع شده بود، دانستم که آن زن از ایشان برحذر است، دیگر مبالغه نکردم، و در باب ملازمت آن جوان الحال ننمودم، و در حین خروج از اصفهان ده درهم نذر کرده بودم که چون به مکه رسم در مقام ابراهیم -

علیه السلام - بگذارم، تا هر که را نصیب باشد بردارد، به خاطر آمد که آن ده درهم را به خدمت آن جوان فرستم، پس آن ده درهم را به آن عجزه دادم، و در میان درهم شش [صفحه ۲۱۸] درهم رضویه بود که در زمان خلافت حضرت امام رضا - علیه التحیه و الثنا - مضروب شده بود، عجزه آنها را اخذ نمود و به جانب غرفه رفت و اندک زمانی مکث کرد، و بعد از آن مراجعت نموده گفت: می گوید که ما را درین درهم حقی نیست، زیرا که تو نذر کرده بودی که در مقام ابراهیم اندازی، و به محلی دیگر غیر آن صرف نسازی، پس درهم را به من داد و گفت: در آنچه نذر کرده ای صرف کن، و این شش درهم رضویه را مولای من اراده نموده که تبدیل نماید، اگر تجویز می کنی بفرمان او عمل نمایم و بدل آن درهم رضوی به نزد تو آرم، گفتم اعزاز و کرامت است، پس آن عجزه بدل آن درهم را رد و مبدل را اخذ کرد. دیگر روایت است از یوسف بن احمد جعفری که گفت: در سنه ست و ثلاثمائه به شرف طواف بیت الله الحرام مشرف شدم، و مدت سه سال مجاورت مکه معظمه - زاده‌ها الله شرفا و تکریمًا - نمودم و بعد از آن متوجه سفر شام شدم، در بعضی از منازل نماز صبح از من فوت شد، از محمل فرود آمدم و وضو کردم تا نماز را قضا کنم، ناگاه چهار مرد دیدم که در محمل منند، از حدوث این واقعه به غایت متعجب شدم، پس یکی از ایشان با من گفت که: از ترک نماز خود تعجب نمی کنی؟ از دیدن ما عجب داری؟ گفتم تو چه دانستی که من نماز صبح را قضا کردم؟ گفت: حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - با ماست اگر خواهی به تو بنمایم، گفتم: ای و الله که به دیدار مبارک آن کعبه رضا و قبله اتقیا بسیار آرزومندیم. اشارات به یکی از آن چند تن کرد، گفتم: امام زمان را آثار و علامات است که به آن از سایر مردمان ممتاز می گردد، گفت: می خواهی که ببینی شتر خود را که با آنچه بر آن بار کرده ای [صفحه ۲۱۹] جمیع به طرف آسمان بالا رود؟ یا آنچه بر شتر داری تنها بیجان آسمان صعود نماید؟ گفتم: هر یک از این دو امر که واقع شود دلیلی واضح و برهانی لایح خواهد بود، پس آن جوان که به من نموده بود اشاره فرمود، دیدم که به مجرد اشاره او شتر و آنچه بر او بود جمیع از زمین جدا شده متوجه به جانب آسمان شد، بعد از وقوع این امر با کمال اضطراب به خدمت آن حضرت دویدم و دست و پای مبارک او را بوسیدم، جوانی دیدم اسمر یعنی گندمگون که در میان پیشانی نورانی او راز عبادت بسیار نشان سجده مانده بود، و از کثرت ریاضت رنگ جمال آفتاب مثالش به زردی میل نموده. دیگر روایت است از محمد بن ابراهیم بن مهران که گفت: جمعی از محبان خاندان رسالت و شیعیان دودمان امامت و جلالت بدره ای چند از دنانیر و درهم به پدرم داده بودند که به خدمت حضرت امام ابی محمد حسن عسکری - صلوات الله علیه - واصل سازد، و من به مشایعت والد خود چند مرحله همراهی نمودم، چون دو سه منزلی از وطن خود دور شدیم شبی پدرم را حال متغیر شد و صورت موت در آینه خیال مشاهده کرد، درین حال مرا طلب نمود و وصیت فرموده گفت: دنانیر و درهم بسیار به امامت از محبان اهل بیت نزد منست که آنها را به ملازمان حضرت امام حسن عسکری تسلیم نمایم، و الحال مرگ را مقارن حال و قرین احوال خود می بینم و می دانم که هیچکس مرا غیر از تو ازین امانت بری الذمه نمی سازد، وصیت من به تو آنست که این مال را تصرف نمائی و به خدمت آن قبله ارباب دین و کعبه اصحاب یقین واصل سازی، و خاطر مرا از این غم بردازی. پس بنا فرموده پدر قبول نمودم که آن مال را به ملازمان حضرت امام حسن عسکری - [صفحه ۲۲۰] صلوات الله علیه - رسانم، و پدرم بعد از ادای وصیت از جام ناگوار مرگ جرعه فوات چشیده متوجه دارالقرار گردید. من بعد از فوت پدر متوجه عراق عرب شدم و قطع منازل و طی مراحل نمودم. ناگاه در اثنای سفر روزی این خبر محنت اثر شنیدم که آن حضرت یعنی صاحب العسکر و امام حادثش عشر - علیه صلوات الله الملك الاکبر - از دار غرور رحلت نموده و بسرور اقامت فرموده، و با خود تفکر نمودم ه پدرم وصیت کرده که این مال را به خدمت آن حضرت برسانم، الحال که آن کعبه اقبال به جوار رحمت حضرت ذی الجلال انتقال نموده، و من کسی را جانشین و وصی آن حضرت نمی دانم، و پدرم در شان غیر آن عالی شان وصیتی نکرده آیا چاره این کار چه باشد؟ آخر به خاطر گذرانیدم که این مال را به جانب عراق می برم و به کسی اظهار حال خود و سبب ارسال این مال نمی کنم، اگر خبر واضحی شنیدم و از محنت امانت [داری] خلاص گردیدم فهو المراد، و الا به هر عنوان که بعد از

آن خاطر قرار گیرد صرف نمایم، و بر روی فقرا و مساکین در راحت به سبب اتلاف این مال بکشایم. چون به بغداد رسیدم از شط گذشته به منزلی رخت اقامت کشیدم، بعد از سه چهار روز شخصی رقعہ ای به من داد، چون نظر کردم در آن مکتوب بود که: ای محمد بن ابراهیم با تو چندین صره زر همراه است که عددش اینست، و در هر یک از آن صره ها فلان عدد از دنانیر و دراهم است چنان و چنین، اگر وصیت پدر خود را به جای خواهی آورد تمامی آن مال را تسلیم [صفحه ۲۲۱] قاصد ما باید کرد. چون این خبر صحیح و دلیل صریح شنیدم چاره ای به جز تسلیم آن مبلغ ندیدم، و جمیع آنچه با من بود مصحوب قاصد آن مجمع المفاخر و المحامد گردانیدم، و منتظر می بودم که از وصول مال از آن همای برج اقبال خبری بیایم، و ایضا آروزی آن داشتم که به خدمت باریافتگان آن آستان ملایک آشیان رسم، و استدعا نمایم که همچنانکه پدرم به بعضی از خدمات ایشان مامور بوده و به اخلاص تمام و اهتمام مالاکلام در آنها سعی می نموده، من نیز بعد از پدر به همان عنوان از خدمتکاران ایشان باشم. چون روزی چند از ارسال آن مال برآمد مکتوبی رسید مضمون دلپذیر و ما صدق تحریرش آنکه: یا محمد آنچه ارسال داشته بودی بالتمام واصل گردید و بعد ازین ترا بجای پدرت مقیم ساختیم، باید که از جاده شریعت غرا و طریقه ملت بیضا قدم بیرون نهدی. چون به این نامه مطلع گردیدم به غایت مبتهج و خوشحال شدم و از دارالسلام بغداد به خانه خود مراجعت نمودم. دیگر روایت کند ابو عقیل بن عیسی بن نصر که: علی بن زیاد ضیمری عرضه ای و مصحوب آن اموالی ارسال داشته بود، و از ملازمان آن آستان ملایک آشیان ملک پاسبان استدعای کفن نموده، رقعہ ای در جواب به او رسانیدند مضمونش آنکه: الحال ترا به کفن احتیاج نیست، چون مدت عمر تو به هشتاد رسد، در آن وقت ترا احتیاج خواهد شد، ان شاء الله در آن وقت آنچه طلب داشته ای ارسال خواهد شد. چون عمر علی بن زیاد به هشتاد رسید از ملازمان حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - شخصی کفنی به او [صفحه ۲۲۲] داد، بعد از وصول کفن علی بن زیاد به جوار رحمت ملک ذی المنن واصل شد. در [دفاتر] اخبار صحیحہ مذکور و در کتب آثار صریحہ مسطور است که در زمان غیبت صغری توقیعات از نزد حضرت صاحب الزمان - علیه صلوات الله الملك المنان - بیرون می آمد، و جمعی مخصوص به اظهار آن توقیعات بودند، به امر آن حضرت آن توقیعات عظیم البرکات را به بسیاری از شیعیان آن سرور انس و جان می نمودند، و خلق را از منہیات تحذیر و بر اوامر تحریض می فرمودند، و جمیع مصالح عباد از توقیعات آن کعبه ارباب سداد معلوم می بود، و هر یک از توقیعات آن حضرت معجزه بوده، و آن بسیار است، و این مختصر را گنجایش مجمعو آن نیست، قلیلی از آن مسطور گشت، و اندکی بعد ازین مسفور خواهد شد ان شاء الله تعالی. روایت است از محمد بن یعقوب از علی بن محمد که: توقیعی از حضرت صاحب الامر - علیه صلوات الله الملك الغفور - صدور یافت که محبان این دودمان باید که زیارت مقابر قریش و حایر نکنند. و مراد از مقابر قریش مکانی است که به مرقد منور حضرات کاظمین - علیهما صلوات الله الملك - الدارین - مشرف شده. روزی بعضی از شیعیان که بر این معنی مطلع نبودند به زیارت آن دو کعبه ارباب صفا مشغولی می نمودند، که شخصی [مشهور به وزیر] ناقطانی از وزرای خلیفه ایشان را زجر و منع نمود، و گفت خلیفه امر کرده به حبس و قید آن کسی که بعد ازین درین مقام به زیارت آید، و بعد از حدوث این واقعه سبب منع از زیارت مقابر قریش که از توقیع آن حضرت مفهوم شده بود معلوم گردید. [صفحه ۲۲۳] دیگر روایت است از شیخ مفید از ابی عبدالله صفوانی که گفت: به صحبت با سعادت قاسم بن علا رسیدم و از مواعظ و نصایح او مستفید گردیدم، عمرش به صد و هیجده رسیده بود، و تا زمان هشتاد سالگی صحیح العینین بود، و ملازمت مجلس حضرات عسکریین - علیهما صلوات الله الملك الدارین - می نمود، و قبل از آنکه دیده ظاهرش از علت عمی متغیر گردد به یک سال با او حج کردم، و بعد از مراجعت در یکی از شهرهای آذربایجان اکثر احیان در خدمت او می بودم، در جمیع حالات توقیعات حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - از او منقطع نمی شد، مدتی مدید بدست ابی جعفر عمری توقیع آن حضرت واصل می گردید و بعد از آن به وساطت ابی القاسم بن روح توقیع می رسید تا آنکه مدت دو ماه مراسله منقطع شد، قاسم بن علا - رحمه الله علیه - از انقطاع توقیعات به غایت متحیر می بود، روزی بواب درآمد و بشارت آورد که الحال قاصد فرخنده فالی از جانب آن

کعبه اقبال رسید، شیخ قاسم بن علا - رحمه الله علیه - سجده شکر به جای آورد و به استقبال قاصد متوجه گردید، قبل از آنکه از خانه بیرون آید مردی پست بالا در سن کهولت جبهه مصری در بر کرده و نعلین عربی پوشیده و توبره ای بر دوش گرفته به مجلس شیخ قاسم در آمد، و شیخ بعد از مصافحه و معانقه توبره را از دوش قاصد فرو گرفت و طشت و ابریق طلبید تا قاصد دست و روی از گرد راه بشست و او را در پهلوی خود نشانید، بعد از آن سفره حاضر کردند و شیخ و حضار با قاصد طعام خوردند، چون از طعام دست شستند قاصد برخاست و تویع همایون و نامه میمون [صفحه ۲۲۴] حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - را بیرون آورد، پس شیخ قاسم - رحمه الله علیه - مکتوب سعادت مصحوب را از قاصد گرفته بوسید و بر فرق سر نهاد، و بعد از آن به کاتب خود داد که او را ابو عبدالله بن ابی سلمه می گفتند، و کاتب فرمان لازم الاذعان را از شیخ گرفته گشود، و بعد از خواندن گریه و زاری و بی تابی و بی قراری بسیار نمود و دم بدم بر بکا و حزن می افزود. شیخ قاسم چون احساس گریه کاتب نمود گفت: یا ابا عبدالله خیر است؟ گفت ای شیخ ترا خیر است و مرا مکروه، شیخ گفت: چه چیز تواند بود که مرا خیر باشد و ترا مکروه نماید؟ گفت: ای شیخ مضمون این مکتوب به صدق مشحون آنست که بعد از وصول مکتوب به چهل روز ترا از شربتخانه کل نفس ذائقه الموت جرعه ممت می باید نوشید، و از جامه خانه کل من علیها فان خلعت فوات می باید پوشید، چون هفت روز از ورود این نامه عاقبت محمود بگذرد مریض گردی، و چون هفت روز به چهل روز موعود بماند علت عمی از دیده ظاهر تو مرتفع گردد، و تیرگی روزنه قصر حیات به نور بصارت مبدل شود. شیخ - رحمه الله علیه - پرسید که درین نامه به سلامت دین من اشارتی واقع شده؟ کاتب گفت: بلی صریحا بشارتی مذکور گردیده، پس شیخ بی اختیار خندید و به غایت مبتهج و مسرور گردید، و قاصد ازاری و یک خبر یمانی سرخ رنگ و عمامه ای و دو جامه و مندیلی بیرون آورد [و گفت: [صفحه ۲۲۵] حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمن - علیه و آله و علی آبائه صلوات الله الملك المنان - جهت کفن شیخ ارسال نموده. [شیخ اسباب مذکور را گرفت و با پیراهنی که حضرت امام علی نقی - علیه السلام - بعد از آنکه مدتی بر بدن اطهرش بوده به شیخ داده بود ضم کرد، و بعد از آن ترتیب کفن از برای خود نمود و گفت: [ای یاران] بعد ازین هیچ چیز مرا خوبتر و هیچ نعمتی مرغوبتر از وداع این دار فنا و خروج ازین سرای بی بقا نیست. حضار مجلس همه گریان شدند و بر مفارقت صحبت شیخ متاسف گشتند، در اثنای این حال مردی که او را عبدالرحمن بن محمد شیزی می گفتند به مجلس در آمد، و این عبدالرحمن ناصبی بود و کمال تعصب و شدت و نهایت غلو و غلظت در آن طریقه نامرضیه داشت، و او را سابقه آشنائی به سبب امور دنیائی با شیخ بود، چون عبدالرحمن به مجلس در آمد شیخ به کاتب فرمود که آن مکتوب سعادت مصحوب را بر او بخواند، حضار گفتند: ای شیخ این مرد ناصبی است، او را از امثال این معجزات چه حظ؟ شیخ گفت: راست می گوئید که او از اهل سنت است اما امید من به کرم الهی و روحانیت حضرت رسالت پناهی آنست که نصیحت من در او تاثیر کند و از شنیدن این صحیفه شریفه هدایت پذیرد. پس ابو عبدالله کاتب تویع رفیع حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - را بر عبد الرحمن خواند، چون به اخبار موت شیخ رسید عبدالرحمن گفت: ای شیخ تو مردی از اهل علم و فضل باشی، عجب می دارم که اعتقاد به امثال این سخنان می کنی و در قرآن مجید و فرقان حمید خوانده ای که حق جل و علا فرموده که: و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای [صفحه ۲۲۶] ارض تموت و جای دیگر گفته عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احدا، چون عبدالرحمن مضمون این آیات را به طریق حجت و برهان بیان نمود، شیخ فرمود که: تتمه همین آیه وافی هدایه جواب تست که فرموده الا - من ارتضی من رسول و مولا - و صاحب من آن مرضی از جانب رسول است که ملک علام در کلام واجب الاحترام خود یاد کرده، ای عبدالرحمن تو می دانی که مرض و صحت و حیات و ممات از امور اختیاری بنده نیست، اگر خواهی که صدق مضمون این مکتوب سعادت اسلوب بر تو ظاهر گردد تاریخ را محافظت کن، و هر یک از حادثات که در این مکتوب مذکور شده مثل ابتدای مرض من در روز هفتم از ورود این نامه محمود، و روشن شدن چشم من که مدت بیست و هفت سال است که نور باصره از خانه چشمم مفارقت نموده، و وفات من در روز چهارم از وصول این تویع رفیع، جمیع را ملاحظه کن،

اگر خلاف ظاهر گردد به یقین بدان که مدار اعتماد ما بر کذب و افترا، و بنای روایات و حکایات ما بر دروغ و دغا بوده، و اگر بتمامها آن بلا-زیاده و نقصان مطابق خبر واقع شود باید که خود را بعد از ظهور این چند دلالت از طریق ضلالت بازداری، و بر کمالات و فضائل و معجزات و دلائل اهل بیت رسالت شک نیاری. و بعد از آنکه شیخ سخن خود را تمام کرد حضار متفرق شدند، و شیخ در روز هفتم در تب شد، پس از چند روز مرض اشتداد یافت و در وقتی که با جمعی کثیر به طریق عیادت به مجلس شیخ حاضر شده بودیم ناگاه قطره ای چند آب از چشم شیخ روان گردید، و علت عمی بالکلیه مرتفع گشت، پس [صفحه ۲۲۷] شیخ پسرش را فرمود: ای حسن نزدیک تر آی و چشمان مرا که قبل ازین به مدتی مدید و عهدی بعید نابینا بود و الحال در کمال نور و ضیاست مشاهده نمای، پس حضار جمیع ملاحظه کردند که حدقتین شیخ در غایت صحت و صفاست و این خبر شایع است، و مردم بعد از وقوع این دلالت واضحه مکرر به خدمت شیخ می آمدند و تعجب می نمودند، چنانچه روزی ابو السائب عتبه بن عبدالله مسعودی که اقصی القضاة بغداد بود به مجلس شیخ آمد و به جهت امتحان دست خود را برابر شیخ داشت و سوال کرد که این چیست؟ و انگشترش را به شیخ نمود، شیخ گفت خاتم نقره است که نگین فیروزه دارد و بر آن سه سطر منقوش شده لیکن به طریق خواندن آن معرفت ندارم، آنگاه شیخ چون پسرش را در میان سرای خود یدی گفت: اللهم الحسن طاعتک و جنبه معصیتک، و سه نوبت این کلمات را تکرار نمود، و دوات و قلم و کاغذ طلبید و بدست خود وصیت نامه ای نوشت، و در باب بعضی از ضیاع و عقار که تصرف او در آن به و کلات حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - بود که والد ماجد آن حضرت امام حسن عسکری - صلوات الله علیه - به آن حضرت وقف کرده بود به پسرش حسن وصیت کرد، و بر محافظت آن مبالغه نمود و بعد از ادای وصیت مترصد امر الهی می بود، تا آنکه روز چهلم داعی حق را اجابت نمود و از خمخانه کل شیء سیفوت جرعه چشید و متاع حیات ازین سرای غرور به دار السرور کشید - رحمه الله علیه - و چون عبدالرحمن بر وقوع این حالات مطلع گردید بجز از اعتقاد به حقیقت آن کعبه ارباب سداد چاره ندید، و خود را در ما صدق یهدی الله لنوره من یشاء داخل گردانید و از شیعیان مخلص و معتقدان خالص [صفحه ۲۲۸] گردید. راوی گوید که چون شیخ قاسم به علا - رحمه الله علیه - در صبح روز چهلم از ورود آن مکتوب سعادت مصحوب فوت شد عبدالرحمن بن محمد شیزی را دیدم که به تشییع جنازه شیخ قیام نموده بود و از کمال حسرت و اندوه فریاد می کرد و می گفت: یا سیداه مرا بی تو حیات به چه کار آید و از زندگانی مرا در مفارقت تو عار آید چون مردمان تحسر من که نسبت به شیخ قاسم بن علا واقع شده تعجب منمائید زیرا که آنچه من از حرمت او به خدمت صاحب الامر - علیه السلام - دانسته ام شما ندانسته اید. و بعد از اندک فرصتی کتابتی از حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - به پسر شیخ قاسم بن علا رسید که نامش حسن بود، مضمونش آنکه: بشارت باد ترا که حق سبحانه و تعالی دعای پدرت را در حق تو اجابت نموده ترا به طاعت خود ملهم گردانید، و به الطاف ربانی جمیع منهیات و نامشروعات بر دل تو مکروه و ممنوع گردید. دیگر از جمله معجزات آن حضرت است آنکه روایت کرده اند از پسر ابی سوره که گفت: پدرم از مشایخ زیدیه بود در کوفه، و در آخر به تشیع اشتها یافت، روزی از پدر خود منشا ترک مذهب زیدیه [را] پرسیدم. گفت: ای پسر وقتی به زیارت قبر حضرت امام حسین - علیه السلام - رفته بودم، شبی بعد از ادای نماز عشاءین در آن منزل قصد خواب کردم، و در آن وقت که سر بر بستر نهادم سوره فاتحه می خواندم ناگاه جوانی را دیدم [صفحه ۲۲۹] نیکو روی، جبه سفیدی پوشیده که در برابر من ایستاده بود، و با من در خواندن موافقت می نمود، و آن شب با ما در همان مکان بود، علی الصبح که مردم از زیارت فارغ شدند و متوجه منازل خود بودند از حایر بیرون رفتیم، چون به کنار فرات رسیدیم به من گفت آن جوان که: تو اراده رفتن به کوفه داری؟ گفتم: بلی، پس من راه فرات پیش گرفتم و آن جوان راه بر در پیش گرفت. ابو سوره گفت: بعد از آن بر فراق و جدا شدن از او متاسف شدم و از آن راه برگشته راه صحرا پیش گرفتم، ناگاه آن جوان را دیدم که می رود، به من گفت: بیا، من بر اثر او می رفتم تا به پای قلعه مناه رسیدیم، آن جوان گفت اگر ترامیل خواب است خواب کن، گفتم: بلی بر من خواب غلبه کرده، و نزدیک به آن قلعه در خرابه ای خوابیدم، چون بیدار شدم خود را در نواحی

غری که عبارت از نجف اشرف است دیدم، پس به من گفت: یا ابا سوره می دانم که ترا اوقات به عسرت و تنگی می گذرد و کثیر العیالی، به کوفه درآی و خانه ابی طاهر زراری را طلب نمای، ابو طاهر بیرون خواهد آمد و دستهایش به خون گوسفندی که ذبح کرده باشد آلوده خواهد بود، پس بگویی که جوانی که صفتش این و اینست، و آنچه از خصوصیت حال و کیفیت مقال من دانی جهت علامت و نشان بیان کن، و بگویی می گوید که صره ای را که در زیر پایه سریر دفن نموده [ای] به من ده، و آن همیان را گرفته صرف مایحتاج خود کن. پس به کوفه درآمدم و خانه ابی طاهر را پیدا کردم و در کوفتم، دیدم که ابو طاهر از خانه اش بیرون آمد و دستش به خون مذبوحی آلوده بود، گفتم که جوانی که علامتش چنین و چنین است ترا فرموده که صره ای را که در زیر [صفحه ۲۳۰] پایه سریر مدفونست به من دهی ابو طاهر گفت سمعا و طاعة وان صره رابه من تسلیم نمود و به برکت ان صره خدای تعالی مرا از خلق مستغنی ساخت. چون بر کیفیت حال ان جوان اطلاع یافته بودم یوما فیوما محبت او در دلم متراژیدم میگردیدم و نمیتوانستم که اوچه کس بود بالاخره شخصی به من گفت که ان جوان که تو میگویی حجه بن الحسن - علیه السلام - بوده. و بعد از ان مذهب اهل البیت اختیار کردم. و ایضا مثل این روایت میکند ابو ذراحمده بن محمد بن ابی سوره و او را احمد بن محمد بن الحسن بن عبدالله التمیمی می گفتند. گفت: شبی در بر عرب راه گم کرده بودم ناگاه جوانی را دیدم بر اثر او قدمی چند رفتم خود را قریب به مقابر مسجد سهله دیدم پس متوجه من شد و گفت: این منزل منست ای پسر محمد باید به کوفه روی نزد پسر ابی زراری علی بن یحیی و با او بگویی که بدهد به توبه علامت فلان و فلان بدره دیناری را که در فلان موضع نهاده گفتم ای جوان توجّه کسی؟ گفت من حجه بن الحسنم. و دیدم که به نزدیک نوایس نشست و بدست مبارک زمین را اندکی کند چشمه ابی طاهر گردید پس وضو ساخت و سیزده رکعت نماز گزار دو مرتبه انصراف داد. پس به خانه پسر ابی زراری رفتم و در کوفتم گفت: چه کسی گفتم منم ابن ابی سوره گفت: مرا دیدن ابن ابی سوره چه رجوع است؟ و او را چه مصلحت به من رجوع؟ و به اکراه تمام از خانه بیرون آمد پس با او نشستم و حکایت خود گفتم چون این حکایت از من شنید برخواست و با من [صفحه ۲۳۱] مصافحه کرد و روی مرا بوسید و دست مرا بر چشم خود مالید و مرا به خانه در آورده به مکان لایق نشانید و صره را از زیر پایه سریر بیرون آورد و به من داد و من به سبب این معجزه ترک مذهب زیدیه کردم و شیعه شدم. مترجم خرایج بعد از نقل این معجزه می گوید: ما حصل این روایت و روایت اول یکی است لیکن بعضی از خصوصیات زیاده شده. و دیگر روایت است محمد بن هارون همدانی که گفت پانصد دینار دین بر ذمه خود از ناحیه مقدسه داشتم و اکثر اوقات به جهت ادای ان دین متفکر میبودم شبی به خاطر گذرانیدم که چند کان در تحت تصرف دارم و آنها را به پانصد و سی دینار خریده بودم الحال ان رابه پانصد دینار به ناحیه مقدسه می فروشم یعنی به وکلای حضرت صاحب الزمان علیه السلام به وجه ادای ان تسلیم مینمایم و ادای دین خود می کنم علی الصبح که از خانه بیرون آمدم قبل از انکه این اراده را با کسی در میان نهم محمد بن جعفر را دیدم گفت: امشب تو با خود قرار فروختن دکا کین داده ای؟ گفتم بلی ترا از کجا معلوم گردید؟ گفت امروز مکتوب سعادت مصحوب از خدمت حضرت صاحب الزمان - علیه و علی ابائه صلوات الرحمن - رسید مضمونش انکه ای محمد بن جعفر امشب محمد بن هارون همدانی فروختن دکا کین را با خود تصمیم داده جهت پانصد دینار که دین دارد باید که ان دکا کین را از او به پانصد دینار بخری و داخل باقی متصرفات ماسازی چون این سخن از محمد بن جعفر شنودم دکا کین را با او مبیعه شرعیه نمودم. دیگر روایت است از ابی الحسن مسترق - و این معجزه را بروجهی که یکی از بزرگان علمای امامیه ترجمه ان را در کتاب خود آورده نقل می نماید - ابو الحسن مسترق گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان که به ناصر الدوله مشهور بود حاضر شدم ذکر ناحیه به میان آمد. [صفحه ۲۳۲] من تشنیع و تعیب کردم، حسن بن عبدالله گفت: ای ابو الحسن من نیز مثل تو انکار داشتم، وقتی با عمم حسین بن حمدان بودم و اظهار انکار نمودم عمم گفت: ای فرزند ترا نصیحت می کنم بر ترک انکار، زیرا که من نیز مانند تو در مجالس سخنان بی ادبانه می گفتم تا آنکه حقیقت این امر بر من ظاهر گردید، و بر آنچه بودم از آن استغفار نمودم، و نمی خواهم که تو نیز انکار نمایی، گفتم: ای عم آن چه بود که ترا روی نمود و ابواب محبت بر روی تو گشود؟ گفت: وقتی که مامور شدم به حکومت قم، در آن زمان کار بر

خلیفه دشوار شده بود، زیرا که هر که از جانب خلیفه به حکومت ایشان مقرر می شد با او محاربه می نمودند، و آنان از ارکان دولت عباسیان که با ایشان محاربه نمودند مغلوب گشتند، و خلیفه را ازین سبب خاطر به غایت مکدر بود، و دائم الاوقات در رفع ایشان تفکر می نمود، تا آنکه لشکر بسیار از پیاده و سوار به امر او فراهم آوردند، و مرا برایشان امیر گردانیدند، و جمیع ایشان را مامور امر من ساخت، پس به امر خلیفه متوجه آن طایفه شدم، و چون نزدیک به آن دیار رسیدم در موضعی که فرود آمده بودیم صید بسیار و آهوی بیشمار دیدم، ذوق شکار بر من غالب شد، با جمعی از پیاده و سوار متوجه شکار شدم، در اثنای شکار آهویی از پیش من بدر رفت و من بر اثر آن آهو تاختم، و بعد از تردد بسیار دیدم که آن صید بدرون نهی در آمد، من نیز از عقب او در آمدم، گمان بردم که آن نهی شاید که تنگتر گردد و مرا گرفتن آن آهو میسر شود، هر چند پیشتر رفتم آن نهی وسیع تر شد به حدی که از گرفتن آن صید مایوس شدم، و قصد مراجعت نمودم، ناگاه جوانی دیدم که بر مرکبی شهبای سوار بود، و عمامه ای از خز سبز بر سر بسته، و مرد و مرکب مستغرق آهن و فولاد بود، و چنانچه غیر از چشم راکب و مرکب چیزی دیگر نمی نمود، و موزه های سرخ [صفحه ۲۳۳] در پا داشت، گفت: ای حسین - و از روی حرمت نام من نبرد، و به کنیت خطاب نکرد - گفتم: چه می فرمایی و به چه خدمت امر می نمایی؟ گفت: چرا مذمت فرقه ناجیه شیعه می کنی، و خمس مال خود را به چه سبب از اصحاب من منع می نمایی؟ از استماع کلام خجسته فرجام آن جوان مهابت بر من کار کرد که رعشه بر اعضای من افتاد، و به مثابه ای از آن جوان ترسان گشتم که در مدت عمر هرگز خود را به آن حال ندیده بودم، گفتم: ای سید من به هر چه امر کنی فرمان بردارم و بانچه فرمایی بجای آرم، پس گفت: هر گاه برسی به آن موضع که الحال قصد آن داری و بی مشقت مجادله و تشویش محاربه و مقاتله آن دیار ترا در قبضه اقتدار و اختیار در آید و جمعیت و اسباب بیرون از حد شمار به تصرف در آری، باید که خمس آن را به اهل خمس برسانی، گفتم: سمعا و طاعه، پس گفت: چون مطیع امر و منقاد فرمان شدی الحال به صحت و سلامت برو که ترا رخصت انصراف و جمعیت بی مخاصمت و خلاف دادیم. این گفت و عنان مرکب بگردانید و از نظرم غایب گردید، و خوف و رعب من از غایب شدن آن جوان زیاده شد، به حیثیتی که مطلقا از حال خود خبر نداشتم، و چون بعد از اندک فرصتی مرا افاقتی حاصل شد از همان راه که آمده بودم مراجعت به لشکر خود نمودم، و این قصه را بتمامها فراموش کردم. بعد از آن متوجه محاربه و مقاتله شدم، و چون نزدیک به اهل دیار رسیدم، دیدم که جمیع ایشان از روی مصالحه و انقیاد پیش آمده خود را از حرب و پیکار باز داشته اند، و خز این و دفاین بیرون از حساب بدست آوردیم و به دارالسلام بغداد دوستکام و محصل المرام مراجعت کردیم، و من همه [صفحه ۲۳۴] وقت از سرعت این فتح و اخذ این نعمت و جمعیت بی جنگ و کارزار تعجب بسیار می داشتم، و حصول این وقایع را از قوت طالع خود می انگاشتم، تا آنکه روزی در منزل خود به اعزاز تمام و استیلاء مالا کلام نشسته بودم، ناگاه شخصی که او را محمد بن عثمان عمری می گفتند به مجلس من در آمد و بر بالا متکای من نشست، چون مرا با او سابقه معرفتی نبود از این نوع نشستن غضب بر من استیلا یافت، و هر چند به کنایه خواستم که او را از آن موضع برخیزانم مطلقا ملتفت به من نشد، و مردم بسیار به مجلس من در می آمدند و من از نشستن او بر آن محل خجل و منفعل می شدم، و علاجی نداشتم تا آن وقت که مردم از مجلس من بیرون رفتند، پس نزدیک من نشست و گفت: سری دارم، اگر رخصت دهی با تو در میان نهم، گفتم: بگوی، گفت: آن جوان که بر مرکب شهبای سوار بود و در فلان نهی با تو ملاقات نمود می گوید که به آنچه وعده نموده بودی وفا کن چون این حدیث از محمد بن عثمان شنیدم آن جوان به خاطر رسید، و آنچه از نصیحت او فراموش کرده بودم به یاد آوردم، و رعشه بر من افتاد و موی ها در بدنم راست ایستاد بنا بر مهابتی که از آن جوان مرا در خاطر قرار گرفته بود، پس گفتم: سمعا و طاعه و دست قاصد گرفته در خزاین گشودم و جمیع آنچه در تصرف داشتم به او تخمیس نمودم، و قاصد خمس جمیع را در تصرف آورده از منزل من بیرون رفت. و از آن تاریخ دیگر با اهل تشیع مختلط و مرتبط بودم، و محبت و مودت ایشان را بر خود لازم دانستم، و چگونگی اطوار و کیفیت احوال ایشان مرا متاثر می ساخت، تا بالاخره از ایشان شدم و ترک متابعت مخالفان اهل البیت گرفتم، و

الحال بر آن اعتقاد راسخ وقائم و بر آن عقیده ثابت و جازم پس گفت حسن بن عبدالله بن حمدان که: از آن وقت که این قصه را از [صفحه ۲۳۵] عم خود شنیدم در هیچ محل و مکان از روی استخفاف به جانب یکی از اهل تشیع ننگریستم و حرمت ایشان می داشتم و طریق تشیع را بگذاشتم. دیگر روایت است از ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه که گفت: در سال سیصد و سی و هفت از هجرات به بغداد رسیدم، و عزیمت حج داشتم، و در آن سال جمعی از قرامطه حجر الاسود را بعد از آنکه از بیت الله الحرام برده بودند رد نمودند، و خانه کعبه را از نو می ساختند که حجر را در موضع خودش نصب نمایند، و من در کتب معتبره خوانده بودم که حجر الاسود را اگر از موضعش بردارند هیچ کس نصب آن نمی تواند نمود الا آن کسی که در آن زمان حجت باشد از خدای تعالی بر خلق، همچنانکه در زمان حجاج و هشام حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - نصب نموده بود، و تمامی همت من مصروف بود بر آنکه در آن سال به مکه رسم و ملازمت با سعادت آن کسی را که نصب حجر الاسود نماید دریابم. اتفاقاً در آن تاریخ که در بغداد بودم مرض شدیدی مرا پدید آمد و مدتی بر بستر بیماری خوابیدم و از سفر حج باز ماندم، و از استیلای مرض بر خود ترسیدم، عریضه ای مصحوب قافله حاج بدست شخصی هشام نام فرستادم، به قصد آنکه اگر مرا سعادت خدمت آن کسی که ناصب حجر الاسود است روی نداد، شاید که مکتوب مخالفت اسلوب مرا قاصد به مجلس شریف آن حضرت رساند، و بدین تقریب مرا مذکور محفل منیف آن سرور گرداند، و ایضا معلوم نماید که درین ثقل و بیماری ابواب صحت و سبکباری حضرت باری بر من خواهد گشود، یا آنکه مرا تهیه اسباب سفر آخرت باید نمود. هشام گوید: چون به مکه رسیدم شخصی را با خود به مسجد الحرام بردم که از تشویش ازدحام عوام مرا محافظت نماید، و به معاونت او می رفتم تا به نزدیک خانه کعبه رسیدم، جمعی را دیدم که ایشان قصد آن داشتند که [صفحه ۲۳۶] حجر الاسود را به موضع اول نصب کنند، و هر یک از ایشان که آن سنگ را به محل خود می نهاد حجر قرار نمی گرفت و می افتاد، تا جمیع مردمان ازین واقعه حیران شدند، و مطلقاً قدرت به نصب حجر نیافتند. ناگاه دیدم که از جانب در مسجد الحرام جوانی گندمگون نیکو روی با وجاهت تمام و مهابت مالا کلام متوجه بیت الحرام شد، و چون نزدیک به رکن حجر الاسود رسید، حجر الاسود را استلام فرمود و آن را در محلی که اول بوده نصب نمود، و حجر به جای خود قرار گرفت و بدین سبب فریاد از خواص و عوام و حضار مسجد الحرام برآمد، و مرا کثرت ازدحام عوام از دریافت ملازمت آن حضرت در آن مقام مانع شد، مکث کردم تا متوجه به بیرون شد، و نظر از آن سرور بر نمی داشتم، و بر اثر آن حمیده سیر می رفتم و آن حضرت به هر جانب که روانه می شد مردم راه می دادند، و مرا تمامی همت مصروف بر آن بود که خود را به خدمت او رسانم. چون از میان مردمان بیرون رفت و به طرفی که خالی بود از کثرت خلائق رسید بایستاد و مرا آواز داد، چون به نزدیک آن حضرت رسیدم فرمود که: بیا و مکتوبی که داری بده، پس رقعہ را بیرون آورده بوسیدم و بدستش دادم، قبل از آنکه نامه را بگشاید و بخواند گفت: او را از این علت خوفی و ضرری نیست، و بعد از سی سال دیگر او را توجه به دارالقرار میسر خواهد شد. و چون این حال را مشاهده نمودم مرا از ازدیاد شوق صحبت آن حضرت گریه دست داد، و چون چشم گشودم آن جوان را ندیدم. راوی گوید چون این هشام از مکه متبرکه که به دارالسلام بغداد مراجعت نمود، و به ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه جمیع قصه را شرح داد، از بهجت این خبر خیر اثر مرضش به صحت مبدل گردید، و مدت سی سال دیگر عمر گذرانید، و بعد از آن او را اندک مرضی روی نمود، و ابوالقاسم جمیع [صفحه ۲۳۷] دوستان خود را احضار فرمود، و جمیع مهمات خود را با ایشان در میان آورده وصیت کرد، و در تحصیل کفن و ترتیب اسباب غسل و مدفن استعجال نمود، دوستان با او گفتند که: از این مرض که تو داری مطلقاً ما را مظنه فوت نیست، گفت: ای دوستان اگر شما از حکایت هشام که قبل از این به سی سال واقع شده بود فراموش کرده اید من فراموش نکرده ام، و همه وقت متذکر آن تاریخ بوده ام، و یقین می دانم که از این مرض صحت نمی یابم. پس به تهیه تجهیز و تکفین پرداختند، و مایحتاج او را مهیا ساختند و بعد از وصیت به سه روز داعی حق را اجابت نمود. علیه رحمه الله الملك المعبود. دیگر روایت است از ابی غالب زراری که گفت: در کوفه می بودم، و در میان بنی هلال تاهل نمودم، روزی میان

من و زوجه من اندک خوشنوی واقع شد، و منازعه به جایی رسید که منکوحه من از کمال خشم از خانه بیرون آمده به میان اقوام خود رفت، و من روزی چند تغافل کردم و با کسی از ایشان حکایت خود و شکایت او نگفتم و نکردم، و تغافل من سبب آن شد که ایشان نیز از من اعراض کردند و بعد از آن هر چند سعی نمودم مفید نیفتاد، و از این حیثیت بسیار پریشان و متالم شدم، بنابر آنکه به غایت مایل به آن جمله بودم، و چون از سعی و تردد اثری ظاهر شد به غیر از سفر علاجی ندیدم، با جمعی که متوجه به دار السلطنه بغداد بودند همراه شدم، و بعد از قطع شیخ ابو القاسم بن روح در آمدم، و در آن زمان بنابر آنکه شیخ - رحمه الله علیه - از خلیفه زمان خوف داشت گوشه ای اختیار کرده مخفی بود. چون به مجلس شیخ در آمدم گفت: اگر حاجتی هست نام خود را بر جایی بنویس که با رسایل خود به خدمت صاحب الزمان - علیه و علی آبائه صلوات الرحمن - ارسال کنم، و در حین ورود جواب ترا خبردار گردانم. پس به امر شیخ حسین بن روح - روح الله روحه - نام خود را در میان [صفحه ۲۳۸] اسامی ارباب سوال که بر صحیفه مرقوم بود نوشتم، و روز دیگر متوجه به زیارت عسکریین شدم، و بعد از ادراک شرف زیارت به بغداد مراجعت نمودم، چون به خدمت شیخ رسیدم صحیفه ای را که نامهای اصحاب حاجت بر آن مکتوب بود بیرون آورد، در تحت اسم هر کس جوابی بر طبق آنچه در خاطر داشت مرقوم بود، و در زیر نام من به قلم معجز رقم نوشته بود که: بشارت باد به زراری که خدای سبحانه و تعالی زوجه اش را با او الفت داد و منازعه را از میان ایشان مرفوع ساخت. و آنچه در خاطر داشتم به جواب تمام آن فایز شدم. پس شیخ را وداع کردم و از بغداد بیرون آمده متوجه کوفه گردیدم، و چون به مقصد رسیدم روز دیگر جمعی از اقبای زوجه من به نزد من آمدند و زبان به ملاحظت گشودند و از تقصیرات ما سلف اعتذار نمودند و زوجه مرا باحسن الحال به منزل من مراجعت فرمودند، و از آن روز دیگر میان من و او مخالفت واقع نشد و دیگر از منزل من بی رخصت من بیرون نرفت. یکی از علمای امامیه در کتابی که در مناقب عترت طاهره تالیف نموده می فرماید که: قائلین به بقای حضرت مهدی - علیه السلام - قصه ها در فیض رسانیدن آن حضرت به شیعیان و شفا دادن او بیماران را، و فایده ها به خلق رسانیدن، و دستگیری کردن در ماندگان، نقل کرده اند، که اگر همه را جمع کنی کتابی عظیم می شود. از آن جمله دو حکایت است که صاحب کشف الغمه نقل کرده و مشهور است، و او گفته است که چون این دو حکایت [صفحه ۲۳۹] به زمان ما نزدیک است و از برادران ثقه صحیح القول شنیده ام، و آن دو کس که این دو حکایت بر ایشان واقع شده در ایام حیات من فوت شده اند، و من ایشان را ندیده ام اما پسران ایشان را دیده ام، و شک در وقوع آن دو حکایت ندارم، نقل می کنم. جامی نیز آن دو حکایت را در کتاب شواهد النبوه ازو نقل کرده. یکی آنست که در عهد مستنصر عباسی از دیهی که آن را هرقل نام است و از توابع حله است اسماعیل بن حسن نام مردی را در ران چپ به مقدار قبضه آدمی چیزی که آن را توته گویند - نعوذ بالله منها - برآمد، و در هر فصل بهار می ترکید و از آن خون و چرک می رفت، و این الم او را از همه شغلی باز می شادت، و نماز کردنش مشکل بود، به حله آمد و به خدمت رضی الدین علی بن طاوس رفت و از این کوفت شکوه نمود، سید جراحان حله را حاضر نموده آن را دیدند، و همه گفتند این توته بر بالای رگ اکحل برآمده است و علاج آن نیست الا بریدن، و اگر این را ببریم شاید رگ اکحل بریده شود، و آن رگ هر گاه بریده شد اسماعیل زنده نمی ماند، و درین بریدن چون خطر عظیم است مرتکب آن نمی شویم. سید با اسماعیل گفت: من به بغداد می روم باش تا ترا همراه ببرم و به اطبا و جراحان بغداد بنمایم، شاید وقوف ایشان بیشتر باشد و علاجی توانند کرد، و چون به بغداد آمد و اطبا و جراحان بغداد را طلبید ایشان نیز جمیعا [صفحه ۲۴۰] همان تشخیص کردند و همان عذر گفتند، و اسماعیل دلگیر شد، سید مذکور با او گفت حق تعالی نماز ترا با وجود این نجاست که به آن آلوده ای از تو قبول می کند، و صبر کردن درین الم بی اجری نیست، اسماعیل گفت: پس چون چنین است به زیارت به سامره می روم و استغاثه به ائمه هدی می برم، و متوجه سامره شد. صاحب کشف الغمه می گوید: از پسرش شنیدم که می گفت از پدرم شنیدم که: چون به آن مشهد منور رسیدم، و زیارت امامین همامین امام علی نقی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - کردم، و به سردابه رفتم و شب در آنجا به حق تعالی بسیار نالیدم، و به صاحب الامر استغاثه بردم و صبح

به طرف دجله رفته جامه را شستم و غسل زریات کردم، و ابریقی که داشتم پر آب کردم، و متوجه مشهد شدم که یک بار دیگر زیارت کنم، به قلعه نرسیده چهار سوار دیدم که می آیند، و چون در حوالی مشهد جمعی از شرفاخانه داشتند گمان کردم که مگر از ایشان باشند، چون به من رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته اند، یکی از ایشان خطش دمیده بود و یکی از آن چهار نفر پیری بود پاکیزه وضع، که نیزه ای در دست داشت، و دیگری شمشیری حمایل کرده و فرجیه ای بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک بسته و نیزه ای بدست گرفته، پس آن پیر در دست راست قرار گرفت و بن نیزه را بر زمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ ایستادند و صاحب فرجیه در میان راه مانده بر من سلام کردند، جواب سلام دادم فرجیه پوش گفت: فردا روانه می شوی؟ گفتم: بلی، گفت: پیش آی تا بینم که چه چیز ترا در آزار دارد، مرا به خاطر [صفحه ۲۴۱] رسید که اهل بادیه احترازی از نجاست نمی کنند، و تو غسل کرده ای و رخت را به آب کشیده و جامه ات هنوز تر است اگر دستش به تو نرسد بهتر باشد، درین فکر بودم که خم شده مرا به طرف خود کشید و دست بر آن جراحت نهاده فشرد چنانچه به درد آمد، و راست شده بر زین قرار گرفت، مقارن آن حال آن شیخ گفت: افلحت یا اسمعیل! من گفتم: افلحت و افلحتم، و در تعجب افتادم که نام مرا چه می دانند، باز همان شیخ که با من گفت خلاص شدی و رستگاری یافتی گفت: امام است، امام! من دویده ران و رکابش را بوسیدم، امام - علیه السلام - راهی شد و من در رکابش می رفتم و جزع می کردم، به من گفت: برگرد، من گفتم: از تو هرگز جدا نشوم، باز فرمود که: برگرد که مصلحت تو در برگشتن است، و من همان حرف را اعاده کردم، پس آن شیخ گفت: ای اسماعیل شرم نداری که امام دوبار فرمود برگرد و خلاف قول او می کنی؟ این حرف در من اثر کرد، پس ایستادم، و چون قدمی چند دور شدند باز به من ملتفت شده فرمود چون به بغداد رسی مستنصر ترا خواهد طلبید و به تو عطایی خواهد کرد، از او قبول مکن، و به فرزند ما رضی بگو که چیزی در باب تو به علی بن عوض بنویسد که من به او سفارش می کنم که هر چه تو خواهی بدهد. من همانجا ایستاده بودم تا از نظر من غایب شدند، و من تاسف بسیار خورده ساعتی همانجا نشستم، و بعد از آن به مشهد برگشتم، اهل مشهد چون مرا دیدند گفتند: حالت متغیر است، آزار داری؟ گفتم: نه، گفتند: با کسی جنگی و نزاعی کرده ای؟ گفتم: نه، اما بگوئید که این سواران را که از اینجا گذشتند دیدید؟ گفتند: ایشان از شرفا باشند، گفتم شرفا نبودند، بلکه یکی از ایشان امام بود، پرسیدند که: آن شیخ یا صاحب فرجیه؟ گفتم: صاحب فرجیه، گفتند: زخمت را به او نمودی؟ گفتم: بلی، آن را فشرد و درد کرد، [صفحه ۲۴۲] پس ران مرا باز کردند اثری از آن جراحت نبود، و من خود هم از دهشت به شک افتادم و ران دیگر را گشودم اثری ندیدم، و در این حال خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند، و اگر اهل مشهد مرا خلاص نمی کردند در زیر دست و پا رفته بودم، و فریاد و فغان به مردی که ناظر بین النهرین بود رسید و آمده ماجرا را شنید و رفت که واقعه را بنویسد، و من شب در آنجا مانده صبح جمعی مرا مشایعت نمودند و دو کس همراه کردند و برگشتند و صبح دیگر بر در شهر بغداد رسیدم، دیدم که خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند و هر که می رسد از او اسم و نسبش را می پرسند، چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند بر سر من هجوم کردند و رختی را که ثانی پوشیده بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود که روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسید، و مردم را از من دور کرد، و ناظر بین النهرین نوشته بود صورت حال را و به بغداد فرستاده و او ایشان را خبر کرده بود، پس سید فرمود که: این مردی که می گویند شفا یافته تویی که این غوغا درین شهر انداخته یی؟ گفتم: بلی، از اسب به زیر آمده ران مرا باز کرد، و چون زخم را دیده بود و از آن اثری ندید ساعتی غش کرد و بیهوش شد، و چون به خود آمد گفت: وزیر مرا طلبیده و گفته که از مشهد این طور نوشته آمده، و می گویند که آن شخص به تو مربوط است، زود خبر او را به من برسان. و مرا با خود به خدمت آن وزیر که قمی بود برده گفت که: این برادر [صفحه ۲۴۳] من و دوسترین اصحاب منست، وزیر گفت: قصه را به جهت من نقل کن، از اول تا به آخر آنچه بر من گذشته بود نقل نمودم، وزیر فی الحال کسان به طلب اطبا و جراحان فرستاد، و چون حاضر شدند فرمود: شما زخم این مرد را دیده اید؟ گفتند: بلی، پرسید که دواي آن چیست؟ همه گفتند: علاج او منحصر در بریدن است، اما اگر ببرند

مشکل که بزید و زنده بماند، پرسید که: بر تقدیری که نمیرد تا چند گاه آن زخم به هم آید؟ گفتند: اقلا دو ماه آن جراحت باقی خواهد بود، و بعد از آن شاید مندمل شود، و لیکن در جای آن گوی سفید خواهد ماند که از آنجا مو نروید، باز پرسید که: شما چند روز شد که زخم او را دیده اید؟ گفتند: امروز دهم است، پس وزیر ایشان را پیش طلبیده ران مرا برهنه کرد، ایشان دیدند که با ران دیگر اصلا تفاوتی ندارد و اثری به هیچ وجه از آن کوفت نیست، در این وقت یکی از اطبا که از نصاری بود صیحه ای زد گفت: و الله هذا من عمل المسيح! یعنی به خدا قسم که این شفا یافتن نیست مگر از معجز مسیح یعنی عیسی بن مریم! وزیر گفت: چون عمل هیچ یک از شما نیست من می دانم عمل کیست! و این خبر به خلیفه رسیده وزیر را طلبید، وزیر مرا با خود به خدمت خلیفه برد، و مستنصر مرا امر فرمود که آن قصه را بیان کنم، و چون نقل کردم و به اتمام رسانیدم خادمی را فرمود که کیسه ای را که در آن هزار دینار بود حاضر کرد، و مستنصر به من گفت: این مبلغ را نفقه خود کن، من گفتم: حبه ای را از این قبول نمی توانم کرد، گفت: از که می ترسی؟ گفتم: از آنکه این عمل اوست، زیرا که او امر نمود که از ابو جعفر چیزی قبول مکن! پس [صفحه ۲۴۴] خلیفه مکدر شده بگریست. و صاحب کشف الغمه می گوید: از اتفاقات حسنه اینکه روزی من این حکایت را از برای جمعی نقل می کردم، چون تمام شد دانستم که یکی از آن جمع شمس الدین محمد پسر اسماعیل است و من او را نمی شناختم، ازین اتفاق تعجب نموده گفتم: تو ران پدر را در وقت زخم دیده بودی؟ گفت: نه در آن وقت کوچک بودم، ولی در حال صحت دیده بودم و مو از آنجا برآمده بود و اثری از آن زخم نبود، و پدرم هر سال یک بار به بغداد می آمد و به سامره می رفت و مدتها در آنجا بسر می برد و می گریست، و تاسف می خورد و به آروزی آنکه مرتبه دیگر آن حضرت را ببیند در آنجا می گشت، و یک بار دیگر آن دولت نصیبش نشد، و آنچه من می دانم چهل بار دیگر به زیارت سامره شتافت و شرف آن زیارت را دریافت، و در حسرت دیدن حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - ازدنیا رفت. حکایت دیگر آنست که صاحب کشف الغمه - رحمه الله تعالی - می گوید که: حکایت کرد از برای من سید باقی بن عطوه علوی حسنی که پدرم عطوه زیدی بود و او را مرضی بود که اطبا از علاجش عاجز بودند، و او از ما پسران آزرده بود، و منکر بود میل ما را به مذهب امامیه، و مکرر می گفت من تصدیق شما نمی کنم و به مذهب شما قائل نمی شوم تا صاحب شما مهدی نیاید و مرا ازین مرض نجات ندهد اتفاقا شبی در وقت نماز خفتن ما همه یک جا جمع بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که می گوید: بشتابید چون به تندی به نزدش رفتیم، گفت بدوید و صاحب خود را دریابید که همین لحظه از پیش [صفحه ۲۴۵] من بیرون رفت، و ما هر چند دویدیم کسی را ندیدیم، و برگشته پرسیدیم که چه بود؟ گفت شخصی به نزد من آمده گفت: یا عطوه من گفتم: تو کیستی؟ گفت: من صاحب پسران توام، آمده ام که ترا شفا دهم، و بعد از آن دست دراز کرد و بر موضع الم من دست مالید، و من چون به خود نگاه کردم اثری از آن کوفت ندیدم. و مدتهای مدید زنده بود و با قوت و توانایی زندگانی کرد. و من از غیر پسران از جمعی کثیر این قصه را پرسیدم و همه به همین طریق بی زیاد و کم نقل نمودند. صاحب کشف الغمه بعد از نقل این دو حکایت می گوید که: امام - علیه السلام - را مردمان در راه حجاز و غیره بسیار دیده اند که یا راه گم کرده بوده اند، یا درماندگی داشته اند، و آن حضرت ایشان را خلاصی داده و ایشان را به مطلب خود رسانیده، و اگر خوف تطویل نمی بود ذکر می کردم. راقم این اربعین می گوید: میانه من و خدا که می شناسم دردمندی را که مکرر آن حضرت را دیده و در بعضی از اوقات به مرضی مهلک گرفتار بود که آن حضرت او را شفای کامل کرامت فرموده. و در حدیث مذکور است که هر سال در موسم حج آن حضرت در مکه حاضر می شود و مردمان را می بیند و می شناسد، و ایشان او را می بینند و نمی شناسند. و حدیث دیدن غانم هندی آن حضرت را نزد راویان حدیث شهرت عظیم داشته و دارد. ابن بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه حکایتی نقل کرده و گفته که: از شیخی که از اصحاب حدیث و معتمد علیه بود، و نامش احمد بن فارس الادیب بود، شنیدم که گفت: به همدان رسیدم و طایفه ای را که مشهور [صفحه ۲۴۶] به بنی راشد بودند دیدم و همه را بر مذهب امامیه یافتم، و آثار رشد و صلاح و تقوی و فلاح از ایشان ظاهر بود، از سبب تشیع ایشان پرسیدم، از آن میان پیری نورانی که آثار

زهد و صلاح و تقوی و فلاح از سیمای او هویدا بود گفت: سبب تشیع ما آنست که جد بزرگ ما که این طایفه به او منسوبند به حج رفت، و در برگشتن بعد از طی یک دو منزل از بادیه به قضای حاجتی یا ادای نمازی از رفقا دور می شود، و خوابش می برد، و بعد از بیداری از قافله اثری نمی بیند، می گفت که چون خود را تنها و بی کس یافتم سراسیمه در آن صحرا پاره ای دویدم، و چون قوتم نماند به خدا نالیدم و گریستم، و در آن حیرت و اضطراب زمینی سبز و خرم به نظرم درآمد، متوجه آن موضع شدم، زمینی دیدم که در سبزی و طراوت دم از بهشت می زد، و در آن میان قصری می نمود، با خود گفتم درین بادیه هولناک این دشت سبز و این قصر رفیع که از هیچ کس نام و نشانش نشنیده ای چه طور جایی باشد و کجا تواند بود؟ تا به در قصر رفتم دو جوان سفیدپوش بر در آن قصر دیدم، سلام کردم، جواب بصواب دادند و گفتند: بنشین که خدا را با تو نظری است و خیر تو خواسته، و یکی داخل قصر شد و بعد از لحظه ای بیرون آمده گفت: برخیز، و مرا بدرون قصر برد، به هر طرف نگاه کردم به آن خوبی عمارتی ندیده بودم، به در صفا رسیدم پرده ای دیدم آویخته بود، پرده را برداشته مرا داخل صفا کرد، در میان صفا تختی دیدم و بر روی تخت جوانی خوش روی خوش موی خوش لباس تکیه کرده بود، و بر بالای سرش شمشیری دراز آویخته و از نور روی او آن خانه آنچنان روشن بود که گفتم مگر شب چهارده طالع شده است، سلام کردم، از روی لطف جواب داده مهربانی نمود، و گفت: می دانی من کیستم؟ گفتم: و الله که نمی دانم و نمی شناسم، فرمود که: من قائم آل محمدم - علیهم [صفحه ۲۴۷] السلام - منم که در آخر الزمان ظهور و خروج خواهم نمود، و با این شمشیر که می بینی زمین را از عدل و راستی پرخواهم ساخت، چنانچه از ظلم و جور پرشده باشد. من چون این کلام را از آن حضرت شنیدم به سجده افتادم و روی بر خاک می مالیدم، فرمود که: چنین مکن و سر از زمین بردار، و چون سر برداشتم فرمود که: نام تو فلان بن فلان است و از همدانی؟ گفتم: راست فرمود ای مولای من گفت: دوست می داری که به خانه و اهل خانه برسی؟ گفتم: بلی یا سیدی، فرمود که: خوبست که اهل خود را به هدایت بشارت دهی و آنچه دیدی و شنیدی با ایشان بگویی. و اشاره به خادم کرد، خادم دست مرا گرفت و کیسه ای زر به من داد، و مرا از قصر بیرون آورد، و اندک راهی با من آمد، چون نگاه کردم مناره و مسجد و درختها و خانه ها دیدم، از من پرسید که: این موضع و محل را می شناسی؟ گفتم: بلی در حوالی شهر ما دهی است که آن را اسدآباد می گویند، این به آن می ماند، گفت: بلی این اسدآباد است، به سلامت برو، و چون ملتفت شدم رفیق خود را ندیدم، و چون کیسه را گشودم چهل دینار یا پنجاه دینار در آن کیسه بود و از برکت آن به ما نفعهای بسیار رسید، و تا دیناری از آن زر در خانه ما بود خیر و برکت با ما بود، و تشیع از برکت وجود او در سلسله ما ماند، و تا قیامت قائم خواهد بود. شیخ سدید سعید محمد بن محمد بن نعمان حارثی که ملقب است به مفید - علیه رحمه الله الملک المجید - در کتاب ارشاد می فرماید آنچه حاصل مضمونش اینست که: بعضی از دلایل بر امامت آن حضرت که عقل و استدلال صحیح اقتضای آن می کند آنست که: می باید در هر زمان سلطان عادل باشد که [صفحه ۲۴۸] مردمان به سبب وجود او به صلاح نزدیکتر و از فساد دورتر باشند، و مستغنی باشد از رعایای خود در احکام و علوم، و عقل حکم بر این می کند که محال است که در میان مکلفان آن طور سلطان عادل نباشد، از جهت آنکه کل صاحبان نقصان محتاجند به کسی که مودب گناهکاران و مقوم عاصیان و رادع غاویان و تعلیم دهنده جاهلان و آگاه کننده غافلان و محذر گمراهان و مقیم حدود و منفذ احکام و فاصل میان اهل اختلاف و نصب کننده امرا و سد کننده ثغور و حافظ اموال و حامی بیضه اسلام و جمع کننده مردمان در روزهای جمعه و در روزهای عید باشد، و دلیل قائم است بر اینکه آن سلطان عادل می باید معصوم باشد تا محتاج به امام دیگر نباشد، و ضرور است و خوب نص بر امامت او زیرا که عصمت از امور باطنی است، و ظهور معجزه از او و به اتفاق اهل حق کسی که این صفات در امور موجود است بعد از حضرت امام حسن عسکری فرزند او مهدی است - علیهما السلام - بر وجهی که بیان کردیم آن را، و این اصلی است که با آن محتاج نیستیم در باب امامت به روایت نصوص و تعداد آنچه آمده است در امامت از اخبار، و حال آنکه با این براهین عقلیه دلایل نقلیه نیز در باب امامت حضرت مهدی که فرزند حضرت امام حسن عسکری است وارد است از طرقی که منقطع

است به آن اعذار. انتهی کلامه، رفع الله مقامه. باید دانست که حضرت صاحب را - علیه السلام - دو غیبت است صغری و غیبت کبری، و حکایاتی که مذکور شد اکثر آن در غیبت کبری بوده، و اما در غیبت صغری که مدت آن هفتاد و چهار سال بوده بعضی از خلص شیعیان به خدمت او - علیه السلام - می رسیده اند، و مسائل مشکله خود را می پرسیده اند، و بعضی را که آن دولت میسر نبوده به خدمت و کلای آن حضرت می رسیده اند و مسائل و حاجات و مشکلات خود را برایشان [صفحه ۲۴۹] عرض می کرده اند، و ایشان به امام - علیه السلام - عرض می نموده اند و جواب می گرفته اند، و در آن مدت از نام آن حضرت گاهی به م ح م د و گاهی به صاحب و حجت و قائم و مهدی تعبیر می نموده اند، و الحال نیز چنین است، و تا آن حضرت ظهور نکند رخصت تسمیه نیست، و مکان امام را ناحیه مقدسه می گفته اند، و در احادیث منع واقع شده از تصریح به نام و کنیت آن حضرت پیش از ظهور آن حضرت، هرگاه مقصود آن ولی حضرت معبود باشد. و نام و کلای آن حضرت و توقیعات او - علیه السلام - که به خواص خود نوشته در کتب معتبره مذکور است، و از ابتدای ولادت آن حضرت تا روز آخر غیبت اولی، و بعد از آن تا به این زمان معجزات عظیمه ای که از آن حضرت ظاهر شده که هر یک از آن شاهد عدل است بر وجود آن حضرت - علیه السلام - در دفاتر روایات ثقات مسطور است، و حکایات و روایات صحیحه صریحه نیز از طرفین مرویست که موید این معنی است، مثل حکایت بحر ایض و جزیره خضر او حکایت مدینه الشیعه و شهری که در اقصی زمین مغرب است، که از خوف اطناب درین مختصر محرر نگردید. و بسیاری از شیعیان و موالیان بوده اند که در زمان غیبت کبری به خدمتش مشرف شده اند، و در کشف الغمه و فصول المهمه و کمال الدین و خرایج و غیرها بعضی از آن که به بعضی از صاحبان آن کتب رسیده نوشته اند، و آنکه در حدیث واقع است که من یدعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کاذب با این اخبار منافات ندارد، چنانکه بر مقتضیان آثار ائمه اطهار ظاهر است، و توجیه و توضیح این معنی [را]، این خوشه چین خرمن محدثین در کتاب ریاض المومنین نموده، هر که خواهد که بر آن اطلاع یابد به آن [صفحه ۲۵۰] کتاب رجوع نماید.

نام آنهایی که صاحب را دیده و به خدمتش رسیده اند از وکلا و غیر وکلا

و توقیعات به جهت ایشان بیرون آمده در اکثر کتابها خصوصا در کتاب کمال الدین و کتاب کشف الغمه مذکور است. اولاً از وکلا: عمری و پسرش که در بغداد بودند به خدمت آن حضرت می رسیده اند، و حاجز و بلالی و عطار، و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار، و از کوفه عاصمی، و از قم محمد بن اسحاق، و از همدان محمد بن صالح، و از ری بسامی [و اسدی] و آذربایجان قاسم بن علا، و از نیشابور محمد بن شاذان. اینها همه از وکلای آن حضرت بوده اند و به خدمتش می رسیده اند. و [ثانیاً] از غیر وکلا: از اهل بغداد ابوالقاسم بن ابی حلیس، و ابو عبدالله [کندی، و ابو عبدالله جنیدی، و هارون قزاز، و نیلی، و ابوالقاسم ابن دبیس، و ابو عبدالله] بن روح، و مسرور طباطبائی غلام ابی الحسن - علیه السلام -، و احمد و محمد پسران حسن، و اسحاق کاتب [از خاندان نوبخت] و صاحب فراء، و صاحب کیسه سر به مهر، و از همدان [صفحه ۲۵۱] محمد بن کشمرد، و جعفر بن حمدان [و محمد بن هارون بن عمران] و از دینور حسن بن هارون و احمد و برادرش و ابوالحسن، و از اصفهان ابن بادشاله، و از حمیر زیدان، و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحاق و پدرش و حسن بن یعقوب، و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و پسر محمد بن هارون و صاحب الحصاه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر فراء، و از قزوین مرداس و علی بن احمد، و از قایس دو مرد و از شهر زور پسر خال، و از فارس مجروح، و از مرو صاحب هزار دینار، و صاحب مال، و صاحب رقعہ سفید، و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح، و از یمن فضل بن یزید، و حسن و پسرش و جعفری، و ابن اعجمی و شمشاطی، و از مصر صاحب المولودین، و از مکه صاحب المال و ابو رجاء، و از نصیبین ابو محمد بن و جناء، و از اهواز خصیبی. اینها وکلا نیستند اما بتحقیق آن حضرت را دیده اند، و در کشف الغمه به غیر از جماعت مذکورین بسیاری را نقل کرده از

و کلا و سفرا و غیر هما، [صفحه ۲۵۲] که خوفا عن التطویل نوشته نشد. و معجزاتی که از آن حضرت به وسیله هر یک از آن جماعت ظاهر شده از حد شمار بیرون است. و از جمله تویعات یکی آنست که از محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری روایت کرده اند که گفت: جمع آمد مالی نزد من از حضرت قائم آل محمد - علیهم السلام - که آن پانصد درهم بود الا بیست درهم، و مرا خوش نمی آمد که این بیست درهم کم باشد، از مال خود بیست درهم داخل نمودم و فرستادم به نزد محمد بن جعفر که وکیل ناحیه بود، تویع از آن حضرت به محمد بن جعفر رسید و قبض فرستاده بود امام - علیه السلام - که: پانصد درمی که از آن جمله بیست درهم از مال تو بود به من رسید. و بر قبول آن شکر کردم. و ایضا از نصر بن صباح مرویست که: شخصی از اهل بلخ پنج دینار به وکیل ناحیه فرستاد و نام خود را فراموش کرد که بنویسد، تویع آمد که آن مبلغ رسید و نام آن مرد و نام پدر او در آن تویع نوشته شده بود، و دعا در حق او کرد. و ایضا از سعد بن عبدالله بن صالح روایت کرده که گفت: عریضه ای نوشتم و طلب دعا کردم از جهت محبوسی که در حبس پسر عبدالعزیز بود، و در حق کنیزی که وقت وضع حملش نزدیک بود، تویع بیرون آمد که: محبوس را حق تعالی نجات می دهد و در باب کنیز هر چه خدا خواهد می شود، و آن کنیز در وقت وضع حمل وفات یافت، و محبوس خلاص [صفحه ۲۵۳] و ایضا ابو جعفر محمد بن علی الاسود روایت نمود که: التماس کرد از من علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، آنکه از ابی القاسم بن روح وکیل ناحیه مقدسه استدعا نمایم که از مولای من صاحب الزمان - صلوات الله علیه - استدعا نماید که آن حضرت از حق تعالی در خواهد که او را ولد مذکری صالح روزی کند، و من از ابوالقاسم از جهت خود همین التماس نمودم، و بعد از سه روز تویع بیرون آمد که: زود باشد آنکه حق تعالی علی بن الحسین را فرزندی مبارک عطار نماید و بعد از او دیگر اولاد او را به هم رسند. و محمد بن علی بن بابویه مشهور که از اعظام مجتهدین امامیه است از آن دعا به وجود آمد. و اما در حق ابو جعفر نوشته بود که: لیس الی هذا سیل. یعنی او را فرزندی نخواهد بود، و ابو جعفر را فرزندی نشد. ابن طاوس و شیخ طبرسی - علیهما الرحمه - آن یک در کتاب ربیع الشیعه و این یک در کتاب اعلام الوری بعد از ذکر بعضی از [صفحه ۲۵۴] نصوص و یاد کردن آنکه دو غیبت است حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - را می گویند آنچه ترجمه اش اینست: پس نظر کن که چگونه حاصل می گردند این دو غیبت از برای صاحب الامر - علیه السلام - بر حسب آنچه متضمن است آن را اخبار سابقه مر وجود او را منقول از آبا و اجداد او - علیه السلام - و اما غیبت صغری از آن هر دو، پس آن آنست که سفرا و روات او موجودند و ابواب او معروف، که اختلاف نکردند امامیه که قائلند به امامت حسن بن علی - علیهما السلام - در میان ایشان، از جمله ایشان ابوهاشم داود بن القاسم الجعفری، و محمد بن علی بن هلال و ابو عمر و عثمان بن سعید السمان، و پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان، و عمر الیهوازی و احمد بن اسحاق و ابو محمد الوجناء، و ابراهیم بن مهزیار، و محمد بن ابراهیم، و جماعتی دیگر، و آنکه ذکر او بیاید نزد حاجت در روایت از ایشان، و مدت غیبت صغری هفتاد و چهار سال بود، و ابو عمرو عثمان بن سعید العمری - قدس الله روحه - بآبی بود مر پدر و جد بزرگوار او را - علیهما السلام - وثقه بود مر ایشان را بعد، از آن متولی امر وکالت بود از قبل او - علیه السلام -، و ظاهر می شد معجزات بر دست او، و چون او رحلت کرد پسر او ابو جعفر قائم مقام او بود به نص او بر او، و گذشت بر منهاج پدرش در آخر جمادی الاخری از سال سیصد و چهار یا سیصد و پنج، و قائم مقام او ابوالقاسم حسین بن روح بود از بنی نوبخت، به نص ابی جعفر محمد بن عثمان بر او، و او را قائم مقام [صفحه ۲۵۵] خود گردانید، و او وفات کرد در شعبان سنه ست و عشرين و ثلاثمائه، و قائم مقام او ابوالحسن علی بن محمد السمری بود به نص ابوالقاسم بر او، و او وفات یافت در نصف شعبان سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائه، علیهم رحمه الله تبارک و تعالی، و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۲۵۷]

الحديث ۳۸

قال ابو محمد بن شاذان - عليه الرحمه و الغفران - : حدثنا الحسن بن محبوب - رضی الله عنه - قال: حدثنا علی بن رئاب، قال: حدثنا

ابو حمزه الثمالی، قال: حدثنا سعید بن جبیر، قال: حدثنا عبد الله بن العباس، قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: ان للساعة علامات، منها السفیانی و الدجال و الدخان و خروج القائم - علیه السلام - و نزول عیسی - علیه السلام - و خسف بالمشرق، و خسف بالمغرب، و خسف بجزیره العرب، و طلوع الشمس من مغربها، و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر. یعنی: حضرت رسول - صلى الله عليه وآله - فرمود که قیامت را نشانه هاست، از آن جمله سفیانی است، و دجال، و دود، و خروج حضرت قائم - علیه السلام -، فرود آمدن عیسی، و فرو رفتن جمعی به زمین در مغرب، و جمعی در مشرق، و جمعی در جزیره عرب، و طلوع آفتاب از مغربش، و آتشی که بیرون آید از قعر عدن که شهری است از شهرهای یمن، براند آن آتش مردمان را به حشرگاه. [صفحه ۲۵۸] و فضل - رحمه الله علیه - این حدیث را به طریق دیگر هم روایت کرده است و آن طریق اینست که می فرماید: حدثنا الحسن بن علی بن فضال، عن حماد، عن الحسين بن المختار، عن ابي بصير، عن عامر بن واثله، عن اميرالمومنين - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله - عشر قبل الساعة لا بد منها: السفیانی، و الدجال، و الدخان، و الدابة، و خروج القائم، و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عیسی - علیه السلام - و خسف بالمشرق، و خسف بالمغرب، و خسف بجزیره العرب، و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر. و شیخ طوسی - رحمه الله علیه - در کتاب الغیبه از احمد بن ادریس از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان به همین طریق نقل نموده. و ابن بابویه - رضوان الله علیه - در کتاب خصال به طریق دیگر ذکر کرده. و چند تن دیگر از علمای امامیه و بسیار کسی از فضلالی عامه این حدیث را روایت کرده اند، اما به اختلاف ترتیب و علامات، چنانکه در بعضی ذکر یاجوج و ماجوج نیز شده، و می تواند بود که سبب اختلاف ترتیب و علامات آن باشد که مکرر حضرت سید البشر تکلم به این کلام معجز نظام فرموده باشند و در هر مرتبه ذکر بعضی از علامات نموده باشند، چون علامات قیامت بسیار است. پس بدان ای عزیز که در باب این حدیث شریف ناچار است ترا از دانستن چند چیز: [صفحه ۲۵۹] اول: آنکه ظهور این علامات به ترتیبی که در حدیث مذکور است شرط نیست. دوم: آنکه علامات منحصر درین چند علامت نیست چنانکه مذکور شد، و از لفظ منها که در حدیث اول واقع است نیز مستفاد می گردد. سیم: آنکه مراد از ذکر این حدیث در این مقام یاد کردن خروج حضرت صاحب الامر - علیه السلام - است. چهارم: آنکه دوست و دشمن همه قائلند که ظهور آن حضرت از نشانه های قیامت است. پس حدیث نود و چهار سال و کسری پادشاهی پیغمبر و امیرالمومنین و امام حسین - علیهم السلام - که حضرت نقل فرموده اند که فصل می کند میان قیامت و نشان قیامت، معول علیه نیست و خواهی دانست بعد از این که زمان امامت و خلافت و پادشاهی و سلطنت حضرت حجت - صلوات الله علیه - متصل خواهد بود به قیامت. و آنکه بسیار جایی در حدیث واقع است که چهل روز فاصله خواهد بود میان رحلت آن حضرت و قیامت، با آن روایات منافات ندارد، زیرا که آن چهل روز از مقدمات قیامت است. و بعضی از علمای امامیه که از این معنی غافل شده اند قائل نیستند که چهل روز میان رحلت حضرت حجت و قیامت فاصله باشد، از آن جمله شیخ ابراهیم - علیه الرحمه - در کتاب بیان الفرق درین باب مبالغه تمام نموده و در رساله فرقه ناجیه برین مطلب از احادیثی که منقول است از طرق عامه استدلال فرموده. [صفحه ۲۶۰] دیگر باید دانست که هر علامتی را از این علامات شرحی است طولانی و این مختصر را گنجایش آن شروح نیست، اگر کسی خواهد که استیفای آن نماید باید که به کتاب ریاض المومنین و حدائق المتقین که در حوادث سن این کمترین تالیف نموده رجوع نماید. و حدیثی طویل الذیل ابن شاذان - علیه الرحمه و الغفران - در ذکر علامات آخر الزمان در کتاب اثبات الرجعه از حضرت ابی عبدالله - علیه صلوات الله - نقل نموده، و آن حدیث را بی زیاده و نقصان صاحب کافی در روضه آن کتاب روایت کرده، و این شکسته حزین در کتاب ریاض المومنین به ایراد آن پرداخته، هر که خواهد که بر آن اطلاع یابد باید که به آن کتاب رجوع نماید. و استدعا از قاریان این رساله و آن کتاب و غیر هما از مولفات این فقیر آنکه به جهت مولف مستدعی آمرزش باشند از حضرت غفار الخطایا. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۲۶۱]

اشاره

قال الشيخ الجليل الفضل بن شاذان بن الخيل - طيب الله مرقدہ -: حدثنا محمد بن ابى عمير - رضى الله عنه - قال: حدثنا جميل بن دراج، قال: حدثنا زرارہ بن اعين، عن ابى عبدالله - عليه السلام - قال: قال: استعيذوا بالله من شر السفينانى و الدجال و غيرهما من اصحاب الفتن. قيل له: يا ابن رسول الله اما الدجال فعرفناه و قدبين من مضامين احاديثكم شانہ، فمن السفينانى و غيره من اصحاب الفتن و ما يصنعون؟ قال - عليه السلام - اول من يخرج منهم رجل يقال له اصهب بن قيس يخرج من بلاد الجزيره، له نكايه شديده فى الناس و جور عظيم، ثم يخرج الجرهمى من بلاد الشام و يخرج القحطانى من بلاد اليمن، و لكل واحد من هولاء شوكة عظيمه فى ولايتهم، و يغلب على اهلها الظلم و الفتنه منهم، فيناهم كذلك اذ يخرج عليهم السمرقندى من خراسان مع الرايات السود و السفينانى من الوادى اليابس من اوديه الشام، و هو من ولد عتبه بن ابى سفيان، و هذا الملعون يظهر الزهد قبل خروجه و يتقشف و يتقنع بخبز الشعير و الملح الجريش، و يبذل الاموال فيجلب بذلك قلوب الجهال و الارذال، ثم [صفحة ۲۶۲] يدعى الخلافه فيبايعونه، و يتبعهم العلماء الذين يكتمون الحق و يظهرون الباطل، فيقولن انه خير اهل الارض، و قد يكون خروجه و خروج اليمانى من اليمن مع الرايات البيض فى يوم واحد و فى شهر واحد و سنه واحده، فاول من يقاتل السفينانى القحطانى فينهزم و يرجع الى اليمن فيقتله اليمانى، ثم يفر الاصهب و الجرهمى بعد محاربات كثيره من السفينانى، فيتبعهما و يقهرهما و يقهر كل من ينازعه و يحاربه الا اليمانى، ثم يبعث السفينانى جيوشا الى الاطراف و يسخر كثيرا من البلاد و يبالح فى القتل و الفساد، و يذهب الى الروم لدفع الملك الخراسانى، و يرجع منها منتصرا فى عنقه صليب، ثم يقصد اليمانى فينهض اليمانى لدفع شره، فينهزم السفينانى بعد محاربات عديده و مقاتلات شديده، فيتبعه اليمانى فتكثر الحروب و هزيمه السفينانى، فيجده اليمانى فى آخر الامر مع ابنه فى اسارى، فيقطعها اربا اربا، ثم يعيش فى سلطنته فارغا من الاعداء ثلاثين سنه ثم يفوز الملك بابنه السعيد و ياوى مكه و ينتظر ظهور قائمنا حتى يتوفى فيبقى ابنه بعد وفاه ابيه فى ملكه و سلطانه قريبا من اربعين سنه، و هما يرجعان الى الدنيا بدعاء قائمنا - عليه السلام -. قال زرارہ فسالته عن مده ملك السفينانى، قال - عليه السلام -: تمد الى عشرين سنه. يعنى: حضرت امام جعفر - عليه السلام - فرمود كه استعاذه نمائيد و پناه بريد به خداى تعالى از شر سفينانى و دجال و غير ايشان از اصحاب فتنه ها. پس گفتند به آن حضرت كه: اى فرزند رسول خدا ما شناخته ايم از مضامين و معانى احاديث شما دجال را، پس بيان فرمائيد از براى ما كه كيستند سفينانى و اصحاب فتنه ها؟ و چه كارها خواهند كرد؟ [صفحة ۲۶۳] آن حضرت فرمود كه: اول كسى كه خروج خواهد كرد از اصحاب فتنه ها مردى خواهد بود كه او را اصهب بن قيس گویند، خروج خواهد كرد از بلاد جزيره، بدانديشى او درباره مردمان شديد و جور و ستم او عظيم خواهد بود، بعد از آن خروج خواهد كرد جرهمى از بلاد شام، و خروج خواهد كرد قحطانى از بلاد يمن، و هر يك از ايشان رادر ولايت ايشان شوكت و قوت عظيم خواهد بود، و غالب خواهد شد بر اهل آن ولايات ظلم و فتنه، در اثنای آن حال و مهيا شدن آن چند گروه ضال از براى محاربه و قتال، خروج خواهد كرد برايشان سمرقندى از جانب خراسان با علمهاى سياه، و سفينانى از وادى يا بس كه از واديهای شام است، و اين سفينانى از نسل عتبه بن ابى سفيان است، و اين ملعون پيش از آنكه خروج كند اظهار زهد خواهد كرد و به جامه درشت بسر خواهد برد و به نان جو و نمك نيم كوفته قناعت خواهد نمود، و مالها به مردمان خواهد بخشيد و به اين افعال دلهاى جهال و ارذال را جذب خواهد كرد و به خود ماييل خواهد ساخت. بعد از آن دعواى خلاف خواهد كرد و آن جاهلان و مردمان رذل دون با او بيعت خواهند كرد، و آنان از علما كه حق را پنهان دارند و باطل را آشكار كنند تابع جهال و ارذال خواهند شد، و تتبع ايشان نموده سر بر خط فرمان سفينانى ملعون خواهند گذاشت، پس خواهند گفت آن علمای دين به دنيا فروخته كه: سفينانى بهترين اهل زمين است. و چنان اتفاق خواهد افتاد كه در روزى كه سفينانى در شام خروج كره باشد يمانى در يمن با علمهاى سفيد خروج كند، و اول كسى كه با سفينانى جنگ كند قحطانى خواهد بود، پس قحطانى شكست يافته گريخته به يمن

مراجعت نمايد، و در دست يمانی كشته شود، بعد از آن بعد از جنگهای بسيار كه در ميان اصبه و جرهمی و سفیانی نابكار واقع گردد اصبه و جرهمی از [صفحه ۲۶۴] سفیانی بگريزند، و سفیانی از پی ایشان رفته ایشان را مقهور سازد، و هر كس كه با سفیانی نزاع نمايد سفیانی او را مغلوب و مقهور گرداند الا يمانی، كه با او برنمايد، پس سفیانی لشكرهای بسيار به اطراف عالم بفرستد، و شهرهای بسيار را مسخر سازد، و در قتل و فساد مبالغه نمايد، و از برای آنكه ملك و پادشاهی را از خراسانی يعنی سمرقندی كه از طرف خراسان با علمهای سياه خروج كرده بگيرد، به جانب روم اين سفیانی شوم در حركت آيد. از اين حديث شريف چنان مستفاد می شود كه در آن زمان سمرقندی بلاد روم را به تصرف درآورده باشد، اما مشخص و معلوم نيست كه قتال در ميان آن دو مصل ضال واقع خواهد شد يا با هم صلح خواهند كرد، يا بی تلاقی فتنين و وقوع احد الامرين سفیانی صرفه در برگشتن خواهدديد؟ يا بالجمله امام - عليه السلام - فرمود كه: برخوردار گشت سفیانی از جانب روم در حالی كه نصرانی شده باشد و صليب در گردن افكنده باشد، پس قصد يمانی كند و يمانی از جهت دفع شر او از جا در آيد، و به نيت فرو نشاندن آتش فتنه او نهضت فرمايد، و بعد از محاربات عديده و مقاتلات شديد سفیانی بگريزد، و يمانی از پی او برود، و جنگها و گريختن سفیانی بسيار شود، يعنی مكرر در ميان ایشان جنگ و پيكار وقوع يابد، و در هر مرتبه سفیانی شكست يافته فرار برقرار نمايد، پس بيايد يمانی سفیانی را با پسرش در ميان اسيران در آخر كار، و بفرمايد كه ایشان را بند از بند جدا كنند. بعد از آن در پادشاهی فارغ البال از دشمنان بد مال سی سال زندگانی كند. بعد از آن ملك و پادشاهی را به فرزند سعيد خود تفويض نمايد و در مكه معظمه مسكن و ماوی گيرد، و انتظار ظهور قائم ما می كشيده باشد، تا از اين جهان فانی درگذرد، و پسرش بعد از وفات پدر نزديك به چهل سال [صفحه ۲۶۵] پادشاهی كند، و ایشان رجعت خواهند نمود به دنيا به دعای قائم - عليه السلام - زراره گفت پس سوال كردم از آن حضرت از مدت ملك سفیانی، آن حضرت فرمود كه: خواهد كشيده مدت ملك و سلطنت او به بيست سال. بايد دانست كه از مويدات اين حديث است آنچه شيخ عالی شان يعنی فضل بن شاذان - عليه الرحمه و الغفران - در كتاب اثبات الرجعه روايت كرده، و شيخ بلند درجه مويد به تايدات حضرت قدوسی شيخ ابو جعفر طوسی - عليه الرحمه - از او در كتاب الغيبه نقل فرموده به اين طريق كه: عنه عن سيف بن عميره عن بكر بن محمد الازدي عن ابي عبدالله - عليه السلام - قال: خروج الثلاثه الخراسانی و السفیانی و اليمانی في سنه واحده في شهر واحد في يوم واحد، فليس فيها رايه باهدى من رايه اليمانی، تهدي الي الحق. يعنی: حضرت امام جعفر - عليه السلام - فرمود كه خروج سه تن كه ایشان خراسانی و سفیانی و يمانی اند در يك سال و يك ماه و يك روز خواهد بود، و علمی راه نماينده تر از علم يمانی نخواهد بود، آن علم راه خواهد نمود مردمان را به حق. پس بدان ای محب شاه مردان كه احاديث در باب علامات ظهور حضرت صاحب الزمان - عليه صلوات الله الرحمن - بسيار است، مضمون بعضی را از آن شيخ عالی شان محمد بن محمد بن محمد بن نعمان - عليه رحمه الله الملك المنان - در كتاب ارشاد ذكر كرده، به جهت اختصار به ترجمه آن اکتفا می نمايد. [صفحه ۲۶۶]

علامات ظهور حضرت صاحب الامر

شيخ می فرمايد: بعضی از علامات زمان قيام قائم - عليه السلام - خروج سفیانی است، و قتل حسنی، و اختلاف بنی عباس در ملك، و كسوف شمس در نصف شعبان، و خسوف قمر در آخر ماه بر خلاف عادات، و فرو رفتن جمعی از مردمان به زمين در بیداء، و گروهی در مغرب، و فرقه ای در مشرق، و ركود و ايستادن آفتاب نزد زوال تا وسط اوقات عصر، و طلوع او از مغرب، و قتل نفس زكیه كه به ظهور آيد در پشت كوفه در ميان هفتاد كس از صالحان، و كشته شدن مردی هاشمی ميان ركن و مقام، و خراب شدن ديوار مسجد كوفه، و اقبال رايات سياه از قبل خراسان، و خروج يمانی، و ظهور مغربی به مصر، و مالك شدن او شامات را، و نزول ترك به جزيره، و نزول روم به به رمله، و طالع شدن ستاره ای به مشرق كه نور دهد مثل نور قمر، بعد از آن منعطف گردد چنانچه

نزدیک باشد که هر دو طرف آن به هم رسد، و سرخی بی ظاهر شود در آسمان که آفاق را فرو گیرد، و آتشی ظاهر شود طولانی در مشرق که باقی ماند در جو هوا سه روز یا هفت روز، و کندن عرب عنانهای خود را، و مالک شدن ایشان بلاد را، و خروج ایشان بر سلطان عجم، و کشتن اهل مصر امیر خود را، و خرابی شام، و آمد و شد سه رایات در او، و دخول رایات قیس و عرب به مصر، و رایات کنده به خراسان، و ورود خیل از قبل کوفه تا مرتبط شود به فناء حیره، و اقبال رایات سیاه از [صفحه ۲۶۷] مشرق، و زیادتی فرات تا آب داخل شود در کوچه های کوفه، و خروج شصت کذاب که همه دعوی نبوت کنند، و خروج دوازده نفر از آل ابی طالب که همه دعوی امامت کنند از برای خود، و احراق مردی عظیم القدر از گروه بنی عباس در میان جولاء و خانقین، و بستن جسر [پشت] کرخ به مدینه بغداد، و ارتفاع باد [ی] سیاه در آنجا در اول روز، و پیدا شدن زلزله تا منخسف شوند بسیاری از خلائق، و ترسی که شامل اهل عراق [و بغداد] باشد، و موت بسرعت، و نقص انفس و اموال و ثمرات، و پیدا شدن ملخ در اوان [آن] و در غیر اوان [آن] تا بیاید بر زرع و غلات، و کمی کشت و زراعتی که مردم کنند، و اختلاف [دو گروه از] عجم و ریختن خون بسیار در میان یکدیگر، و بیرون آمدن بندگان از طاعت سیدان و کشتن ایشان خواجگان را، و مسخ قومی از اهل بدع که بگردند بوزینگان و خوکان، و غلبه کردن عیید بر بلاد سادات، و ندا کردن از آسمان که بشنوند آن را اهل زمین، اهل هر لغتی به لغت ایشان، یعنی آن ندا را هر طایفه ای به زبان خود بشنوند به قدرت الهی، و رویی و سینه ای ظاهر شوند از برای مردمان در عین الشمس و مردگان برانگیخته شوند از قبور، تا رجوع به دنیا نمایند، و یکدیگر را بشناسند، و تزویج نمایند، بعد از آن ختم شود آن به بیست و چهار باران پیاپی، پس زنده شود زمین بعد از مردن او، و معلوم گردد برکات آن، و زایل شود بعد از این هر آفتی و عاهتی که باشد از معتقدان حق یعنی از شیعه مهدی - علیه السلام -، پس بدانند نزد این علامات ظهور او را به مکه، پس متوجه خدمت وی گردند از برای نصرت او، همچنانکه اخبار به این ورود یافته. [صفحه ۲۶۸] و بعضی از جمله این احداث متحتم اند و بعضی مشترط، و الله اعلم بما یکون. و ماذکر کردیم اینها را بر حسب آنچه ثابت شده در اصول و تضمن نموده آن را اثر منقول، و بالله نستعین و [ایاه] نسال التوفیق. مولف کتاب کشف الغمه - رحمه الله تعالی - نیز ذکر این علامات نموده نقل عن الشیخ المفید - علیه رحمه الله الملك المجید -، بعد از آن می گوید: بلاشک این حوادث بعضی از آن قبیل است که عقل آن را محال می داند، و بعضی دیگر منجمان آن را محال می شمرند، و لهذا شیخ مفید - رحمه الله - اعتذار فرموده در آخر ایراد آن. و آنکه من می بینم آنست که هر گاه که صحیح است طرقات آن، و آنها منقول است از نبی یا امام - علیهما السلام - پس سزاوار آنست که تلقی کرده شود به قبول، زیرا که اینها معجزات اند، و معجزات خوارق عادات اند، مثل انشقاق قمر و انقلاب عصا [به اژدها] و الله اعلم. دیگر شیخ مفید - رحمه الله تعالی - فرموده است که: خبر کرد مرا ابوالحسن علی بن بلال المهلبی، و می رساند سند را به اسماعیل بن صباح که او گفت: من شنیدم از شیخی از اصحاب خود که ذکر می کرد از سیف بن عمیره که او گفت که: من نزد ابی جعفر منصور بودم، پس گفت در ابتدا به من که یا سیف لابد است از منادیی که ندا کند از آسمان به اسم مردی از فرزندان ابی طالب، گفتم فدای تو گردم یا امیر المومنین تو روایت می کنی این را؟ گفت بلی به حق آنکه نفس من بدست اوست، که هر آینه شنیده است گوش من این را از برای او، گفتم: یا امیر المومنین بدرستی که این حدیث را [صفحه ۲۶۹] شنیده ام قبل از این وقت، گفت: ای سیف آن هر آینه حق است، پس هر گاه موجود گردد پس ما اول آن کسانیم که اجابت کنند او را، بدان و آگاه باش که ندا بسوی مردی از بنی عم ماست گفتم بسوی مردی از ولد فاطمه؟ گفت: بلی یا سیف اگر نه آن می بود که شنیده ام این را از ابی جعفر محمد بن علی که حدیث کرده است مرا به آن، و اگر چه حدیث کرده می بودند همه اهل زمین مرا به این، قبول نمی کردم این را از ایشان، ولیکن او محمد بن علی است. و به اسناد روایت می کند از ابن عمر که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود که: قائم نگرده قیامت تا بیرون آید مهدی از ولد من، و بیرون نیاید مهدی تا بیرون آیند شصت کذاب که هر یک از ایشان گوید منم پیغمبر. و روایت می کند به اسناد از ابی حمزه ثمالی که او گفت: گفتم مر ابی جعفر را - علیه السلام - که خروج

سفیانی از واجبات است؟ فرمود که: نعم، و ندا و طلوع شمس از مغرب و اختلاف بنی عباس در دولت، و قتل نفس زکیه و خروج قائم از آل محمد همه از محتوم و واجبات است، گفتم که: ندا چگونه باشد؟ گفت که: ندا کند منادی از آسمان در اول روز که بدانید و آگاه باشید که حق با علی است و شیعه او، بعد از آن ابلیس ندا کند در آخر روز از زمین که حق با عثمان است و شیعه او، پس نزدیک این به شک می افتند اهل باطل. بعد از نقل این حدیث صاحب کشف الغمه می گوید که: شک نمی کند الا جاهل، چه منادی آسمان اولی است به قبول از منادی زمین. [صفحه ۲۷۰] و ایضا شیخ مفید روایت می کند به اسناد از ابی خدیجه که او روایت کرد از ابی عبدالله - علیه السلام - که: بیرون نیاید قائم تا بیرون آیند پیش از او دوازده کس از بنی هاشم که هر یک بخوانند مردم را بسوی خود. و روایت می کند به اسناد از علی بن محمد الانزلی که او روایت کرده از پدر و جد خود که: امیرالمومنین علی - علیه السلام - فرمود که در پیش قائم موت احمر و موت ابیض است، [و ملخ در وقت خود است] و ملخ در غیر محل خود همچو الوان خون، فاما موت احمر پس سیف است و اما موت ابیض طاعون است. و روایت می کند به اسناد از جابر جعفی که او روایت کرده از ابی جعفر - علیه السلام - که آن حضرت فرمود که: ملازم شو زمین را و حرکت مده نه دست را و نه پا را، تا ببینی علاماتی را که ذکر می کنم از برای تو و آنچه می بینم ترا که دریایی آن را، آن اختلاف بنی عباس است و منادیی که ندا کند از آسمان، و فرو رفتن قریه ای از قرای شام که آن را جایه می گویند، و نزول ترک در جزیره، و نزول روم در رمله، و اختلاف بسیار نزد آن وقایع در هر زمین، تا خراب شود شام، و بسب خرابی آن اجتماع سه رایات است: رایت اصهب و رایت ابقع و رایت سفیانی. علی بن ابی حمزه روایت می کند از ابی الحسن موسی - علیه السلام - در قول خدای عز و جل که: سَنَرِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَ فِی اَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَهِمْ اَنَّهُ الْحَقُّ، فرمود که فتن در آفاق زمین است، و مسخ در اعدای حق و دین. [صفحه ۲۷۱] و روایت می کند به اسناد از ابی بصیر که من شنیدم از ابی جعفر - علیه السلام - که می فرمود در قول حق تعالی که: اِنْ نَشَاءُ نَنْزِلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ اَیَّهَ فَضَلَّتْ اَعْنَاقَهُمْ لَهَا خَاضِعِیْنَ که زود باشد که خدای تعالی بکند آن را به ایشان، گفتم: کیستند ایشان؟ فرمود که: بنی امیه و گروه ایشان، گفتم که: آیت چیست؟ فرمود که: رکود شمس آنچه میان زوال شمس است تا وقت عصر، و خروج صدر و وجه در عین الشمس که شناخته شود به حسب و نسب او، و این در زمان سفیانی است، و نزد این علامات هلاک سفیانی و هلاک قوم او باشد. و روایت می کند به اسناد از سعید بن جبیر که سالی که قیام خواهد نمود قائم - علیه السلام - بیست و چهار باران ببارد که دیده شود آثار و برکات آن. و روایت می کند به اسناد از ثعلبیه ازدی که ابو جعفر - علیه السلام - فرمود که: دو آیت اند که خواهند روی نمود پیش از قیام قائم - علیه السلام - آن کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن ماه، گفت: گفتم یا ابن رسول الله قمر در آخر ماه و شمس در نیمه ماه؟ ابو جعفر - علیه السلام - فرمود که من دانانترم به آنچه می گویم، ایشان دو آیت اند که نبوده از آن زمان باز که هبوط کرده آدم - علیه السلام - صالح بن میثم گوید که: من شنیدم از ابی جعفر - علیه السلام - که می فرمود که نیست میان قیام قائم و قتل نفس زکیه بیشتر از پانزده شب. مولف کتاب کشف الغمه - رحمه الله تعالی - بعد از نقل این روایت [صفحه ۲۷۲] از شیخ مفید - قدس الله سره - می فرماید که: نظر کرده می شود در این روایت، یا آنست که مراد به نفس زکیه غیر محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب است، و او کشته شد در رمضان سنه خمس و اربعین و مائه، و یا آنکه راه می یابد طعن به این خبر. جامع و مترجم این اربعین می گوید که: دو سه کلمه در باب تردید این شیخ عالی شان بعد از این مذکور گردد ان شاء الله تعالی. و از جابر روایت می کند که او گفت مر ابی جعفر را - علیه السلام - که: کی خواهد بود این امر؟ فرمود: هر کجا که باشد این ای جابر و چون بسیار شود کشتن میان حیره و کوفه این امر متوقع است. روایت می کند محمد بن سنان از حسین بن مختار که: ابو عبدالله - علیه السلام - فرمود که هرگاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه از آنچه در [پشت] خانه عبدالله بن مسعود است پس نزد این زوال ملک قوم است و نزد زوال آن خروج قائم - علیه السلام - است. و روایت می کند سیف بن عمیره که او از ابی عبدالله - علیه السلام - روایت کرد که دیگر خروج ثلاثه است که آن خروج

سفیانی و خراسانی و یمانی است در یک سال و یک ماه و یک روز، و نباشد در آن رایتی که راه نماینده تر باشد از رایت یمانی، زیرا که او دعوت به حق کند. و روایت می کند از فضل بن شاذان از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابی الحسن الرضا - علیه السلام - که آن حضرت فرمود که: نیست آنچه دراز می کنید شما گردنهای خود را به سوی آن تا تمیز کرده شوند و آزموده گردند [صفحه ۲۷۳] خلیق، پس باقی نماند از شما مگر اندکی، بعد از آن خواند این آیت را که: الم احسب الناس ان یتروا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون، پس از آن فرمود که از علامات فرج حدیثی باشد که واقع شود میان هر دو مسجد، و بکشد فلان ولد فلان پانزده کبش را از عرب. روایت می کند از فضل بن شاذان از میمون بن خلاد از ابی الحسن - علیه السلام - که گویا من مشاهده می کنم ریااتی را که از مصر آینده اند، همه سبز رنگ، تا بیایند به شامات، پس راه نمودند شوند تا به این صاحب وصیات. و ابو بصیر روایت می کند از ابی عبدالله - علیه السلام - که نرود و زایل نگردد ملک این جماعت تا عرض کرده شوند مردم به کوفه در روز جمعه، گویا که نظر می کنم به سرها که مبادرت می نمایند در آنچه میان باب الفیل و اصحاب صابون است. و روایت می کند از علی بن اسباط از حسن بن جهم که سوال کرد مردی از ابی الحسن - علیه السلام - از فرج، فرمود که: اکثر و تفصیل کنم یا تقلیل و مجمل؟ گفت بلکه مجمل کنید، فرمود که: هر گاه که مرکوز گردد رایت قیس به مقصر و رایت کنده به خراسان. و روایت می کند به اسناد از حسین بن ابی العلاء از ابی بصیر از [صفحه ۲۷۴] ابی عبدالله - علیه السلام - که: مر ولد فلان را نزد مسجد شما یعنی مسجد کوفه هر آینه واقعه ای افتد در روز عروبه، که کشته شوند چهار هزار کس از باب الفیل تا اصحاب صابون، پس شما راست که پرهیزید از این طریق، و اجتناب نمائید، و احسن ایشان از روی احوال آن کس است که اخذ کند و تمسک نماید به درب انصار. و روایت می کند از علی بن ابی جعفر از ابی بصیر از ابی عبدالله - علیه السلام - که آن حضرت فرمود که: قیام قائم - علیه السلام - هر آینه در سالی باشد پرباران، که فاسد شود در آن سال ثمر در نخل، پس شک نکنید در او. و روایت می کند از ابراهیم بن محمد از جعفر بن سعد، و او از پدر خود، و او از ابی عبدالله - علیه السلام - که سال فتح گسسته شود بند فرات تا داخل شود آب در کوچه های کوفه. و در حدیث محمد بن مسلم وارد است که گفت شنیدم از ابی عبدالله - علیه السلام - که می فرمود که: پیش از قیام قائم امتحان و آزمایش باشد از جانب حق جلا و علا، گفتم چه چیز است آن که فدای تو گردم؟ خواند این آیت را که: و لنبلونک بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الامال [صفحه ۲۷۵] و الانفس و الثمرات و بشر الصابین، بعد از آن فرمود که خوف از ملوک بنی فلان است، و جوع و گرسنگی از گرانی اسعار، و نقص اموال از کساد تجارات و قلت زیادتی در او، و نقص انفس به موت سریع، و کمی ثمرات به قلت ریع زرع، و قلت برکت ثمار. بعد از آن فرمود که و بشر الصابین، یعنی و بشارت ده صابران را نزد این امور به تعجیل خروج قائم علیه السلام. و روایت می کند از حسین بن یزید از منذر الجوزی که شنیدم که ابو عبدالله - علیه السلام - فرمود که: زجر کرده شوند مردمان پیش از قیام قائم - علیه السلام - از معاصی خودشان به آتشی که ظاهر شود در آسمان و سرخی [یی] که فرو گیرد آسمان را، و فرو رفتن وقوع یابد در بغداد و بصره، و خونها ریخته گردد در آنجا، و خانه های آن بلاد خراب گردد، و فنا واقع شود در اهل آن، و شامل شود اهل عراق را خوفی که نباشد مرایشان را با آن قرار. [صفحه ۲۷۷]

سال ظهور قائم

دیگر شیخ - علیه الرحمه - می فرماید: فاما آن سال که قائم شود و ظاهر گردد صاحب الزمان - علیه السلام - و روزی که بعینه ظهور کند روایت کرد حسن بن محبوب از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله که: بیرون نیاید قائم - علیه السلام - مگر در سال و تر از سالها، در سنه احدی یا ثلاث یا خمس یا سبع یا تسع. دیگر روایت کرده است از فضل بن شاذان از محمد بن علی کوفی از وهب بن حفص از ابی عبدالله - علیه السلام - که آن حضرت فرمود: ندا کرده شود به اسم قائم در شب بیست و سیم، و قائم

گردد در روز عاشورا، و آن روزیست که کشته شد در آن روز امام حسین - علیه السلام - گویا می بینم او را که در روز شنبه‌ی باشد دهم محرم، که ایستاده باشد در میان رکن و مقام، جبرئیل - علیه السلام - بر دست او ندا کند که بیعت کنید از برای خدای تعالی، پس روان گردد بسوی آن حضرت شیعه او از اطراف زمین، و در نور دیده شود از برای ایشان زمین، تا بیعت کنند او را، پس پر گرداند خدای تعالی به او زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. راقم این مختصر می گوید: از چند حدیث معلوم می شود که ندا به اسم حضرت قائم - علیه السلام - در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان [صفحه ۲۷۸] خواهد بود، چنانکه مذکور گردد ان شاء الله تعالی. و می تواند بود که درین حدیث که عبارت شهر رمضان مذکور نیست، ذکر آن عبارت از روی سهو از زبان راوی یا قلم کاتب ساقط شده باشد. دیگر شیخ مفید - علیه الرحمه - می فرماید: فاما سیر آن حضرت از مکه به کوفه. پس به اسناد روایت نموده اند از ابی بکر حضرمی از ابی جعفر یعنی امام محمد باقر - علیه السلام - که قائم - علیه السلام - از مکه سیر فرماید به نجف کوفه، با پنج هزار ملائکه، جبرئیل از یمن باشد و میکائیل از شمال، و مومنان در پیش و او متفرق کند لشکریان را در بلاد. و روایت می کند عمرو بن شمر از ابی جعفر - علیه السلام - که ذکر کرده می شد مهدی - علیه السلام - نزد آن حضرت، فرمود که داخل شود به کوفه، و با او سه رایت باشد و بیاید تا آنکه بر منبر برآید، و خطبه ای بلیغ بخواند، و مردم ندانند که آن حضرت چه فرمود، از بسیاری گریه، چون جمعه دویم شود التماس کنند مردم که آن حضرت نماز جمعه با ایشان بگذارد، پس امر فرماید که خط بکشند و حفر نمایند از عقب مشهد امام حسین - علیه السلام - نهری را که جاری شود تا به غریب و آب به نجف بیاید، و بر کنار و دهنه آن پلها و آسیاها بسازند، و پیر زنان آیند و گندم در آنجا آرد کنند بی کرایه. این شکسته حزین یعنی جامع و مترجم این اربعین می گوید که: اینکه درین حدیث مذکور است که: فاذا كان الجمعة الثانية سالة الناس ان يصلی بهم الجمعة، درین نکته ایست که وقوف ندارد بر آن مگر حدیث دان. در روایت صالح بن ابی الاسود وارد است از ابی عبدالله - [صفحه ۲۷۹] علیه السلام - که نزد ذکر مسجد سهله می فرمود که: آن منزل صاح ماست هر گاه که بیارد اهل خود را. و در روایت مفضل بن عمر وارد است که گفت: شنیدم از ابی عبدالله - علیه السلام - که هر گاه قیام نماید قائم آل محمد - علیه السلام - بنا فرماید در پس کوفه مسجدی را که آن را هزار در باشد، و متصل شود خانه های اهل کوفه به دو نهر کربلا. قال الشيخ الجلیل ابو جعفر ابن بابویه - رحمه الله علیه -: حدثنا محمد بن [ابراهیم بن] اسحاق الطالقانی - رضی الله عنه -، قال: حدثنا احمد بن علی الانصاری عن ابی الصلت الهروی قال: قلت للرضا - علیه السلام - ما علامه القائم منکم اذا خرج؟ فقال: علامته ان یکون شیخ السن، شاب المنظر حتی ان الناظر الیه لیحسبه ابن اربعین سنه او دونها، و ان من علاماته ان لا یهرم بمرور الايام و اللیالی علیه حتی یاتیه اجله. یعنی خواجه ابو صلت هروی گفت که: به حضرت امام رضا - علیه السلام - گفتم که: چیست علامت قائم شما چون خروج نماید؟ آن حضرت فرمود که: علامت و نشانش آنست که در سن پیر باشد و به صورت جوان، تا به مرتبه ای که نظر کننده بر آن حضرت گمان برد که در سن چهل سالگی است یا کمتر از چهل سالگی، و دیگر از نشانه های آن حضرت آنست که به گذشتن روزها و شبها بر آن حضرت پیری در آن جناب راه نیابد، تا زمانی که اجل آن سرور در رسد. و از جمله علامات ظهور حضرت صاحب الامر - علیه السلام - است آنچه در حدیثی مذکور است که فضل بن شاذان - علیه الرحمه [صفحه ۲۸۰] و الغفران - روایت نموده به این طریق که: حدثنا صفوان بن یحیی - رضی الله عنه - قال: حدثنا محمد بن حمران، قال: قال الصادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - ان القائم منا - علیه السلام - منصور بالرب، موبد بالنصر، تطوی له الارض، و تظهر له الکنوز کلهما، و یتظهر الله تعالی به دینه علی الدین کله، و لو کره المشرکون، و یتبلغ سلطانه المشرق و المغرب، فلا یبقی فی الارض خراب الا عمر، و ینزل روح الله عیسی بن مریم - علیهما السلام - فصلی خلفه. قال ابن حمران: قیل له یا ابن رسول الله متی یرجی قائمکم؟ قال اذا تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال و اکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و رکبت ذوات الفروج السروج، قبلت الشهاده الزور، و ردت شهاده العدول، و استخف الناس بالدماء، و ارتکاب الزنا، و اکل الربا و الرشی، و استیلاء الاشرار علی الابرار، و خروج السفیانی من

الشام، و الیمانی من الیمن، و خسف بالیبداء، و قتل غلام من آل محمد - صلی الله علیه و آله - بین الرکن و المقام، اسمه محمد بن محمد و لقبه النفس الزکیه، و جاءت صیحه من السماء بان الحق مع علی و شیعته، فعند ذلك خروج قائمنا، فاذا خرج اسند ظهره الی الکعبه و اجتمع عنده ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلا، و اول ما ینطق به هذه الایه: بقیه الله خیر لکم ان کنتم مومنین، ثم یقول: انا بقیه الله و حجته و خلیفته علیکم، فلا یسلم علیه مسلم الا قال السلام علیک یا بقیه الله فی ارضه، فاذا اجتمع له العقد، و هو عشره آلاف رجل، خرج من مکة فلا یبقی فی الارض معبود دون الله عز و جل من صنم و وثن و غیره الا وقعت فیہ نار [صفحه ۲۸۱] فاحترق، و ذلك بعد غیبه طویلہ. یعنی: حضرت امام جعفر - علیه السلام - فرمود که قائم ما - علیه السلام - منصور است به رعب، یعنی حضرت الله تعالی او را نصرت می نماید برین وجه که ترس و بیم از او دردلهای دشمنان می اندازد، و موید است به نصر، یعنی حضرت عزت او را تایید می نماید به نصرت نمودن و ظفر دادن بر اعداء، طی می کنند و درهم می پیچند از برای او به امر حضرت حق تعالی زمین را، تا در اندک زمانی مسافات بعیده را عساکر ظفر ماثرش قطع نمایند، و ظاهر می شوند از برای آن حضرت کل گنجهای عالم، و غالب خواهد گردانید حضرت الله تعالی به سبب او دین خود را بر جمیع دین ها، و اگر چه کاره باشند مشرکان، و خواهد رسید سلطنت و پادشاهی آن حضرت به مشرق و مغرب جهان، و در روی زمین خرابه ای و موضع ویرانی نخواهد بود الا آنکه در زمان آن سرور جهانیان معمور و آبادان خواهد گردید، و عیسی بن مریم - علیهما السلام - فرود خواهد آمد از آسمان، و اقتدا به آن حضرت نموده نماز خواهد گزارد. محمد بن حمران که راوی این خبر معتبر است روایت کرده که: گفتند به آن حضرت که ای فرزند رسول خدا قائم شما کی خروج خواهد کرد؟ آن حضرت وقتی معین نفرمود، بلکه بیان علامتی فرمود بر این وجه که: اذا تشبه الرجال بالنساء، یعنی هر گاه مانند کنند خود را مردان به زمان، و شبیه سازند زنان خود را به مردان و مردان به ملامست مردان و زنان به مقاربت زنان اکتفا نمایند، و صاحبان فرج بر سر جوش بر نشینند، یعنی زنان بر اسبان سوار شوند، و گواهی دروغ را قبول کنند، و شهادت عدول را رد نمایند، و مردمان خون ریختن و زنا کردن و ربا و رشوه خوردن راسبک گیرند، و این اعمال و [صفحه ۲۸۲] افعال را که از گناهان کبیره است سهل پندارند. و دیگر از جمله نشانه ها مستولی شدن شیران و بدکاران است بر نیکوکاران، و خروج سفیانی است از شام، و خروج یمانی از یمن، و فرو رفتن جمعی از اهل کین بزمین دریبداء، و کشتن پسری از آل محمد - صلی الله علیه و آله - در میان رکن و مقام، که نامش محمد بن محمد باشد، و لقبش نفس زکیه، و ندا از جانب آسمان بیاید که حق با علی و شیعه علی است. پس نزد ظهور آن امور هنگام خروج قائم ماست، پس چون آن حضرت خروج نماید پشت مبارک به کعبه معظمه اندازد، و جمع شوند نزد آن جناب سیصد و سیزده مرد یک جهت یک دل از اصحاب، و اول چیزی که آن سرور زبان معجز بیان را به آن جاری سازد این آیه کریمه باشد که: بقیه الله خیر لکم ان کنتم مومنین، بعد از آن بیان فرماید که: منم بقیه الله، و حجت او و خلیفه او بر شما، پس سلام نکند بر آن حضرت مسلمانی الا آنکه گوید: السلام علیک یا بقیه الله فی ارضه، و چون جمع شود از برای آن حضرت عقد، و آن عبارت از ده هزار مرد دیندار است، آن حضرت از مکة بیرون آید، و به عزم دفع کفار و برانداختن اشرار نهضت فرماید، پس نماند در زمین از آن چیزهایی که می پرستند مشرکان غیر خداوند عالمیان از صنم و وثن و غیر آن، الا آنکه آتش در آن افتاده بسوزد، و این بعد از غایب بودن دراز خواهد بود. دیگر همین شیخ صاحب نظر روایت می کند از محمد بن اسماعیل بن بزیع از محمد بن مسلم ثقفی از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - مثل این حدیث حدیثی، و آن حدیث را شیخ ابو جعفر ابن بابویه - رحمه الله علیه - به سند دیگر از حضرت ابی جعفر - صلوات الله علیه - در کتاب کمال [صفحه ۲۸۳] الدین روایت کرده. این ضعیف نحیف یعنی ناقل و مترجم این حدیث شریف می گوید: تعجب است مرا از آنکه شیخ اربلی - علیه الرحمه - با کمال فضل و خردمندی غافل شده است ازین معنی که مراد از محمدی که نفس زکیه لقب اوست، و کشته شدن او از علامات ظهور حضرت صاحب الامر - علیه السلام - است، البته غیر محمد بن حسن مثنی است، به چند دلیل: یکی آنکه: قتل او قبل از ورود این حدیث وقوع یافته. دویم آنکه: اگر مراد او می بود، امام - علیه السلام - به جای لفظ غلام

اطلاق عبارت رجل می فرمود. سیم آنکه: قتل او در میان رکن و مقام نبود. چهارم آنکه: پدر این را محمد نام خواهد بود چنانکه حدیث صحیح به آن ناطق است، و پدر او را حسن نام بود، و آنکه در بعضی از روایات این نفس زکیه به محمد بن الحسن مذکور است، شاید نام جدش حسن باشد یا به نام جد اعلایش امام حسن - علیه السلام - او را خوانده باشد، چنانکه شیخ ابو جعفر را ابن بابویه می گویند، و امکان دارد که این حدیث به نظر شیخ مذکور یعنی علی بن عیسی - رحمه الله - نرسیده باشد، و سبب تردید او میان سقم و صحت در حدیثی که در باب قتل نفس زکیه نقل کرده که گذشت همین معنی باشد. بدان ای عزیز که آنکه شیخ مفید - علیه الرحمه - نقل فرموده است که: و اموات ینشرون من القبور حتی یرجعوا الی الدنیا فیتعارفون فیها، یعنی مردگان برانگیخته شوند از قبرها، مراد آنست که مرده ای چند از قبرها [صفحه ۲۸۴] برانگیخته شوند تا باز گردند به دنیا، پس بشناسند یکدیگر را چنانکه بعضی از احادیث دلیل است بر آن، گاه باشد که کسی ازین عبارت خیال کند که کل مردگان زنده خواهند شد چنانکه حضرت آخوند در ضمن حدیث سیزدهم نقل فرموده اند، و غافل شده در همان مقام آیه کریمه را که ناطق به تضعیف آن روایت و تکذیب راوی است ذکر کرده اند چنانکه مذکور شود ان شاء الله تعالی. قال الشیخ الجلیل الفضل بن شاذان بن الخلیل - رحمه الله تعالی: حدثنا عبدالرحمن بن ابی نجران عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله - عیه السلام - قال: المفقودون عن فرشهیم ثلاثمائه و ثلاثه عشر رجلا، عده اهل بدر، فیصبحون بمکه، وهو قول الله عز و جل: اینما تكونوا یات بکم الله جمیعا، و هم اصحاب القائم علیه السلام. حاصل مضمون این حدیث شریف اینست که: سیصد و سیزده تن که خواص اصحاب صاحب الامر - علیه السلام - اند، شب در شهرها و منزلهای خود پراکنده، در جامه های خواب خود ناپدید خواهند گردید، و صبح در مکه معظمه نزد آن حضرت حاضر خواهد بود. و این هم یکی از معجزات آن حضرت است، و در آنکه هر یک ازین سیصد و سیزده تن از کجایند، روایات مختلفی به نظر رسیده، از آن جمله یکی اینست که شیخ محمد بن هبه الله طرابلسی - علیه الرحمه - در کتاب فرج کبیرش به سند خود روایت می کند که: جابر بن عبدالله انصاری پرسید از حضرت امیرالمومنین - [صفحه ۲۸۵] علیه السلام - که آن سیصد و سیزده تن هر یک از کجا باشند؟ آن حضرت فرمود که: چهار تن از مکه، و چهار تن از مدینه، و چهار تن از بیت المقدس، و هفت تن از یمن، و هشت تن از مصر، و سه تن از حلب، و دوازده تن از اهل بادیه، و سه تن از آذربایجان، و چهار تن از خوارزم، و دوازده تن از طالقان، و هفت تن از دیلمان، و سه تن از بصره، و سه تن از بوسه روم، و هفت تن از جرجان، و هفت تن از جیلان، و هفت تن از طبرستان، یعنی از مازندران، و چهار تن از خوزستان، و چهار تن از ری، و دوازده تن از قم، و یک تن از اصفهان، و سیزده تن از سبزواری، و سه تن از همدان، و چهار تن از کرمان، و یک تن از مکران، و سه تن از غزنین، و سه تن از قاشان، یعنی کاشان، و سه تن از قزوین، و ده تن از هندوستان، و سه تن از ماوراء النهر، و هفت تن از فارس، و هفت تن از نیشابور، و هفت تن از طوس، و سه تن از دامغان، و سه تن از حبشه، و هفت تن از بغداد، و دو تن از مداین، و دوازده تن از بلاد مغرب، و دوازده تن از حله، و دوازده تن از مدفن من، یعنی نجف کوفه، و پنج تن از مشهد فرزند من حسین، یعنی کربلا، و پنج تن از طرسوس، و سه تن از طبریه، و سه تن از بدخشان، و چهار تن از بلخ، و دو تن از بخارا، و دو تن از سمرقند، و سه تن از سیستان، و دو تن از کاشمر، و هفت تن از قیروان، و پنج تن از قشمیر، و چهار تن از بوشنج، و شش تن از طبس، و چهار تن از کنام، و دو تن از کابل، و پنج تن از بفرج، و دو تن از مراغه، و چهار تن از جوین، و سه تن از بروجرد، و شش تن از قومس، و سه تن از نسا، و دو تن از ابیورد و در همان روز چهار تن از پیغمبران نزد آن حضرت حاضر شوند: [صفحه ۲۸۶] عیسی، و ادریس، و خضر، و الیاس علیهم السلام. و در باب نزول عیسی - علیه السلام - حدیث متعدد وارد است چنانکه بعضی از آن مذکور شود ان شاء الله تعالی. روایت است که حضرت الله تعالی بیست و هفت تن را از برای آن حضرت زنده می گرداند که انصار او باشند، پانزده تن از آنها که حضرت الله تعالی در شان ایشان می فرماید: و من قوم موسی امه یهدون بالحق و به یعدلون، و هفت تن که ایشان را اصحاب کهف می گویند، و یوشع بن نون، و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و مقداد اسود کنندی، و مالک اشتر نخعی. و آنکه در بعضی از روایات به جای

ابوذر ابو دجانه انصاری واقع است ضعیف السند است. باید دانست که در تقدیم و تاخیر ظهور حضرت صاحب الامر - علیه السلام - و خروج دجال لعین خلاف کرده اند، آنچه نزد این ضعیف معتبر است اینست که: بعد از خروج دجال - علیه اللعنه - حضرت صاحب الامر - علیه السلام - ظهور خواهد فرمود، چنانکه ابن شاذان - علیه الرحمه و الغفران - روایت نموده به این طریق که: حدثنا احمد بن محمد بن ابی نصر - رضی الله عنه - قال: حدثنا عاصم بن حمید، قال: حدثنا محمد بن مسلم، قال: قال رجل ابا عبدالله - علیه السلام -: متى يظهر قائمکم؟ قال: اذا کثر الغوايه، و قل الهدایه، و کثر الجور و الفساد، و قل الصلاح و السداد، و اکتفی الرجال بالرجال، و النساء بالنساء، و مال الفقهاء الی الدنیا، و اکثر الناس الی الأشعار و الشعراء، و مسخ قوم من اهل البدع، حتی یصیروا قرده و خنازیر، و قتل السفیانی، ثم خرج الدجال و بالغ فی الاغواء و الاضلال، [صفحه ۲۸۷] فعند ذلك ینادی باسم القائم - علیه السلام - فی لیلہ ثلاثه و عشرين من شهر رمضان، و یقوم فی یوم عاشوراء فکانی انظر الیه قائما بین الرکن و المقام و ینادی جبرئیل بین یدیه: البیعه لله فیقبل شیعته الیه من اطراف الارض، تطوی لهم طیا، حتی یباعوا، ثم یسیر الی الکوفه فینزل علی نجفها، ثم یفرق الجنود منها الی الامصار لدفع عمال الدجال، فیملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما. قال: فقلت له یا ابن رسول الله فداک ابی و امی ایعلم احد من اهل مکة من این یجیء قائمکم الیه؟ قال: لا، ثم قال: لا- یظهر الا- بعتہ بین الرکن و المقام. یعنی: مردی پرسید از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد - علیهما السلام - که: قائم شما کی ظهور خواهد نمود؟ آن حضرت فرمود که: چون بسیار شود گمراه شدن، و کم شود راه راست گرفتن، و بسیار گردد جور و فساد، و کم شود صلاح و سداد، و اکتفا نمایند مردان به مردان، و زنان به زنان، و میل کنند فقها به دنیا و بیشتر مردمان به شاعران و به شعرها، و مسخ گردند قومی از اهل بدعتها و به صورت خوکان و بوزینگان شوند، و کشته شود سفیانی، بعد از آن خروج کند دجال، و مبالغه نماید در اغوا و اضلال، یعنی کوشش نماید در گمراه ساختن مردمان، پس در آن زمان ندا کنند به اسم حضرت قائم - علیه السلام - در شب بیست و سیم ماه رمضان، و قیام نماید آن حضرت در روز عاشورا، یعنی روز دهم ماه محرم. و آن حضرت گفت که: گویا می بینم حضرت قائم - علیه السلام - را ایستاده میان رکن و مقام، و منادی می کند جبرئیل - علیه السلام - در پیش آن حضرت که: بیعت مر خدای راست، یعنی هر که با صاحب الزمان بیعت می کند [صفحه ۲۸۸] حکم آن دارد که بیعت با خدای تعالی کرده، پس روی خواهند آورد شیعیان آن حضرت به سوی آن حجت حضرت عزت از اطراف زمین، و در هم پیچیده خواهد شد زمین از برای ایشان درهم پیچیده شدنی، تا در اندک زمانی خود را به خدمت آن حضرت برسانند، و بیا آن سرور بیعت کنند، پس آن حضرت به جانب کوفه توجه فرموده در نجف کوفه نزول فرماید، بعد از آن لشکرها را به جانب هر شهر و دیار روان سازد از برای دفع عمال دجال، پس پر کند زمین را از عدل و داد آن چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و بیداد. محمد بن مسلم که راوی این حدیث شریف است گفت: پس گفتم با آن حضرت که ای فرزند رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد آیا خواهد دانست کسی از اهل مکة که قائم شما از کجا می آید به مکة؟ آن حضرت فرمود که: نه، یعنی کسی از ایشان نخواهد دانست که از کجا می آید، بعد از آن فرمود که: آن حضرت ظاهر نمی گردد مگر به ناگاه و بی خبر در میانه رکن و مقام، یعنی در میان رکن کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام. و ایضا ابن شاذان - رضوان الله علیه - می فرماید: حدثنا محمد بن ابی عمیر - رضی الله عنه - عن ابی الحسن علی بن موسی - علیهما السلام - قال: ان القائم ینادی باسمه لیلہ ثلاث و عشرين من شهر رمضان و یقوم یوم عاشوراء فلا یبقی راقدا الاقام، و لا قائم الاقعد، و لا قاعد الا قام علی رجليه من ذلك الصوت، و هو صوت جبرئیل - علیه السلام - و یقال للمومن فی قبره: یا هذا قط ظهر صاحبک فان تشا ان تلحق به فالحق و ان تشا ان تقیم فاقم. یعنی حضرت امام رضا - علیه السلام - فرمود که: در شب بیست و سیم ماه رمضان به اسم حضرت قائم - علیه السلام - ندا کنند، و قیام نماید در روز عاشورا، باقی نماند خفته ای الا آنکه برپای شود و بایستد، و [صفحه ۲۸۹] ایستاده ای نباشد الا آنکه بنشیند، و نشسته ای نباشد الا آنکه برخیزد بر دو پای خود از آن آواز، و آن آواز جبرئیل - علیه السلام - خواهد بود، و خواهند گفت به مومن در قبرش که: به تحقیق که ظهور کرد صاحبت اگر می خواهی که به او ملحق شوی

ملحق شو، و اگر می خواهی که مقیم باشی مقیم و ساکن باش بر جای خود. و مثل این حدیث، حدیثی ابن شاذان از حضرت امام جعفر - علیه السلام - روایت کرده، و شیخ طوسی در آخرهای کتاب الغیبه آن حدیث را نقل نموده. دیگر ابن شاذان - علیه الرحمه و الغفران - می گوید: حدثنا محمد بن ابی عمیر - رضی الله عنه - قال: حدثنا المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر ابن محمد، عن ابیه عن آبائه عن امیرالمومنین - علیهم السلام - قال: سئل رسول الله - صلی الله علیه و آله - عن الدجال، قال: انه یخرج فی قحط شدید من بلده یقال لها اصفهان من قریه تعرف بالیهودیة عینه الیمنی ممسوحه، و الاخری فی جبهته تضییء کانهما کوكب الصبح، فیها علقه، ینادی باعلی صوته یسمع کل من کان ما بین الخافقین من الجن و الانس، یقول: الی اولیائی انا الذی خلق فسوی و قد رفهدی انا ربکم الاعلی ففی اول یوم من خروجه یتبعه سبعون الفا من الیهود و الاعراب و النساء و اولاد الزنا و المدمنین بالخمیر و المغنین و اصحاب اللهو، و یجتمع عنده سحره الجن و الانس و یكون معه ابلیس و مرده الشیاطین و کل شیء من الاطعمه و الاشربه، و ینذبح له [صفحه ۲۹۱] ندا کند دجال به بلندتر آواز خود چنانکه هر کس از جن و انس که در ما بین الخافقین باشد بشنود، یعنی خلق مشرق و مغرب عالم از جنیان و آدمیان همه ندای او را بشنوند، و بگوید که: به سوی من آئید و به نزد من حاضر شوید ای دوستان من منم آن خدایی که آفرید همه چیزها را، و راست گردانید اجزای آن چیزها را، و منم آن خدایی که مقدر گردانید هر چیزی را پس راه نمود خلق را، منم پروردگار شما آن پروردگاری که برتر و بلندتر است از همه کس و همه چیز! پس در روز اول از خروج او متابعت کنند او را هفتاد هزار کس از جهود و عربان بادیه نشین و زنان و اولاد زنا و کسانی که دائم الخمر باشند و غنا کنندگان و اصحاب لهو، و نزد دجال جمع خواهند شد ساحران جن و انس، و در آن هنگام ابلیس بر تللیس با متمرده شیاطین و دیوان سرکش لعین با او خواهند بود، و همچنین هر چیزی از اطعمه و اشربه با او خواهند بود و خواهند کشت از برای او و اصحاب او از گاو و گوسفند و بزها و بره ها و خواهند دوشید از برای ایشان شیر گاو و گوسفند در هر وقتی که خواهند، و دجال در هر روزی خواهد کشت یکی را از اصحاب خود یا غیر از اصحاب خود، و آن کشته را یکی از شیاطین پنهان خواهد کرد، و خود را به صورت آن کشته به مردمان خواهد نمود، و دجال به خیال خواهد انداخت مردمان را که جان می ستاند و حیات می دهد، و به آن مکر و تزویر مردمان را سخت گمراه خواهد گردانید، پس بر خمراقم سوار و شیاطین با او همراه با طلبها و مزمارها و بوقها و هر آلتی از آلات لهو در شهرها خواهد گردید، و زنا و لواطه و سایر مناهی را حلال خواهد گردانید، یعنی حکم خواهد کرد به حلال بودن جمیع محرمات تا به مرتبه ای که مردان با زنان و پسران برهنه و عریان در [صفحه ۲۹۲] اطراف راهها به ظاهر و علانیه مباشرت نمایند، و افراط خواهند کرد اصحاب او در خوردن گوشت خوگ و شرب خمور و ارتکاب انواع فسوق و فجور، و آفاق زمین را مسخر خواهد گردانید الا مکه معظمه و مدینه طیبه و مراقد امامان [را] - علیهم السلام - پس چون مبالغه نماید در طغیان و پر شود زمین از جور او و جور اعوانش، خواهد کشت او را آن کسی که نماز خواهد گزارد در پشت او عیسی بن مریم - علیهما السلام - یعنی حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - او را به قتل خواهد رسانید. در باب نزول عیسی - علیه السلام - و اقتدا نمودن او در نماز به حضرت خاتم الاوصیا حدیث متعدد وارد است چنانکه مذکور شد. قال الفضل - رحمه الله تعالی - حدثنا فضاله بن ایوب - رضی الله عنه - قال: حدثنا عبد الله بن سنان قال سال ابی عن ابی عبد الله - علیه السلام - عن السلطان العادل، قال: هو من افترض الله طاعته بعد الانبیاء و المرسلین علی الجن و الانس اجمعین، و هو سلطان بعد سلطان الی ان ینتهی الی السلطان الثانی عشر، فقال رجل من اصحابه: فصف لنا من هم یا ابن رسول الله؟ قال: هم الذین قال الله تعالی فیهم: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، و الذین خاتمهم الذی ینزل فی زمن دولته عیسی - علیه السلام - من السماء و یصلی خلفه، و هو الذی یقتل الدجال و یفتح الله علی یدیه مشارق الارض و مغاربها، و یمتد سلطانه الی یوم القیامه. یعنی: عبد الله بن سنان گفت که پدرم سوال کرد از حضرت ابی عبد الله جعفر ابن محمد الصادق - علیهما السلام - از سلطان عادل، آن حضرت فرمود که: او آن کسی است که خدای تعالی فرض گردانیده است اطاعت و [صفحه ۲۹۳] فرمانبرداری او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان و جنیان، و او سلطانی است بعد از

سلطانی، تا آنکه منتهی شود به سلطان دوازدهم، پس مردی از اصحاب آن حضرت گفت که: صفت کن از برای ما که ایشان کیستند ای فرزند رسول خدا؟ آن سرور فرمود که: ایشان آن کسان اند که خدای تعالی در باره ایشان فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آن کسانی اند که خاتم ایشان آن کسی است که عیسی - علیه السلام - در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان، و نماز خواهد گزارد در پس پشت او، و اوست آن کسی که خواهد کشت دجال را و مفتوح خواهد ساخت خدای تعالی بدست او مشارق و مغارب زمین را، و خواهد کشید پادشاهی و سلطنت او تا به روز قیامت. قال الفضل بن شاذان: حدثنا محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی - رضی الله عنهما - قال: حدثنا جمیل بن دراج عن الصادق - علیه السلام - عن ابیه عن آبائه عن امیر المومنین - علیهم السلام - انه قال: الاسلام و السلطان العادل اخوان توامان لا- یصلح واحد منهما الا بصاحبه، الاسلام اس و السلطان العادل حارس مالا اس له فمنهدم، و مالا حارس له فضائع، فلذلك اذا رحل قائمنا لم یبق اثر من الاسلام، و اذا لم یبق اثر من الاسلام لم یبق اثر من الدنيا. یعنی: حضرت امام جعفر - علیه السلام - از آبای کرام عظام خود نقل نمود از حضرت امیر المومنین - علیهم السلام - که آن حضرت فرمود که اسلام و سلطان عادل دو برادرند توام، شایسته نیست یکی از ایشان مگر با یار و صاحبش، اسلام اساس است و سلطان عادل پاسبان و نگاهدارنده آن اساس، [صفحه ۲۹۴] آنچه آن را اساس نیست منهدم است، و آنچه آن را حارس و پاسبان نیست نابود و ناچیز است، پس از این جهت است که چون رحلت خواهد کرد قائم ما باقی نخواهد ماند اثری از اسلام، و چون نماند اثری از اسلام باقی نخواهد ماند اثری از دنیا. غرض از نقل این حدیث صحیح عالی الاسناد درین مقام رعایت مناسبت است در دو چیز با حدیث سابق: یکی ذکر سلطان عادل، دویم آنکه ازین حدیث نیز مفهوم می شود که انتهای دولت حضرت صاحب الامر - علیه السلام - متصل است به انقراض عالم چنانکه از حدیث سابق معلوم گشت. باید دانست که همچنین که مراد از سلطان عادل که در حدیث واقع است امام مفترض الطاعه است، مطلب از امام عادل نیز امام معصوم است. قال الشیخ الهمام ثقه الاسلام مرغم القرام رئیس المحدثین مرشد المومنین ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی - نور الله مرقدہ - فی کتاب الکافی فی باب ان الارض لا تخلو من حجه: محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن الحسن بن سعید، عن القاسم بن محمد، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله - علیه السلام -، قال: ان الله اجل و اعظم من ان یترک الارض بغير امام عادل. یعنی امام جعفر - علیه السلام - فرمود که بدرستی که حضرت الله تعالی بزرگوارتر و عظیم تر است از آنکه او گذارد زمین را به غیر امام عادل. و شیخ ابو جعفر محمد بن علی - علیهما الرحمہ - در کتاب کمال الدین و تمام النعمه می فرماید: [صفحه ۲۹۵]

وقایع زمان ظهور

حدثنا ابی - رحمه الله تعالی - قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیری قال حدثنا محمد بن عیسی، عن ابن محبوب عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال: ان الله اجل و اعظم من ان یترک الارض بغير امام عادل. و ابن شاذان - علیه الرحمہ و الغفران - این حدیث را از حسن بن محبوب از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر - علیه السلام - روایت کرده با چند حدیث دیگر که همه افاده این معنی می کنند. قال الفضل - رحمه الله علیه - حدثنا محمد بن ابی عمیر - رضی الله عنه - قال حدثنا جمیل بن دراج قال: حدثنا میسر بن عبد العزیز النخعی، قال: قال ابو عبد الله - علیه السلام - اذا اذن الله تعالی للقائم فی الخروج صعد المنبر فدعا الناس الی نفسه و ناشدهم بالله و دعاهم الی حقه و ان یسیر فیهم بسیره رسول الله - صلی الله علیه و آله - و یعمل فیهم بعمله، فبعث الله عز و جل جبرئیل - علیه السلام - یتیه فنزل الحطیم فیقول له: الی ای شیء تدعو؟ فیخبره القائم - علیه السلام -، فیقول جبرئیل: انا اول من یتبعک، ابسط یدک فیمسح علی یده و قد و افاه ثلاثمائه و ثلاثه عشر رجلا، فیبايعونه، و یقیم بمکه حتی یتم اصحابه عشره الف نفس، ثم یسیر بها الی المدینة. یعنی: چون حضرت الله تعالی حضرت قائم - علیه السلام - را

رخصت خروج دهد، آن حضرت بر منبر برآید و مردمان را به متابعت خود دعوت فرماید، و سوگند دهد ایشان را به خدا، و ایشان را به حق خود بخواند، و آنکه [صفحه ۲۹۶] به سیرت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - در میان ایشان سلوک نماید، و به کردار آن حضرت در میان ایشان عمل فرماید، پس حضرت حق تعالی جبرئیل - علیه السلام - را برانگیزد تا در حطیم به نزد آن حضرت آید، پس بگوید با آن حضرت که: به چه چیز می خوانی مردمان را؟ حضرت قائم - علیه السلام - او را خبر دهد، پس جبرئیل گوید: منم اول کسی که بیعت کند با تو، دست بگشا، پس بمالد دست بر دست آن حضرت و تمام آن سیصد و سیزده نفر با آن سرور بیعت کنند، و اقامت نماید در مکه تا عدد سپاهش به ده هزار تمام شود، بعد از آن سیر فرماید با آن لشکر به جانب مدینه. و قال ایضا فی الكتاب المسفور: حدثنا صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر، عن معاویه بن عمار عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال: اذا خرج القائم - علیه السلام - من مکه ینادی منادیه: الا لا یحملن احد طعاما و لا شرابا. و حمل معه حجر موسی بن عمران - علیه السلام - و هو قر بعیر لا ینزل منزلا الا انفجرت منه عیون فمن کان جائعا شبع و من کان ظمانا روی، و رویت دوابهم حتی ینزلوا النجف من ظهر الکوفه. یعنی: حضرت امام جعفر - علیه السلام - فرمود که چون قائم - علیه السلام - از مکه بیرون رود منادی آن حضرت ندا کند که: می باید که کسی آب و طعام با خود بر ندارد. و سنگ موسی بن عمران - علیه السلام - را با آن جناب بردارند و آن سنگ بار شتری است، و آن حضرت در هیچ منزلی نزول نفرماید الا آنکه منفجر شود از آن سنگ چشمه ها پس هر کس گرسنه باشد از آشامیدن آن آب سیر شود، و هر کس تشنه باشد سیراب گردد، و [صفحه ۲۹۷] سیراب گردند چهارپایان ایشان، تا فرود آیند در نجف از پشت کوفه. ثم قال: و حدثنا محمد بن سنان عن ابی الجارود عن ابی جعفر - علیه السلام - مثله سواء. یعنی: ابو الجارود مثل این حدیث بی زیاده و نقصان از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - روایت کرده. و قال فی الكتاب المذكور: حدثنا محمد بن ابی عمیر - رضی الله عنه - قال: حدثنا عمر بن اذینه عن زراره عن ابی جعفر - علیه السلام - قال: ان الله عز و جل خلق اربعه عشر نورا قبل خلق الخلق باربعه عشر الف عام، فهی ارواحنا. فقیل له: یا ابن رسول الله من الاربعه عشر؟ فقال محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمه من ولد الحسين، الذین آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبه طویل، فیقتل الدجال و یطهر الارض من کل جور و ظلم. یعنی حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که: بدرستی که حضرت الله تعالی چهارده نور آفرید پیش از آنکه چیزهای دیگر را بیافریند به چهارده هزار سال، و آن چهارده نور ارواح ماست. گفتند با آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا کیستند آن چهارده نور؟ فرمود که: محمد است و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین، که آخر ایشان حضرت قائم است، آنکه قیام خواهد نمود بعد از غایب شدنی دراز، پس خواهد کشت دجال را و پاک خواهد گردانید زمین را از هر جور و ظلمی. این حدیث را ابن بابویه - رحمه الله علیه - نیز به سند خود روایت کرده از حضرت امام جعفر - علیه السلام - و بعد از آن می گوید: حدثنا ابی - رحمه الله تعالی - [قال: حدثنا سعد بن عبد الله] قال: حدثنا محمد بن [صفحه ۲۹۸] الحسين بن ابی الخطاب، قال: حدثنا الحسن بن محبوب، عن علی بن رثاب، عن ابی عبد الله - علیه السلام - انه قال فی قول الله عز و جل: یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل، [فقال - علیه السلام -]: الایات هم الائمه و الایه المنتظره القائم - علیه السلام - فیومئذ لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل قیامه بالسیف، و ان آمنت بمن تقدمه من الائمه - علیهم السلام. یعنی: حضرت امام جعفر - علیه السلام - در تفسیر قول حضرت حق تعالی که می فرماید: یوم یاتی بعض آیات ربک (تا به آخر) فرمود که مراد از آیات امامانند، و آیت منتظره حضرت قائم - علیه السلام - است، پس در آن روز نفع و فایده ندهد نفسی را ایمانش که ایمان نیاورده باشد پیش از آنکه آن حضرت با شمشیر قیام نماید، و اگر چه ایمان آورده باشد به آن کسانی از آبای آن حضرت - علیهم السلام - که پیش از آن حضرت بوده اند. قال ابن شاذان - رضوان الله علیه - حدثنا محمد بن ابی عمیر عن جمیل بن دراج عن ابی اسامه عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال: اذا قام القائم من آل محمد - علیهم السلام - اقام خمسمائنه من قریش فضرِب اعناقهم، ثم اقام خمسمائنه اخرى، حتی یفعل ذلک ست مرات، فقیل له: یا ابن رسول الله یبلغ عدد هولاء

هذا؟ قال: نعم، منهم و من مواليهم. حاصل مضمون این حدیث آنست که چون حضرت قائم - علیه السلام - قیام نماید سه هزار تن را از قریش و موالی ایشان گردن خواهد زد. و قال - رحمه الله تعالی - حدثنا محمد بن ابی عمیر عن جمیل بن [صفحه ۲۹۹] دراج عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر - علیه السلام - قال: اذا قام القائم سار الی الکوفه فیخرج منها قوم یقال لهم الیزیدیه علیهم السلاح، فیقولون له: ارجع من حیث جئت، فلا حاجه لنا الی بنی فاطمه، فیضع فیهم السیف حتی یاتی الی آخرهم، ثم یدخل الکوفه فیقتل بها کل منافق مرتاب، و یهدم قصورها و یقتل مقاتلیها حتی یرضی الله عز و جل. یعنی حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که: چون حضرت قائم - علیه السلام - قیام نماید سیر فرماید تا به کوفه، پس بیرون آیند قومی که ایشان را یزیدیه گویند، بر ایشان اسلحه باشد، یعنی مسلح باشند، پس به آن حضرت گویند که: بازگرد به آنجائی که از آنجا آمده ای که ما [صفحه ۳۰۰] را حاجتی به بنی فاطمه نیست، پس آن حضرت شمشیر بر ایشان گذاشته همه را به قتل رساند، بعد از آن به کوفه درآمد و هر منافق مرتابی را بکشد، و قصرهای کوفه را خراب کند، و جنگ کنندگان آن شهر را مقتول سازد، تا راضی شود خدای عز و جل. و از حدیث دیگر مستفاد می شود که پیش از ظهور آن حضرت - علیه السلام - کوفه معمور خواهد گردید. و قال - رحمه الله تعالی - حدثنا محمد بن ابی عمیر عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال یعطی الله تعالی لکل واحد من اصحاب قائمنا قوه اربعین رجلا، و لا یبقی مومن الا صار قلبه اشد من زبر الحدید. یعنی حضرت امام جعفر - علیه السلام - فرمود که: عطا خواهد نمود حضرت الله تعالی به هر یک از اصحاب قائم ما زور و قوت چهل مرد، و باقی نخواهد ماند مومنی الا آنکه دلش سخت تر شود از آهن پاره ها. و قال - قدس الله روحه - حدثنا محمد بن ابی عمیر عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال: اذا قام القائم - صلوات الله علیه - حکم بالعدل و ارتفع فی ایامه الجور و امنت به السبل و اخرجت الارض برکاتها، و رد کل حق الی اهله، و لم یبق اهل دین حتی یظهروا الاسلام، و یعترفوا بالایمان، اما سمعت الله عز و جل یقول: و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون، و حکم فی الناس بحکم داود - علیه السلام - و حکم محمد - صلی الله علیه و آله - فحیثئذ تظهر الارض کنوزها و تبدی برکاتها، فلا یجد الرجل منکم یومئذ موضعا لصدقته و لا لبره لشمول الغنی جمیع المومنین، ثم قال: ان دولتنا آخر الدول، و لم یبق [صفحه ۳۰۱] اهل بیت لهم دوله الا حکموا قبلنا، لثلا یقولوا اذا راوا سیرتنا: اذا ملکنا سرنا مثل سیره هولاء، و هو قول الله عز و جل: و العاقبه للمتقین. یعنی: چون قیام نماید حضرت قائم - صلوات الله علیه - به عدالت حکم کند، و مرتفع و برطرف شود در روزگار دولت او جور و ستم، و به سبب و برکت وجود آن حضرت راهها امن گردد، و زمین برکات خود را بیرون دهد، و آن حضرت رد نماید هر حقی را به صاحب و اهل آن حق. و بعضی از فضلاء علما رد کل حق را به طریق مجهول ضبط کرده اند و برین تقدیر در معنی پر تفاوتی نخواهد بود. مجملا آن حضرت فرمود که اهل هر دینی اسلام اظهار کنند، و اعتراف به ایمان نمایند، و کسی بر دینی که غیر اسلام باشد باقی نماند، آیا شنیده ای که حضرت الله تعالی می فرماید: و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون، و حکم خواهد کرد در میان مردمان به حکم داود - علیه السلام - و حکم محمد - صلی الله علیه و آله - پس در آن هنگام ظاهر خواهد گردانید زمین گنجهای خود را، و پدید سازد برکات خود را، پس نیابد در آن روزگار مردی از شما موضع صدقه و نیکوئی خود را، یعنی مستحق در عالم به هم نرسد، به سبب آنکه جمیع مومنان توانگر باشند. بعد از آن، آن حضرت فرمود که: دولت ما آخرین دولتهاست، و باقی نماند اهل بیتی که ایشان رادولتی باشد الا آنکه حکم کنند پیش از ما، تا نگویند هر گاه که سیرت و روش ما را ببینند که: هر گاه ملک و دولت یابیم ما [صفحه ۳۰۲] سلوک نمائیم مثل سیرت و سلوک ایشان، و قول حضرت حق تعالی مشیر به دولت ماست که می فرماید: و العاقبه للمتقین. و قال: حدثنا عبد الله بن جبلة عن علاء عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال: اذا قام القائم - علیه السلام - حکم بین الناس بحکم داود، لا یحتاج الی بینه، یلهمه الله تعالی لیحکم بعلمه، و یخبر کل قوم بما استبطوه، و یعرف ولیه من عدوه بالتوسم، قال الله عز و جل: ان فی ذلک لایات للمتوسمین و انها لبسیل مقیم یعنی: حضرت امام جعفر - علیه السلام - فرمود که: چون حضرت قائم - علیه السلام - قیام نماید،

حکم خواهد کرد در میان مردمان به حکم داود، و محتاج نخواهد بود به گواه، ملهم می سازد حضرت الله تعالی آن جناب را، پس به علم خود حکم خواهد کرد و خبرخواهد داد هر قومی را به آنچه پنهان دارند آن را، و خواهد شناخت دوست خود را از دشمن خود به فراست و مشعر به این معنی است آنکه حضرت الله تعالی فرموده است که: ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و انها لبسیل مقیم. و قال - نور الله مرقدہ - حدثنا صفوان بن یحیی عن القاسم بن الفضیل عن الفضیل بن یسار عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال: اذا قام القائم - علیه السلام - ضرب فساطیط لمن یعلم الناس القرآن علی ما انزل الله تعالی، فاصعب ما یکون علی من حفظه، لانه یخالف فی التالیف. [صفحه ۳۰۳] یعنی فضیل بن یسار روایت کرد از حضرت امام جعفر - علیه السلام - که آن سرور فرمود که چون حضرت قائم - علیه السلام - قیام نماید خیمه ها بزنند، یعنی بفرماید که سرا پرده ها بر سر پای کنند از برای کسانی که تعلیم دهند مردمان را قرآن، بر وجهی که فرو فرستاده است حضرت حق تعالی، پس دشوارتر خواهد بود قرآن بر کسی که حفظ کرده قرآن را از جهت آنکه آن قرآن دگرگون خواهد بود در تالیف. و قال - روح الله روحه - حدثنا محمد بن ابی عمیر، عن حماد بن عثمان، عن الحلبي عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال: اذا قام قائمنا اشرفت الارض بنوره و استغنی العباد عن ضوء الشمس و ذهب الظلمه، و یعمر الرجل فی ملکه حتی یولد له الف ذکر! لا یولد له فیها انثی! و تظهر الارض کنوزها حتی یراها الناس علی وجهها، و یطلب الرجل منکم من یصله بماله و یاخذ منه زکاته، فلا یجد احدا یقبل ذلک منه، استغنی الناس بمارزقهم الله من فضله. یعنی: چون قیام نماید قائم ما روشن شود زمین از نور او، و مستغنی شوند بندگان از ضیا و روشنی آفتاب، و ظلمت و تاریکی برود و برطرف شود، و مرد عمر دراز یابد و معمر گردد در زمان پادشاهی آن حضرت تا به مرتبه ای که هزار فرزند مذکر از نطفه او به وجود آید، که در میان ایشان یک مونث نباشد! و ظاهر گرداند زمین گنجهای خود را تا ببینند مردمان بر روی زمین آن گنجها را، و طلب کند مردی از شما کسی را که عطا و بخششی نماید به او از مال خود، و بگیرد آن کس از این مرد زکات او را، نیابد احدی را که قبول کند آن را از او، و بی نیاز و مستغنی باشند مردمان به سبب آنچه روزی کرده حضرت الله تعالی ایشان را از فضل خود. [صفحه ۳۰۴] و قال - علیه الرحمه و الغفران - حدثنا صفوان بن یحیی عن یعقوب ابن شعیب عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال: اذا قام القائم - علیه السلام - بنی فی ظهر الکوفه مسجدا له الف باب و اتصلت بیوت اهل الکوفه بنهری کربلا. یعنی هر گاه که قیام نماید حضرت قائم - علیه السلام - در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد، و متصل شود خانه های اهل کوفه به دو نهر کربلا. و السلام علی من اتبع الهدی. [صفحه ۳۰۵]

الحديث ۴۰

اشاره

قال الشيخ الثقة الجليل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخليل - قدس الله روحه و زاد فتوحه - حدثنا عبد الرحمن بن ابی نجران عن حماد بن عیسی عن حریر عن زراره و محمد بن مسلم عن ابی جعفر - علیه السلام - انه قال: یملک المهدي ثلاثمائه و تسع سنین کما لبث اهل الکهف فی كهفهم، و تكون الکوفه دار ملکه، و یمضی قبل یوم القیامه باربعین یوما. یعنی: حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که: پادشاهی و سلطنت ظاهری خواهد کرد حضرت مهدی - علیه السلام - سیصد و نه سال، همچنانکه درنگ کردند اصحاب كهف در كهف خود، و كوفه دار الملک آن حضرت خواهد بود، و رحلت خواهد کرد پیش از قیامت به چهل روز. و در بعضی از احادیث به جای کلمه یمضی لفظ یموت واقع است. و قال: حدثنا علی بن عبد الله عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی الجارود قال: قال ابو جعفر - علیه السلام - ان القائم یملک ثلاثمائه و تسع سنین کما لبث اهل الکهف فی كهفهم یملا الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا و یفتح الله له شرق الارض و غربها، و یقتل الناس حتی لا یبغی الا [صفحه ۳۰۶] دین

محمد - صلی الله علیه و آله - یسیر بسیره سلیمان بن داود. ثم قال الفضل: الحديث طويل اخذنا موضع الحاجة. یعنی: حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که: حضرت قائم سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد، چنانکه درنگ کردند اهل کهف در کهف خود پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد آن چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور، و مشرق و مغرب عالم را خدای تعالی از برای او مفتوح خواهد ساخت، و خواهد کشت مردمانی را که تابع دین حق نباشند، تا باقی نماند الا دین محمد - صلی الله علیه و آله - و سلوک خواهد نمود آن حضرت به سلوک و سیرت سلیمان بن داود. حدیثی دیگر فضل بن شاذان - علیه الرحمه و الغفران - هم در باب مدت ملک و سلطنت حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - روایت کرده، و بعد از آن می فرماید: هذا حديث موول. و شیخ طوسی - رحمه الله علیه - آن حدیث را از او در آخر کتاب الغیبه نقل کرده. باید دانست که در مدت خلافت ظاهری آن حضرت اقوال و احادیث مختلفی در کتب معتبره علمای امامیه به نظر رسیده، در بعضی از روایات است که مدت سلطنت آن جناب هفت سال خواهد بود، هر سالی از آن برابر ده سال، و در بعضی دیگر از اخبار است که مدت پادشاهی آن حضرت نه سال خواهد بود، هر سالی از آن به قدر ده سال. شیخ مفید - علیه الرحمه - می فرماید که: قد روی ان مده دوله القائم [صفحه ۳۰۷] - علیه السلام - تسع عشره سنه، يطول ايامها و شهورها علی ما قدمناه. یعنی به تحقیق که روایت کرده اند که مدت دولت حضرت قائم - علیه السلام - نوزده سال خواهد بود، دراز می گردد روزها و ماههای آن سالها بر آن وجهی که تقدیم به ذکر آن نمودیم. نزد جامع این اربعین حدیثی که فضل بن شاذان از زراره و محمد بن مسلم روایت نموده که در آن مذکور است که حضرت ابو جعفر - علیه السلام - فرمود - قائم - صلوات الله علیه - سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد اعتبار تمام دارد. قال الشيخ الجليل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخليل - طيب الله مرقده - حدثنا الحسن بن علي بن فضال و ابن ابي نجران عن حماد بن عيسى، عن عبد الله بن مسكان، عن ابان بن تغلب، عن سليم بن قيس الهلالي، عن سلمان الفارسي، قال: قال رسول الله - صلي الله عليه و آله - الا بشرکم ايها الناس بالمهدي؟ قالوا: بلى، قال: فاعلموا ان الله تعالى يبعث في امتي سلطانا عادلا و اماما قاسطا يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما، و هو التاسع من ولد ولدي الحسين، اسمه اسمي و كنيته كنيتي، الا و لا خير في الحياه بعده، و لا يكون انتهاء دولته الا قبل القيامه باربعين يوما. باید دانست که این حدیث و چند حدیث دیگر که بعضی گذشت موید قول شیخ مفید - رضوان الله علیه - است که در کتاب ارشاد صفت سلطان عادل فرموده، و ترجمه آن قبل از این بعد از ذکر سبب تشیع بنی راشد مذکور گشت. اما معنی این حدیث این است که: پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که: آیا بشارت ندهم شما را ای مردمان به مهدی؟ گفتند: بشارت بده، آن حضرت فرمود، پس بدانید که برخواید انگیخت خدای تعالی در میان امت من پادشاه عادل و امام قاسطی را، که پر کند زمین را از عدل و داد آن چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، و [صفحه ۳۰۸] او نهمین است از اولاد فرزند من حسین، اسم او اسم من است، و کنیت او کنیت من است، و بدانید و آگاه باشید که نیست خیر و خوشی در زندگانی بعد از او، و نخواهد بود انتهای دولت او الا پیش از قیامت به چهل روز. شیخ مذکور حدیث لا خیر فی الحیاه بعد المهدی را از حضرت امیر المومنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق - علیهم السلام - روایت نموده. و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی که درین زمان نزد اهل اصفهان به خواجه حافظ مشهور است، و قبرش در طرف غربی در خارج بلده مذکوره واقع است در اربعینی که در تعریف حضرت صاحب الامر - علیه السلام - جمع کرده، و صاحب کشف الغمه به حذف اسناد آن را در کتاب خود ایراد نموده، می گوید: الخامس و الثلاثون فی قوله - علیه السلام - لا خیر فی العیش بعد المهدی. بعد از آن حدیثی نقل می کند که در آن مذکور است همین معنی که خیر و خوبی نیست و در زیستن بعد از مهدی. و از کتاب محمد بن یوسف گنجی شافعی حدیثی نقل نموده که در آن حدیث واقع است که: ثم لا خیر فی العیش بعده، او قال: ثم لا خیر فی الحیاه بعده. و ابن بابویه - علیه الرحمه - به سند خود در کتاب کمال الدین از حضرت امام جعفر - علیه السلام - روایت کرده که آن حضرت فرمود: مازالت الارض الا و الله - تعالی ذکره - فیها حجه يعرف الحلال و الحرام و يدعو الی سبیل الله جل و عز، و لا ينقطع الحجه من الارض الا اربعين يوما [صفحه

۳۰۹] قبل یوم القیامه الی آخر الحدیث. یعنی همیشه در زمین خدای را حجتی هست که بر حلال و حرام آگاهی تمام دارد، و مردمان را بر آن مطلع می سازد، و می خواند مردمان را به راه حق، و منقطع نمی شود حجت خدا از زمین مگر به چهل روز پیش از روز قیامت. و حدیثی هست که شیخ ابو جعفر یعنی محمد بن یعقوب کلینی و شیخ طوسی و بسیار کس از اکابر محدثین شیعه آن را روایت کرده اند - رضوان الله علیهم اجمعین - و حضرت استادی من علیه اعتمادی امیر محمد باقر داماد - رحمه الله علیه - در کتاب شرعه التسمیه مجملی از مضمون آن را روایت کرده بر این وجه که می فرماید: فی الکافی لرئیس المحدثین ابی جعفر الکلینی، و فی کتاب مفرد فی اخبار الغیبه لشیخنا الامام ابی عبد الله المفید، و فی کتاب اعلام الوری لثقه الاسلام ابی علی الطبرسی المفسر، و غیرها من کتب الاصحاب - رضوان الله علیهم - بالاسانید المعتمره المصححه: ان ابا عمر و عثمان بن سعید العمری الوکیل - رضی الله تعالی عنه - سئل [عنه] عند احمد بن اسحاق عن القائم، و السائل عبد الله بن جعفر الحمیری شیخ القمیین و وجههم، قال له: یا با عمرو انی ارید ان اسالک عن شیء و ما انا بشاک فیما ارید ان اسالک عنه، فان اعتقادی و دینی ان الارض لا تخلو من حجه الا- اذا کان قبل القیامه باربعین یوما، فاذا کان ذلک رفعت الحجه و اغلق باب التوبه الی آخره. یعنی از ابو عمرو که از جمله وکلای حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - بود پرسیدند نزد احمد بن اسحاق، و سائل عبد الله بن جعفر [صفحه ۳۱۰] حمیری بود که شیخ و وجه اهل قم بود. گفت عبد الله بن جعفر که: ای ابو عمرو می خواهم از تو سوالی کنم و من شک ندارم در آن چیزی که می خواهم از تو بپرسم، پس بدرستی که اعتقاد و دین من آنست که زمین خالی نمی باشد از حجتی مگر پیش از قیامت به چهل روز، پس هر گاه آن چنان باشد برداشته می شود حجت و بسته می گردد باب توبه. چون مراد از نقل مضمون این حدیث این بود که دوستان بدانند که قبل از قیامت به چهل روز حضرت حجت - علیه السلام - رحلت می کند، از مضمون این حدیث به همین اکتفا نمود. پس هر گاه اعتقاد و دین مثل عبد الله بن جعفر حمیری مردی که از اکابر شیعه و از اصحاب حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - است این باشد، و در حضور مانند احمد بن اسحاق شخصی که از اصحاب و راویان حدیث امام محمد تقی و امام علی نقی و از خاصان امام حسن عسکری - علیهم السلام - است، و حضرت صاحب الزمان را دیده است، یا ابو عمرو که او نیز از جمله بزرگان اصحاب ائمه است، و خدمت حضرت امام علی نقی کرده، و وکیل حضرت امام حسن - علیه السلام - بوده، و بعد از آن به شرف و کالت حضرت صاحب الزمان مشرف شده، گفته باشد که اعتقاد و دین من اینست که خالی نمی باشد زمین از حجت مگر پیش از قیامت به چهل روز، و معلوم است که اعتقاد و دین مسئول یعنی ابو عمرو، و حاضر یعنی احمد بن اسحاق نیز این بوده، که اگر برین اعتقاد و دین نمی بودند البته انکار او می نمودند. ابن بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب کمال الدین می فرماید: حدثنا ابی - رحمه الله تعالی - قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیری، قال: حدثنا محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، عن عبد الله بن محمد الحجال، [صفحه ۳۱۱] عن حماد بن عثمان، عن ابی بصیر عن ابی جعفر - علیه السلام - فی قول الله تعالی: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم قال: الائمة من ولد علی و فاطمه - علیهما السلام - الی ان تقوم الساعة. یعنی از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - از معنی آیه مذکوره پرسیدند، و معلوم است که مراد سائل این بوده که اولی الامر کیستند، امام - علیه السلام - فرمود که امامانند از اولاد علی و فاطمه - علیهما السلام - تا به روز قیامت. و حدیث دیگر روایت کرده که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهانین - و ضم بین سبائیه - فقام الیه جابر بن عبد الله الانصاری، و قال: یا رسول الله و من عترتک؟ قال علی و الحسن و الحسین و الائمة من ولد الحسین الی یوم القیامه. یعنی: من دو چیز بزرگ در میان شما می گذارم: یکی کتاب خداست، و دیگری عترت و اهل بیت من، پس بدرستی که آن دو چیز از هم جدا نمی شوند تا وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر - و هر دو انگشت سبابه خود را آن حضرت به هم ضم کرد - پس جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا کیستند عترت تو؟ آن حضرت فرمود که: علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین تا به روز قیامت. و در آخر حدیثی که به حدیث

خواتيم الذهب موسوم است و آن را به چند سند نقل کرده اند، و ابن بابويه نیز نقل کرده، مذکور است که: يدفعها [صفحه ۳۱۲] من بعده الی من بعده الی يوم القيامة. و حديث بسیار است، بعضی مطول و بعضی مختصر، که در آن همین معنی مذکور است، و ظاهر است که کلمه الی از برای انتهای غایت است، اگر کسی همه آن احادیث را خواهد جمع نماید باید کتابی علی حده در آن باب تمام کند. و ابن بابويه - رحمه الله علیه - در یکی از ابواب کمال الدین که در آن حديث انی تارک فيکم الثقلين را به سندهای بسیار روایت کرده می گوید: و کان مدارنا بايرادنا قول النبي - صلى الله عليه و آله -: انهما لن يفترقا حتى يردا علی الحوض فی هذا الباب اثبات لاتصال امر حجج الله - عليهم السلام - الی يوم القيامة، و ان القرآن لا يخلو من حجه مقترن اليه من الائمة الذين هم العتره - صلوات الله عليهم - يعلم حکمه الی يوم القيامة لقوله - صلى الله عليه و آله - لن يفترقا حتى يردا علی الحوض و هكذا قوله: ان مثلهم كمثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الی يوم القيامة تصديقا لقوله: ان الارض لا تخلو من حجه لله علی خلقه ظاهر مشهور او خاف مغمور لثلا- تبطل حجه الله و بيناته، فقد خبر النبي - صلى الله عليه و آله - من العتره المقرونة الی كتاب الله جل و عز فی الخبر الذی: حدثنا به احمد بن الحسن القطان، قال: حدثنا الحسن بن علی السکری، عن محمد بن زکریا الجوهري، عن محمد بن عماره، عن ابيه، عن الصادق جعفر بن محمد، عن ابيه محمد بن علی، عن ابيه علی بن الحسين، عن ابيه الحسين بن علی، عن ابيه علی بن ابی طالب - صلوات الله عليهم - قال قال رسول الله - صلى الله عليه و آله -: انی مخلف فيکم الثقلين كتاب [صفحه ۳۱۳] الله و عترتی اهل بيتی، فانهما لن يفترقا حتى يردا علی الحوض كهاتين - و ضم بين سبايته - فقام اليه جابر بن عبد الله الانصاري، فقال: يا رسول الله و من عترتك؟ قال علی و الحسن و الحسين و الائمة من ولد الحسين الی يوم القيامة. و این شيخ عظیم الشان ازین قبیل در کتاب مذکور افاده بسیار فرموده، و اخبار بسیار ایراد نموده، اما این مختصر گنجایش نقل همه آن ندارد، و علمای مخالف نیز احادیث بسیار روایت کرده اند که همه مفید این مدعاست. بدان ای مومن صاحب یقین که در هنگام تحریر این اربعین چون بعضی از کتب حديث مخالفین بدست نیامد، قبل ازین از یکی از کتابهای قدیم نوشته که از تصانیف یکی از قدمای علمای شیعه بود احادیثی که درین باب از کتابهای معتبر مخالفین منقول است مسطور شد، و چون مولف آن کتاب ذکر نام خود ننموده بود بنا بر اعتمادی که بر قول شيخ ثقة عالی درجه علی بن عیسی اربلی - علیه الرحمه - دارد به خاطر می رسد که بعد ازین به ترتیبی که اودر کتاب کشف الغمه آن احادیث را ثبت نموده، نقل نماید. شيخ مذکور در کتاب مزبور از جمع بین الصحیحین نقل کرده که جابر بن سمره گفت: سمعت النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - يقول: یكون بعدی اثنا عشر امیرا، فقال کلمه لم اسمعها، فقال ابی: انه قال کلهم من قریش، کذا فی حديث شیعه. و فی حديث ابن عیینه قال: لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا، ثم تکلم النبي - صلى الله عليه و آله - بکلمه خفیت علی، فسالت ابی: [صفحه ۳۱۴] ماذا قال رسول الله - صلى الله عليه و آله -؟ فقال: قال کلهم من قریش. و فی روایه مسلم من حديث عامر بن سعد بن ابی وقاص، قال: کتبت الی جابر بن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - فکتب الی: انی سمعت من رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - یوم جمعه عشیه رجم الاسلامی قال: لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة، او یكون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش. و عن عامر الشعبي عن جابر بن سمره، قال: انطلقت الی رسول الله - صلى الله عليه و آله - و معی ابی، فسمعته يقول: لا یزال هذا الدین عزیزا منیعاً الی اثنی عشر خلیفه، فقال کلمه، فقلت لابی: ما قال؟ قال: کلهم من قریش. و مثله عن حصین بن عبد الرحمن، عن جابر، قال: دخلت مع ابی الی النبي - صلى الله عليه و آله - فقال: هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه، ثم تکلم بکلام خفی علی، فقلت لابی: ما قال؟ قال: کلهم من قریش. و فی حديث سماک بن حرب، عن جابر بن سمره، عنه - علیه السلام -: لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه، ثم ذکر مثله. و نقلت عن مسند احمد بن حنبل - رحمه الله - عن مسروق، قال: کنا مع عبد الله جلوساً فی المسجد یقرئنا، فأتاه رجل، فقال: یا ابن مسعود! هل حدثکم نبیکم کم یكون بعده خلیفه؟ قال: نعم کعده نقباء بنی اسرائیل. نقلته من المجلد الثالث من مسند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه. مضمون همه این احادیث آنست که: خلیفه

پیغمبر دوازده اند، و [صفحه ۳۱۵] مضمون بعضی ازین احادیث و بسیار حدیثی غیر این که ایشان ذکر نکرده اند، و غیر ایشان از مخالفان نقل نموده اند، آنست که خلافت آن امامان عالی شان ممتد است تا به روز قیامت. از آن جمله است حدیثی که احمد بن حنبل در مسندش روایت کرده که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: النجوم امان لاهل السماء، فاذا ذهب النجوم ذهبوا: و اهل بیتی امان لاهل الارض، فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض. یعنی ستارگان امانند از برای اهل آسمان، پس هر گاه که ستارگان بروند، اهل آسمان نیز خواهند رفت، و اهل بیت من امانند از برای اهل زمین، پس چون بروند اهل بیت من، اهل زمین نیز خواهند رفت. و سدی در تفسیر قول حضرت حق تعالی که می فرماید: و جعلها کلمه باقیه فی عقبه می گوید: آن عقبه آل محمد - علیهم السلام - [اند]. و این تفسیر موافق تفسیر اهل البیت - علیهم السلام - است که ابن بابویه نقل می کند در باب ما اخبر به سید العابدین علی بن الحسین - علیهما السلام - به اسناد از امیر المومنین - صلوات الله علیه - که آن حضرت فرمود: فینا نزلت هذه الایه و جعلها کلمه باقیه فی عقبه و الامامه فی عقب الحسین الی یوم القیامه. و در آخرهای باب ما روی عن الصادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - روایت می کند که حضرت امام جعفر - علیه السلام - در جواب مفضل بن عمر گفت در حالتی که او از تفسیر همین آیه پرسیده بود که: [صفحه ۳۱۶] یعنی بذلك الامامه، جعلها الله تعالی فی عقب الحسین الی یوم القیامه. و درین باب که مراد از کلمه باقیه معنی مذکور است از طرفین حدیث بسیار است. پس معلوم شد که شیعه و سنی اتفاق دارند که زمان امامت و خلافت حضرت حجت - علیه السلام - به قیامت متصل است. و باید دانست که جمعی از علمای امامیه دلیل عقلی که مستنبط است از دلیل نقلی درین باب که بعد از رحلت حضرت حجت - علیه السلام - بی فاصله ظهور قیامت خواهد بود در کتابهای خود ایراد نموده اند، از آن جمله صاحب کتاب انیس المومنین می گوید که: به مقتضای لولاک لما خلقت الافلاک خلو زمانه از نور محمدی - صلی الله علیه و آله - ممتنع است، و عالم به برکت آن نور قائم است، چنانکه حضرت رسول فرمود: هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش، یعنی امر دین و مردمان باقی است تا آن زمان که بگذرد در [صفحه ۳۱۷] میان ایشان دوازده خلیفه که همه از قریش باشند، و چون دنیا از فیض نور محمد که به مهدی - علیه السلام - انتقال یافته عاری شود به موجب فرموده فلا خیر فی العیش بعد المهدی سلسله انتظام دنیا منقطع گردد. و همین شیخ عالی شان به سند صحیح روایت می کند از حسن بن علی خزاز که او گفت: دخل ابن ابی حمزه علی ابی الحسن الرضا - علیه السلام - فقال: انت امام؟ قال: نعم، فقال له: انی سمعت جدک جعفر بن محمد - علیهما السلام - یقول: لا یكون الامام الا و له عقب؟ فقال - علیه السلام -: انست ام تناسیت یا شیخ؟! لیس هكذا قال جدی، انما قال لا یكون الامام الا و له عقب الا الامام الذی یخرج علیه الحسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - فانه لا عقب له، فقال: صدقت جعلت فداک! هكذا سمعت جدک یقول. یعنی حسن بن علی خزاز گفت در آمد به مجلس حضرت امام رضا - علیه السلام - ابن ابی حمزه، و با آن حضرت گفت: تو امامی؟ آن حضرت فرمود که: بلی من امامم، گفت: من از جدت جعفر بن محمد - علیهما السلام - شنیدم که می گفت: امام نمی باشد مگر آنکه او را فرزند می باشد؟ امام - علیه السلام - فرمود که آیا فراموش کرده ای یا خود را فراموش کار می نمایی ای شیخ؟! همچنین نگفت جدم، جزین نیست که جدم فرمود: امام نمی باشد الا آنکه او را فرزند می باشد مگر آن امامی که حسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - بیرون خواهد آمد بر او، و رجعت خواهد کرد در زمان او، پس بدرستی که او را فرزند می خواهد بود. ابن ابی حمزه چون این سخن را از آن حضرت شنید گفت: راست گفتمی [صفحه ۳۱۸] فدای تو شوم از جدت همچنین شنیدم که بیان فرمودی. راقم این اربعین می گوید که: این کمترین، خبر معتبر مدینه الشیعه و جزیره اخضر و بحر ابیض را که در آن مذکور است که حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - را چند فرزند است با این حدیث صحیح در کتاب ریاض المومنین توفیق نموده هر که خواهد که بر آن اطلاع یابد به کتاب مذکور رجوع نماید. باید دانست که این حدیث [را] شیخ ابو جعفر طوسی - علیه الرحمه - در کتاب الغیبه به اندک اختلاف عبارتی در اواسط آن کتاب روایت کرده و به غیر این چند حدیث صحیح وارد است که آن حضرت را فرزند نخواهد بود. القصه بر شیعیان

سعادت مال مخفی نماند که سنیان قائلند که حضرت مهدی - علیه السلام - از نسل حضرت امام حسین است - صلوات الله علیه - و در آخر الزمان ظهور خواهد فرمود و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود، اما بسیاری از ایشان قائل نیستند به وجود آن حضرت درین زمان، و در طول عمر آن سرور استبعاد می نمایند. پس بدان ای عزیز که همچنانکه ملاحظه به وجود حضرت حق تعالی قائل نیستند ضرر به دین ما ندارد، عدم قول ایشان نیز به وجود حضرت حجت - علیه السلام - نقصان به مذهب ما نمی رساند. و جواب در باب استبعادی که در طول عمر آن حضرت می نمایند از قول علمای ایشان درین مختصر همین کافی است که این طلحه شافعی و صاحب فصول المهمه مالکی که از بزرگان علمای ایشانند گفته اند که این استبعاد نامعقول است چرا که امریست ممکن بلکه واقع، و ما را در جواب [صفحه ۳۱۹] ایشان همین بس است درین رساله و جیزه که ایشان به بقای ادریس و عیسی و خضر و الیاس - علیهم السلام - از نیکان قائلند، و از بدان به بقای دجال و شیطان معترفند، پس خداوندی که ایشان را عمر دراز داده چه استبعاد دارد که عمر دراز کرامت فرماید حضرت قائم - علیه السلام - را و السلام علی من اتبع الهدی. اکنون این رساله به اتمام می رسد به نقل حدیثی که در اشراط الساعه وارد است ان شاء الله تعالی.

حدیث اشراط الساعه

قال الشيخ السعيد ابو محمد بن شاذان - عليه الرحمه و الغفران - حدثنا عبد الرحمن بن ابي نجران - رضی الله عنه - قال: حدثنا عاصم بن حميد، قال: حدثنا ابو حمزه الثمالي عن سعيد بن جبیر، عن عبد الله بن العباس، قال: حججنا مع رسول الله - صلى الله عليه و آله - حجه الوداع فاخذ بحلقه باب الكعبه واقبل بوجهه علينا، فقال: معاشر الناس الا اخبركم باشرط الساعه؟ قالوا بلى يا رسول الله! قال: من اشراط الساعه اضعاء الصلوات، و اتباع الشهوات، و الميل مع الاهواء، و تعظيم المال، و بيع الدين بالدنيا، فعندها يذوب قلب المؤمن في جوفه كما يذوب الملح في الماء، مما يرى من المنكر فلا يستطيع ان يغيره، فعندها يليهم امراء جوره و وزراء فسقه و عرفاء ظلمه و امناء خونه، فيكون عندهم المنكر معروفا و المعروف منكرا، و يوتمن الخائن و يخون الامين في ذلك الزمان، و يصدق الكاذب و يكذب الصادق، و تتامر النساء و تشاور الاماء، و يعلو الصبيان على المنابر، و يكون الكذب عندهم ظرافه و سبب الطرب، فلعله الله على الكاذب و ان كان مازحا. و اداء الزكوه اشد التعب عليهم و خسرانا و مغرما عظيما، و يحقر الرجل والديه و يسبهما و يبر صديقه و يجالس عدوه و تشارك المراه زوجها في التجاره، [صفحه ۳۲۰] و تكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء، و يغار على الغلمان كما يغار على الجارية في بيت اهلها، و تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال، و تركب ذوات الفروج على السروج، و تزخرف المساجد كما تزخرف البيع و الكنائس، و تحلى المصاحف و تطول المنارات، و تكثر الصفوف و يقل الاخلاص و يكثر الرياء و يومهم قوم يميلون الى الدنيا و يحبون الرئاسة الباطله، فعندها قلوب المامومين متباغضه، و الستتهم مختلفه، و تحلى ذكور امتي بالذهب و يلبسون الحرير و الديباج و جلود السمور، و يتعاملون بالرشوه و الربا، و يضعون الدين و يرفعون الدنيا، و يكثر الطلاق و الفراق و الشك و النفاق و لن يضر الله شيئا، و تكثر الكوبه و القينات و المعازف و الميل الى اصحاب الطنابير و الدفوف و المزامير و سائر آلات اللهو. الا و من اعان احدا منهم بشيء من الدنيا و الدرهم و اللبسه و الاطعمه و غيرهما فكانما زنى مع امه سبعين مره في جوف الكعبه، فعندها يليهم اشرار امتي، و تنهتك المحارم، و تكتسب المائم، و تسلط الاشرار على الاخيار، و يتباهون في اللباس، و يستحسنون اصحاب الملاهي و الزانيات، فيكون المطر غيضا و تقيظ الكرام غيظا، و يفسو الكذب، و تظهر اللجاجه، و تفسو [صفحه ۳۲۱] الفاقه، فعندها يكون اقوام يتعلمون القرآن لغير الله، فيتخذونه مزامير، و يكون اقوام يتفقهون لغير الله، و يكثر اولاد الزنا، و يتغنون بالقرآن، فعليهم من امتي لعنه الله، و ينكرون الامر بالمعروف و النهي عن المنكر حتى يكون المؤمن في ذلك الزمان اذل من الامه، و يظهر قراءهم و ائمتهم فيما بينهم التلاوم و العداوه فاولئك يدعون في ملكوت السموات الارجاس الانجاس، و عندها يخشى الغنى من الفقير ان يساله، و يسال الناس في محافلهم فلا يضع احد في يده شيئا، و عندها يتكلم من لم يكن متكلما، فعندها ترفع البركه، و

یمطرون فی غیر او ان المطر، و اذا دخل الرجل السق فلا- یری اهله الا ذاما لربهم، هذا يقول لم ابع شیئا، و هذا يقول لم اربح شیئا، فعندها یملکهم قوم ان تکلموا قتلوهم، و ان سکتوا استباحوهم، یسفکون دماءهم و یملوون قلوبهم رعبا، فلا یراهم احد الا خائفین مرعوبین، فعندها یاتی قوم من المشرق و قوم من المغرب، فالویل لضعفاء امتی منهم، و الویل لهم من الله، لا- یرحمون صغیرا و لا یوقرون کبیرا، و لا- یتجافون عن شیء، جتتهم جثه الادمیین، و قلوبهم قلوب الشیاطین، فلم یلبثوا هناک الا قلیلا، حتی تخور الارض خوره حتی یظن کل قوم انها خارت فی ناحیتهم، فیمکثون ما شاء الله، ثم یمکثون فی مکثهم فتلقى لهم الارض افلاذ کبدها. قال: ذہبا و فضه، ثم اومی بیده الی الاساطین، قال: فمثل هذا، فیومئذ لا ینفع ذہب و لا فضه، ثم تطلع الشمس من مغربها. معاشر الناس انی راحل عن قریب و منطلق الی المغیب فاودعکم و اوصیکم بوصیه فاحفظوها انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، ان تمسکتکم بهما لن تضلوا ابدا. معاشر الناس انی منذر و علی هاد، و العاقبه للمتقین، و الحمد لله رب العالمین. [صفحه ۳۲۲] تم هذا المختصر الموسوم ب «کفایه المهتدی» فی معرفه المهتدی علی ید احقر العباد محمد مومن بن شیخ عبد الجواد یوم السابع [من] شهر ربیع الثانی من شهور سنه خمس و ثمانین و الف من الهجره النبویه. الحمد لله علی اتمامه و صلی الله علی محمد و آله اجمعین.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
 جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۳۵)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۰۴۵۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۰۰۰
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهنمایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

